



اقتصاد حوزه‌های علمی
دانش پرومان دینی

تأملی بر مشکلات معیشتی طلاب و
روحانیان و مدیریت اقتصاد حوزه‌ها

(مد ظله العالی)

حضرت آیت الله محمد رضا نکونام

اقتصاد حوزه‌های علمی و شهریه‌ی دانش‌پژوهان دینی

(مد ظله العالی)

◆ حضرت آیت‌الله محمدرضا نکونام

سرشناسه: نکونام، محمدرضا، ۱۳۲۷ -
عنوان و نام پدیدآور: اقتصاد حوزه‌های علمی و شهریه‌ی
دانش‌پژوهان دینی: تأملی بر مشکلات معیشتی طلاب و
روحانیان و مدیریت اقتصاد حوزه‌ها / محمدرضا نکونام.
مشخصات نشر: تهران: انتشارات صبح فردا، چاپ اول: ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری: ۲۰۰ ص.
شابک: ۳ - ۱۳ - ۹۶۵۱۳ - ۹۶۴ - ۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
عنوان دیگر: تأملی بر مشکلات معیشتی طلاب و
روحانیان و مدیریت اقتصاد حوزه‌ها
موضوع: حوزه‌های علمیه - - امور مالی
موضوع: روحانیت - - حقوق و دستمزد
موضوع: طلاب - - حقوق و دستمزد
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۳ الف ۸ ن / BV ۴۳۸۰
رده‌بندی دیویی: ۹۲ / ۲۰۰
شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۳۴۴۳۵۰۲

ناشر: صبح فردا
نوبت چاپ: اول تاریخ چاپ: ۱۳۹۳
شمارگان: ۳۰۰۰ قیمت: ۱۲۰۰۰۰ ریال
مرکز پخش: قم - بلوار امین - کوچه‌ی ۲۴
فرعی اول سمت چپ - پلاک ۷۶
تلفن مرکز پخش: ۰۲۵۳۲۹۰۱۵۷۸
www.nekoonam.com
www.nekounam.ir
ISBN: 978 - 600 - 7347 - 13 - 3



حق چاپ برای مؤلف محفوظ است

فهرست مطالب

پیش‌گفتار.....	۹
روحانیان؛ چهره‌های نصرت دین.....	۹
تبیین فضای نگارش کتاب.....	۱۰
ضرورت نقد سالم روحانیت.....	۱۲

بخش یکم: منابع درآمدی روحانیت

ضرورت تأمین شهریه‌ی عالمان دینی.....	۱۷
سختی مضاعف اجتهاد و تولید علم دینی.....	۲۰
ناروایی ترک اسباب معیشت به بهانه‌ی علم شریعت.....	۲۵
فرهنگ عقلایی کار تخصص‌محور.....	۲۶
علم لدنی پیشوایان دین <small>علیهم‌السلام</small> و رونق دانش کسبی روحانیان.....	۲۹
دلایل حرمت معاش از شریعت.....	۳۶
تعارض وجوب تحصیل و کسب معاش.....	۳۸
حرمت تحصیل تمامی شعبه‌های علم دینی.....	۴۴
حرمت اشتغال تمام وقت به علوم اسلامی.....	۴۴
حرمت استفاده از هرگونه درآمد دینی.....	۴۵
اباحه‌ی خمس در زمان غیبت.....	۴۵
نقد دلایل اباحه‌ی خمس.....	۵۰
خمس؛ ضروری دین.....	۵۰

۵۳ مالکیت تسخیری بندگان

۵۷ اولویت عاشقانه‌ی حضرات معصومین علیهم‌السلام بر دیگران

۶۳ بررسی روایات باب اباحه

۷۶ دلایل وجوب خمس در زمان غیبت

۷۸ نمونه‌هایی از روایات وجوب خمس

۸۳ ضرورت بی‌نیازی از حوزه‌ی وجوهات

۸۶ منابع تولید علم

۸۷ استقلال مالی عالمان دینی؛ ضامن بقای مکتب تشیع

۸۹ لزوم حلال و طیب بودن درآمدهای حوزوی

بخش دوم: نظام هزینه‌ای روحانیت

۹۹ معیشت سخت عالمان علمی

۱۰۴ علل احتمالی نابسامانی مالی حوزه‌ها

۱۰۵ برتری ساماندهی اقتصاد حوزه‌ها بر شهریه‌ی طلبه‌ها

۱۰۶ نقش مخرب مؤسسه‌های مصرفی حوزوی

۱۰۹ برتری تأمین معیشت طلبگی بر نیازمندی‌های حوزه‌ها و جامعه

۱۰۹ نگاه تربیتی به درد فقر

۱۱۱ سیستم اقتصاد فردی حوزه‌ها

۱۱۳ چاپ رساله‌های بی‌ثمر

۱۱۴ بعثه و دفاتر متعدد

۱۱۵ حق حساب استفاده از یک‌سوم خمس

۱۱۷ حق حساب مُقسَّمان

۱۱۹ شغل‌های کاذب حوزوی

۱۲۱ مغالطه‌ی اخذ آگاهی علمی به جای توانمندی اجرایی

۱۲۵	دوری از ایده‌آل‌گرایی در سیستم توزیع وجوهات
۱۲۶	نقش اعلمیت در مصرف وجوهات
۱۲۸	طرح «مشارکت فراگیر اقتصادی»
۱۲۹	قدرت سیستم توزیع مردمی
۱۳۰	تعامل عاشقانه‌ی روحانیت و مردم
۱۳۱	ارزش اجتهاد و توان تولید علم دینی
۱۳۵	مردم‌گرایی و تأمین استقلال مالی مجتهدان و طلاب
۱۳۷	ضرورت حذف درآمد تبلیغی
۱۳۹	طرح مدیریت واحد وجوهات
۱۳۹	آذرخش ذوالفقار
۱۴۳	تأسیس بانک مشترک وجوهات
۱۴۷	تبدیل سیستم پذیرش کمی به گزینش کیفی
۱۵۰	سازگاری منش طلبه و دین
۱۵۱	هماهنگی منش شخصیتی با منش دین
۱۵۲	بزرگواری و دوری از حقارت منشی
۱۵۴	مالکیت شهریه، نه حق اختصاصی مصرف
۱۵۴	شهریه؛ دارای حیث «فی سبیل الله»، نه فقر
۱۵۵	لزوم دوری شهریه از خست و تنگ‌نظری
۱۵۶	جدایی شهریه از نظام امتحانات
۱۵۹	ساماندهی نظام آموزشی با سیستم استادمحوری
۱۶۰	ازدواج و حمایت معنوی از طلاب
۱۶۱	دوری از ازدواج موقت
۱۶۱	تهیه‌ی مسکن طلاب
۱۶۳	ضرورت تدوین نظام‌نامه‌ی روحانیت شیعه

بخش سوم: مشکلات سبک زندگی طلبگی

- ۱۷۱ معیشت طلبگی
- ۱۷۱ دوری از شکسته‌نفسی و استکبار نفس
- ۱۷۲ دردها و کاستی‌های طبیعی زندگی
- ۱۷۳ زمین‌گیر شدن در مشکلات کمی طلبگی
- ۱۷۶ تفاوت سبک زندگی امروزی با گذشتگان
- ۱۷۹ نخبه‌گشی عالم‌نمایان موج‌سوار
- ۱۸۳ آسیب‌های آخوندهای عالم‌نما
- ۱۸۴ طبقات روحانیان
- ۱۹۲ استخدام شور و شعار به جای علم و آگاهی
- ۱۹۷ امدادهای غیبی به روحانیت

پیش‌گفتار

روحانیان؛ چهره‌های نصرت دین

شایسته است در سرآغاز این کتاب از استاد خود حضرت آیت‌الله الهی قمشه‌ای رحمته‌الله یاد نماییم که ایشان بسیار عاشقانه به طلبه‌هایی که اهل علم و مجاهدت علمی و تلاش خستگی‌ناپذیر بودند، می‌نگریست و گویا نصرت دین را در چهره‌ی آنان مشاهده می‌نمود. ایشان از دیدن طلاب مستعد که مجاهدت علمی داشتند، بسیار خوشحال و شیرین می‌شد. به واقع این بزرگواران، بسیار به دین وابسته بودند و به دین به چشم برتر از پدر، مادر و فرزند می‌نگریستند.

مرحوم آقا شیخ مرتضی حائری رحمته‌الله نیز این‌گونه بود و ایشان نیز چنین معنویت و صفایی داشتند. حال، هدف این کتاب، سخن‌گفتن از طلابی است که لحظه لحظه‌ی وجود و بود آنان متعلق به حضرت صاحب‌الامر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است و کم‌ترین بی‌انصافی یا حرمت‌شکنی در حق آنان را نابخشودنی، و تضعیف آنان را تضعیف دین و قرآن کریم و فرهنگ والای حضرات معصومین علیهم‌السلام می‌دانیم. در این

کتاب می‌خواهیم با دیده‌ی انصاف و صفا مطلب مهمی - که بیش‌ترین نقش را در زندگی طلاب دارد و موفقیت یا شکست علمی آنان به آن وابسته است - را یادآور شویم. پیش از ورود به اصل بحث، ناچار از روشن‌گری در زمینه‌ی چند و چون زندگی طلبگی و تفاوت‌های آن با زندگی آخوندی و افراد جامعه‌گرد هستیم تا خواننده‌ی محترم، اصل بحث را از دست ندهد و در قضاوت و حکم، طلاب باصفا و معنوی حضرت صاحب‌الامر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) را با آخوندهای جامعه‌گردی که مشی آنان به صورت برجسته و به تعبیر حضرت امام خمینی علیه السلام در «آخوندهای درباری» وجود دارد، اشتباه نگیرد و حکم یکی را به دیگری ندهد؛ چراکه تفاوت میان آن دو، تفاوت میان بهشت و جهنم است؛ یکی صادقانه در خدمت دین است و همه‌ی هستی خود را در این راه می‌دهد و دیگری، دین را به خدمت خود گرفته است و با آن کاسبی می‌کند تا به ثروت، قدرت یا شهرت رسد و با آن، تمام زندگی آلوده‌ی خود را به دست آورده است. در رابطه با عالمان دینی، روحانیان و زندگی برجستگان آنان، کتاب‌های زیادی نوشته شده است؛ اما تاکنون، کسی درباره‌ی موضوع مالی و وجوهات شرعی، کتابی مستقل به نگارش درنیاورده است.

تبیین فضای نگارش کتاب

در کتاب‌هایی که زندگی عالمان دینی را توضیح می‌دهند؛ بیش‌تر تعریف و تمجید دیده می‌شود و کم‌تر می‌شود کسی از معایب و کاستی‌های روحانیت سخن گوید یا نوع و روش زندگی یا تحصیل آنان را

به نقد کشد. در سال‌های اخیر، در این رابطه چند فیلم سینمایی ساخته شد که با آن برخورداردی فیزیکی و سخت صورت گرفت، نه نقد نرم و عالمانه.

کتاب حاضر در چنین فضایی (شروع دهه‌ی هشتاد) نگاشته می‌شود و یکی از حساس‌ترین مسایل حوزویان - یعنی شهریه و امور مالی و نظام اقتصادی حوزویان که در دست مراجع قرار دارد - را به بحث و بررسی می‌گذارد و در رابطه با آن، نقدها و پیشنهادهایی ارائه می‌دهد.

شایسته است اهل اندیشه و قلم در رابطه با نقد مسایل حوزوی بیش‌تر تحقیق و تأمل داشته باشند. بی‌شک هرگونه تلاشی در زمینه‌ی ساماندهی امور حوزوی، به نفع حوزه بوده و در شعاع منطقه‌ای و محلی، به نفع دنیای شیعه و جهان اسلام خواهد بود. باید در نقدها تمامی جهات حسن و قبح عالمان دینی مورد رسیدگی قرار گیرد و دست‌کم مانند کتاب‌های رجال که در کنار ملاحظه‌ی خوبی‌ها، از کاستی‌ها و نواقص نیز سخن به میان می‌آید، گفته شود تا بحث‌ها رؤیایی و ایده‌آل‌گرایانه نشود و با واقعیات زندگی عالمان دینی، منطبق و هماهنگ باشد.

چه خوب بود تمامی کتاب‌های رجال و تراجم و مشاهیرنویس و مفاخرنگار، عدالت و صداقت در داوری پیش می‌گرفتند و خوبی‌ها را در کنار کاستی‌ها و کژی‌ها ملاحظه می‌نمودند تا فضیلت هر کس به‌خوبی شناخته شود و فضایی رؤیایی و غیرواقعی، برای دیگران ترسیم نشود تا کار برای نگارش چنین کتاب‌هایی در فضای حاضر، سخت نباشد.

البته اگر از زاویه‌ای دیگر به این کتاب‌ها نگاه شود، طبع درست و اولی، اقتضای چنین امری را دارد که از رجال روحانی تمجید شود و کاستی‌های جزئی آنان نادیده انگاشته شود؛ چرا که جامعه‌ی ما خوبی‌ها را تنها برای اموات قرار می‌دهند و تنها خوبی‌های مردگان را - آن‌هم چون دیگر در میان ما نیستند تا جنبشی داشته باشند - بیان می‌نمایند و کم‌تر سخن از فضیلت زنده‌ها پیش می‌آید. در چنین محیطی، سزاوار است که از بدی‌ها و کاستی‌ها چندان پرده‌برداری نشود و این‌گونه امور به حال خود باقی بماند؛ زیرا تمامی چهره‌های تاریخی حوزوی را می‌توان در یک کلام مظلوم‌ترین چهره‌های تاریخ دانست.

ضرورت نقد سالم روحانیت

بسیاری از عالمان دینی - بلکه همه‌ی کسانی که ما آنان را می‌شناسیم - در طول عمر خود با محرومیت‌های فراوانی روبه‌رو بوده‌اند و بدون آن‌که گروه و تشکیلاتی از آن‌ها حمایتی داشته باشد، چند سالی سگان‌دار کشتی دیانت در دریای پر موج و پر التهاب عصر غیبت بوده‌اند؛ پس سزاوار نیست چنین افرادی که تنها و یک‌تنه با انبوهی از مشکلات مبارزه کرده‌اند و برای عموم مردم یا دین و شریعت گام برداشته‌اند و خدمت نموده‌اند، مورد نقد افراد سایه‌نشین قرار گیرند. نباید پنداشت که هرگونه نقدی نسبت به آن‌ها - که چهره‌های دیانت و مظلوم‌ترین افراد بشری هستند - رواست.

این‌گونه افراد، بدون آن‌که حامی و پشتیبانی دولتی داشته باشند یا مورد ستایش کسی قرار گیرند، بزرگ‌ترین کارها را با هدف خدمت به دین

و مردم انجام داده‌اند و سزاوار نیست که نقص‌های کوچک یا بزرگ احتمالی آن‌ها را ردیابی کرد؛ به‌ویژه آن‌که دشمنان غدار، سخن‌های بدون اساس و نادرستی را نیز به آن‌ها نسبت داده‌اند و مورد تهمت دیگران قرار گرفته‌اند.

اما آنچه شایسته به نظر می‌آید این است که نقد و بررسی رجال دینی در حال زندگی و حیات آن‌ها انجام پذیرد تا راه‌گشای شخصی آنان باشد. و چه خوب است که هر عالم دینی، فضایی را آماده نماید تا هر کسی، هر نقدی را که به او دارد، به وی برساند تا تعاون فکری و فرهنگی تحقق پذیرد؛ چرا که چنین نقدهایی به نفع دیانت خواهد بود و راه‌گشای آینده‌ی عالمان دینی و مدیران و متولیان امور دینی قرار می‌گیرد. این در حالی است که اگر چنین کاری در حیات یا دست‌کم در ممات آن‌ها با انصاف کامل صورت نپذیرد و از اهمال‌کاری، بی‌انصافی، جسارت و جنایت نسبت به افراد شاخص خودداری نشود، زیان آن، ابتدا به جامعه و مردم می‌رسد - تا آن شخص - و سپس به دیانت و دین.

نویسندگان و منتقدان، باید غرض از بررسی و نقد عالمانه‌ی خود را بازگشایی مبانی فکری و فرهنگی هر شخصیت دینی قرار دهند و از هرگونه غرض‌ورزی به دور باشند تا برای جامعه و آیندگان نافع باشند و به شدت از خالی کردن کینه‌های شخصی و کوبیدن افراد، دوری جویند، که این امر را می‌توان از جنایات بزرگ دانست.

اما در این کتاب، نخست از فلسفه‌ی وجوہات و نیز چند و چون

رابطه‌ی معیشت طلاب با شریعت و به‌طور کلی منابع درآمدی حوزه‌های علمی سخن گفته می‌شود و بحث‌های فقهی آن طرح می‌گردد. فصل دوم نحوه‌ی هزینه‌های حوزه‌های علمی و نظام اقتصادی و شهرفیه‌ی طلاب را برمی‌رسد و آسیب‌ها و کاستی‌های آن را مطرح می‌نماید و ورودی و خروجی وجوهات را مورد پرسش قرار می‌دهد و طرحی را برای هدفمند کردن حوزه‌ی وجوهات ارائه می‌دهد. در فصل سوم از سبک زندگی و زیّ طلبگی و برخی شایسته‌ها و بایسته‌های آن گفته می‌شود.

خدای را سپاس



بخش یکم:



منابع درآمدی روحانیت

ضرورت تأمین شهریه‌ی عالمان دینی

روحانیان وظیفه‌ی فهم دین و تولید علم دینی را بر عهده دارند. علم دینی تمامی شؤون زندگی را در بر می‌گیرد. اصلاح، تشریح و تبیین قواعد کلی جامعه نیز به دست روحانیان است. روحانی و طلبه شخصی است که خواهان و جویای دانش‌های دینی است و علم دینی از او به دار می‌نشیند و به بار می‌آید. طلبه یعنی عالم روزگار هستی که علم در او پیداست. او نظاره‌گر دوردست‌ها می‌باشد. هم گذشته را می‌بیند و هم آینده‌نگر است. او کسی است که در تاریخ سیر کرده و کتاب‌های علمی گذشتگان را خوانده و مشکلات بزرگ آن‌ها را دیده و راه‌حل‌های عده‌ای را نیز به خود پیچیده و راه‌حل نهایی را به مدد ملکه‌ی قدسی اعطایی از ناحیه‌ی حق تعالی بیرون آورده است. این شخص ربانی با عنایت ویژه‌ای که از ناحیه‌ی حق تعالی دارد و با تخصص دینی خود، می‌تواند جامعه را رهبری، هدایت و اصلاح کند. نمونه‌ی کامل این گفته، در عصر ما حضرت امام خمینی علیه السلام می‌باشد. چه خوب است انسان در این مسیر باشد. البته عده‌ای در ابتدای این مسیر هستند، نه در پایان راه.

حال، چنین شخصی که کشف قوانین الهی را بر عهده دارد، اگر به دنبال برطرف کردن مشکلات دنیایی و زندگی باشد، دیگر فرصتی نمی‌یابد که به چنین مسایل مهمی رسیدگی کند! مثل بنایی که به او خمیر نانویی دهند و شاطری که به او آجر و ماسه دهند، که معلوم است هیچ یک از این افراد نمی‌تواند کار دیگری را انجام دهد. اگر دقت شود بر هیچ کسی پوشیده نیست که اگر هر کس پی‌گیر کار خود باشد و در محدوده‌ی تخصص و هنر خود تلاش کند، کار منطقی و عقلانی صورت گرفته است و به طور حتم نتیجه می‌دهد؛ در غیر این صورت، جز اتلاف عمر و سرمایه، ثمری ندارد.

چند شغلی بودن، فکر را از تمرکز می‌اندازد و کم‌تر فردی می‌تواند همه‌ی کارها را به بهترین وجه انجام دهد؛ مگر عالمان ربانی و دانشمندان بزرگ و افراد بسیار قوی؛ هر چند مجموع این کارها برای همان افراد قوی نیز ضرر دارد. به طور مثال، اگر شهردار، رسیدگی به امور شهر و زندگی مردم را رها کند و در صف نانوائی برای خرید نان وقت صرف کند، کم‌خرد است، نه مردمی؛ هر چند بسیار متدین باشد. شهردار باید نان آماده بخورد و کار دیگران را راه بیندازد و اگر خود او دنبال نان رود و کار شهر را رها نماید یا آن را به دیگری سپارد، هر دو برای شهر ضرر دارد و از کم‌خردی اوست.

طلبه و عالم دینی نیز این‌گونه است؛ چون از یک سو، عمر مفید کاری برای یک روحانی با توجه به گستردگی علوم اسلامی محدود است و از

طرف دیگر هر انسانی نیازمندی‌هایی دارد که اگر بخواهد عمر خود را در رفع آن هزینه کند، از کار اصلی خود بازمی‌ماند و ضرر آن به دیانت و مردم می‌رسد. البته این در حالی است که روحانیان تا به اجتهاد رسند و ملکه‌ی قدسی به آنان اعطا شود، باید تمرین‌های بسیار سخت و ریاضت‌های طولانی در دوره‌های بسیار فشرده و متعدد زیر نظر عالمی ربانی ببینند تا توان اجتهاد یا قدرت تولید علم دینی بیابند. مجتهدی که قدرت تولید علم دینی می‌یابد گنج نایاب و گوهر گرانی است که هزینه نمودن توان وی که می‌تواند جامعه‌ای را به حرکت درآورد و صفا و نورانیت و نشاط و سلامت به میلیون‌ها نفر ببخشد، در تأمین هزینه‌ی زندگی خود و همسر و فرزندان، تضييع توان مکتب تشیع و سرمایه‌ی علمی آن است که در وی تجلی دارد. هنگامی که عمر عالم برای مردم است و حتی نفس‌های او برای حضرت صاحب‌الامر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می‌باشد، جامعه باید چنین فردی را از جهت مالی و نیازمندی‌های شخصی تأمین کند و در برابر، از او علم دینی بخواهد؛ مثل بسیاری از کارخانجات صنعتی و زمین‌های کشاورزی که اگر مواد لازم به آن رسانده شود، رشد می‌کند و بار می‌آورد و بار آن برای شخص است، نه برای خود گندم و زمانی که تلاش همگانی شود، ثمر نیز همگانی می‌گردد و در این صورت، هم دانه صاحب نسل می‌شود و رشد می‌کند و هم کشاورز از آن استفاده می‌برد.

حال عالم و حکایت روحانی نیز این‌گونه است. اگر جامعه به امور دنیوی و نیازمندی‌های عالم رسیدگی نماید و مشکلات اقتصادی او را

برطرف کند، بعد از آمدن فصل بهار اجتهاد او که فصل جوانه زدن علم دینی وی می باشد، همه می توانند از علم او بهره برند و از میوهی دانش دینی او مصرف نمایند و سلامت دنیوی و سعادت و رستگاری اخروی را بیابند. البته برای تحقق این امر، لازم است هر دو طرف، ایثار و از خودگذشتگی داشته باشند. کسی که تأمین معیشت عالم را به عهده می گیرد، نباید ادعا و متنی داشته باشد و عالم نیز نباید پس از گذشت زمان و پربار شدنش از علم، به دیگران فخر بفروشد و نیز در استفاده از امور دنیوی، به ضرورتها اکتفا کند. کمک و استفاده باید دوسویه باشد که در این صورت، هر دو طرف به خیر خود می رسند و جامعه به سوی پیشرفت، خیر، سعادت و خوشبختی قدم می نهد.

سختی مضاعف اجتهاد و تولید علم دینی

برای تبیین سختی اجتهاد و تولید علم، می توان از روایت «فیرجح مداد العلماء علی دماء الشهداء»^۱ بهره برد. این روایت، از مداد عالمان دینی و قلم آنان سخن می گوید، نه از شخصیت وجودی ایشان. همان طور که آن را با خون شهیدان مقایسه می کند، نه با شخصیت وجودی آنها.

سخت ترین کار عالم، نگارش است. نگارش، امتداد دیانت است. مداد عالم است که به کار او امتداد می دهد. نگارش و آوردن جوهر قلم بر کاغذ سفید و تولید علم دینی، از شهادتِ سرخِ سخت تر و سنگین تر است. رزمنده از همه چیز خود، در آنی می گذرد و با یک تیر، که از سوی دشمن

۱. بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۴.

می‌آید، به سرعت، به وصول دست می‌یابد، اما عالم دینی به اقتضای فعالیت فکری که دارد، باید دست‌کم چهل یا پنجاه سال، خود را نمدمال کند. او باید بارها و بارها مرگ را پیش چشم ببیند، بارها و بارها بمیرد، دوباره زنده شود و آن‌گاه قلم به دست گیرد تا بتواند دقیق‌ترین عبارات علمی و فنی را بر کاغذ آورد. اگر به کسی، این دورا پیشنهاد کنند و دوره‌ی آزمایشی نیز برای آن بگذارند، او رفتن به جبهه را که بسیار راحت‌تر است بر می‌گزیند و کم‌تر کسی است که بتواند ابتلاهای کار فکری را به جان بخرد. اگر به کسی بگویند تو باید بمیری، اما خودت برگزین که تو را با تیر بکشیم یا پنجاه سال، تو را نمدمال می‌کنیم تا بمیری، کدام را بر می‌گزیند؟ حال: «فیرجیح مداد العلماء علی دماء الشهداء»^۱ که مرکب قلم عالمان دینی را بر خون شهیدان ترجیح می‌دهد، به این سبب است. عالم اگر بخواهد کتابی بنویسد که فرهنگ شیعی را امتداد دهد و آن را بی‌پیرایه ترسیم کند، ابتلائی بدتر از نمدمال شدن می‌بیند. امروزه اگر حوزه‌های علوم انسانی از علم خالی است، به خاطر نداشتن قهرمانانی است که طاقت و تحمل نمدمال شدن را داشته باشند. اگر ما به همین مقدار که به شهدا و خانواده‌های آنان احترام می‌گذاریم، بر اساس این روایت، به عالمان دینی احترام می‌گذاشتیم و آنان را ارج می‌نهادیم، موقعیت علوم انسانی چنین نبود. اگر به عالمان واقعی احترام می‌شد و از دانش آنان بهره برده می‌شد، ناآگاهان، با تبلیغ و پول، بساط پهن نمی‌کردند و اگر افراد جامعه نیز به مفاد

۱. بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۴.

چنین روایاتی توجه می‌کردند معیار علم و سختی مضاعف تولید آن را می‌دانستند. اگر بر معنای این حدیث بسیار مهم؛ یعنی: «فیرجح مداد العلماء علی دماء الشهداء»^۱ دقیق شویم و به معنای بسیار بالا و بلند آن فرود آییم، به این واقعیت عینی می‌رسیم که نگارش متن‌های دینی با نویسندگی و محقق دینی چه می‌کند؛ به‌ویژه نگارش عباراتی که افزون بر دقت علمی، زیبا و فصیح باشد. نوشته‌هایی که درستی محتوا داشته باشد و معنا را نیز با کمالی که دارد، به لفظ آورد. هم‌چنین چگونه بر اعصاب و مغز او و نیز بر تمامی شئون زندگی وی تأثیر می‌گذارد و آرامش و راحتی را از او می‌گیرد. این حدیث، چنین ارج و قرب و ارزشی برای نویسنده قایل شده است، در حالی که رزمنده‌ی جبهه، که گاه در بحرانی‌ترین و سخت‌ترین شرایط اقلیمی و فیزیکی قرار می‌گیرد، این قدر خسته و ناتوان نمی‌شود و چنین به روح و روان و به مغز او فشار وارد نمی‌آید. این مسأله برای عالم دینی، به‌ویژه در بحث توحید و ولایت، فشارهای افزونی ایجاد می‌نماید؛ به‌گونه‌ای که او را از مسیر طبیعی زندگی خارج می‌سازد و التیام ضایعات وارد آمده بر او، زمان بر است. عالم دینی، رزمنده‌ی جهاد اکبر است و رزمنده‌ی جبهه‌های خاکی، در جهاد اصغر است. در جهاد اصغر، گاه به انسان، درجه و مدال می‌دهند و چه بسا حقوق می‌پردازند و در میدان جهاد اکبر دینی، گاه انسان را با انگِ فسق و فجور و ضدیت با اسلام و مانند آن، به انزوا می‌کشانند و تمامی شریان‌های حیات اجتماعی را از

۱. بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۴.

انسان می گیرند. در جبهه‌ی جهاد اصغر، خاکی است که آدمی گاه به ریا و غرور مبتلا می شود و در این میدان علمی، چنان بلا و ابتلا به سراغ انسان می آید و چنان نمدمال می شود که غروری برای فرد باقی نمی گذارد. وقتی انسان در دل تاریکی شب یا در تنهایی روز، می نویسد، و برای آن ناسزا و فحش می شنود، چه جای ریا و غرور است؟! عالم یا شهیدی که خیال غرور داشته باشد، امتدادی ندارد.

مفاد این روایت این است که هر چند شهید امتداد دارد و می تواند در روز قیامت از دیگران شفاعت کند، اما عالم دینی در روز قیامت، جایگاهی برتر دارد که حتی می تواند از شهیدان نیز شفاعت نماید، بدون آن که به شفاعت شهید نیازی داشته باشد.

همان گونه که پیش از این گفتیم، در این روایت میان مداد عالمان دینی با خون شهید مقایسه شده است، نه خود عالم دینی با وجود شهید، و از علم عالم دینی، چیزی گفته نشده است. شاید این مقایسه برای آن باشد که بیش تر افراد نمی دانند حقیقت علم چیست، اما مدادی را که در دست عالم قرار دارد، می بینند و آن را حس می کنند. این تشبیه، از باب تنظیر امر معقول به محسوس است تا امتداد عالم را بیان دارد و از امتداد علم دینی، به «مداد» یاد شده است تا حالتی تجسمی به خود گیرد؛ اگرچه خود مداد مراد نیست، بلکه آن چه منظور است امتداد آن است که فصل مداد است. هم چنین خون شهید را می توان مجسم کرد و نشان داد و فهمید.

در فهم معنای این روایت باید توجه داشت مقدس ترین، شریف ترین و

برترین حقیقتی که شناخته‌ایم «شهادت» است، از این رو، علمی که چنین عظمتی دارد و برتر از شهادت می‌باشد چنان شگرف است که نصیب هر کسی نمی‌شود و باید درون آدمی چیزی باشد که با وراثت انبیا و اولیای خدا برابری کند و شهیدان نیز، نزد آن حقیقت سر تسلیم فرود آورند. کسی می‌تواند مداد خود را برتر از خون شهیدان بداند که از حیث محتوا، خلوص، نیت و عمل از شهیدان بالاتر باشد. شهید از همسر، فرزند، خانه، زندگی و همه چیز خود گذشته و به میدان رزم رفته و عالمی برتر از اوست که بر بیش از آن چه شهید از آن گذشته است، بگذرد. این کار بسیار مشکل است. عالمی که باید لحظه به لحظه در طول دست‌کم پنجاه سال از همه‌ی هستی خود دست شویید. چنین عالمی است که امتدادی می‌باشد و می‌تواند آموزه‌های راستین دین را جاودانه نگاه دارد.

عالمان شیعه برای حراست و مرزبانی از حریم فرهنگ شیعی زحمت‌ها و سختی‌های فراوانی را بر خود تحمیل کرده‌اند. کسانی که اهل این معنا نیستند توان فهم و درک زحمات آنان و سختی‌هایی را که کشیده‌اند، ندارند. کسانی که اهل قلم هستند و قلم می‌زنند و دقت‌های مضاعف در نوشتن دارند می‌دانند آن عالمان راسخ و نستوه چه ریاضت‌ها کشیده‌اند. چیدن یک عبارت درست و بدون غلط، مغز آدمی را خسته و ناامید می‌سازد، در حالی که این عالمان در تمام عمر، مشغول کار، زحمت، تلاش و کوشش بوده‌اند. کار آنان نیز به تمامی، فکری و با مغز بوده است و کاری دنیایی یا جسمی نبوده که پس از خستگی روزانه،

آن را با خوردن چای و نان پنیر بیرون کنند و مهربانی را به خانه و به همسر خویش هدیه دهند. کار فکری است که خستگی آن کلافه‌کننده و گیج‌کننده است و هوس هر چیزی را از انسان می‌گیرد.

ناروایی ترک اسباب معیشت به بهانه‌ی علم شریعت

در گذشته، یکی از خرده‌های عالمان اخباری بر عالمان اصولی، ترک کسب و کار بوده است. آنان این روش را خلاف روش اولیای دین علیهم‌السلام می‌دانستند؛ چرا که امرار معاش، تکلیفی جدی و وظیفه‌ای عمومی است و اسلام برای همگان تحصیل معاش را لازم و از واجبات عینی دانسته و انسان بیکار را سخت مذمت کرده است. آنان بر این باور بودند که نباید تحصیل علوم دین را شغل قرار داد. آموزش علوم دینی، مخصوص گروهی نیست و همگان باید به قدر حاجت در سطوح مختلف، از آگاهی‌های دینی برخوردار باشند.

در نظرگاه اخباریان، اشتغال به دروس اسلامی - به‌گونه‌ای که خود می‌گویند - با کار و کوشش منافاتی ندارد. هر فردی می‌تواند بخشی از وقت خود را به تحصیل بگذراند و بخش دیگر آن را به حرفه و پیشه‌ای مشغول شود و لازم نیست دسته‌ای به طور تمام وقت، چنان خود را در اختیار این امر قرار دهند که از تحصیل معاش و هزینه‌ی زندگی بازمانند. هر کس باید ارتزاق و هزینه‌ی زندگی خود را خود به عهدہ گیرد و این بار را به دوش خود قرار دهد و باری بر دوش دیگران و جامعه نباشد؛ همان‌طور که تمامی انبیا و ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام کار می‌کرده‌اند و در جهت ارتزاق، کوشش

فراوان داشته‌اند؛ به طوری که حتی حضرت امیر مؤمنان علیه السلام گاهی برای غیر مسلمانان اجیر شده‌اند و کار کرده‌اند. مگر نه این است که حضرت امیر مؤمنان علیه السلام کار می‌کرده، آبیاری داشته و باغداری می‌نموده است و حتی وصله و پینه‌ی کفش خویش را خود انجام می‌داده‌اند تا به دیگران نیازمند نباشند؟ بسیاری از عالمان بزرگوار دین در گذشته هم چون پیامبران و ائمه‌ی هدی علیهم السلام کار می‌کردند و علم و تقوای واقعی به دست می‌آوردند. آنان این خرده را چنین پرورش می‌دهند که: امروزه فراوانی از افراد به ظاهر اهل علم، نه کار می‌کنند و نه تحصیلی دارند و مصارف فراوانی نیز بر دوش دین و مردم می‌نهند. نباید به بهانه‌ی تحصیل علوم دینی، افرادی در جامعه بیکار و رها و بدون مسئولیت باشند و هزینه‌ی زندگی خود را از دوش خود دور دارند، که چنین امری با منش مسلمانی منافات دارد و دور از روش دین و انحراف از سیره‌ی پیامبران و ائمه‌ی هدی علیهم السلام و عالمان واقعی دین می‌باشد.

فرهنگ عقلایی کار تخصص محور

در نقد این ادعا باید گفت: در نظر این منتقدان، چه مفهومی از کار در نظر است؟ آیا در نظر آن‌ها کار تنها با بیل و کلنگ تحقق می‌یابد و تنها باید در بازار و صحرا، کاری را انجام داد؟ آیا کسب علم و دانش و تلاش فکری کار نیست؟ آیا اندیشه‌سازی و مطالعه و تحقیق، کار نیست؟ پرواضح است که هیچ عاقلی کار را منحصر به بیل و کلنگ نمی‌داند. هر انسان عاقلی می‌داند که آموختن علم، کار است؛ آن هم کاری بس مشکل، دقیق

و طاقت فرسا. در هر قوم و ملتی، بخش عمده‌ای از مردم یا تعلیم می‌بینند و یا تعلیم می‌دهند یا مشغول تحقیقات مختلف و مناسب در راستای ارتقای فرهنگ خود می‌باشند.

کار، عملی است که نیروی آدمی را به خود مشغول می‌دارد؛ خواه آن عمل، پسندیده و در خدمت فرد و جامعه باشد، یا زشت و مذموم و در جهت خیانت و ضرر به فرد و جامعه. در هر صورت، کار عملی را گویند که بعد از اراده، با نیرو و تلاش آدمی تحقق می‌یابد. صحت و فساد هر کار و ارزش عملی آن را عقلای جامعه یا شرع بیان می‌نماید.

براین اساس، علم نیز همانند دیگر اعمال، کار و عملی است که آدمی را حتی بیش از هر کار دیگر به خود مشغول می‌دارد و با آن که علم از نوع تحرکات و افعال مادی صرف نیست، آثار وجودی آن را می‌توان ارایه داد؛ پس هر کرداری فعل مادی و خارج عینی لازم ندارد. کار، وجود خارجی و عینی است، ولی در ظرف مخصوص به خود.

این دسته، بعد از آن که می‌پذیرند علم، کار است و انسان‌های بسیاری در دنیا برای کسب علم همه‌ی عمر خود را صرف می‌کنند و شغل و حرفه‌ای غیر از آن ندارند، می‌گویند: علم دین، کار نیست تا آدمی را مشغول به خود کند؛ زیرا دین، تنها دین است، نه چیز دیگر؛ چرا که دین برای همگان است و کاری به خصوص برای گروه ویژه‌ای نمی‌باشد. دین، اعتقاد و عمل به آموزه‌های آن برای همگان است؛ برخلاف علم که ویژه‌ی گروهی خاص، مستقل و تمام‌وقت می‌باشد.

در پاسخ به این توهم باید گفت: دین، دین است و اعتقاد و عمل برای همگان می‌باشد؛ ولی دین، احکام و قوانینی دارد که با کار تخصصی زیربنای اعتقاد و عمل همگان و شخص عالم می‌شود؛ به طوری که اگر احکام دین به صورت مدون و عالمانه و به گونه‌ی تخصصی بررسی نشود، اعتقاد و عمل درستی نصیب همگان نمی‌گردد. تخصص محوری نیز سیره‌ای عقلایی است.

دین با آن‌که دین است، منافاتی ندارد که علم به دین و علم به احکام دین به صورت تخصصی وجود داشته باشد و مسؤولیت تحقیق و بررسی آن به عهده‌ی گروهی خاص باشد تا دستیابی به آن به آسانی و همراه صحت عمل برای همگان میسر باشد؛ پس در این جهت، میان علم به احکام دین، با سایر علوم و قوانین و اصطلاحات، امتیاز و تفاوتی وجود ندارد و سیره‌ی عقلا در علم دینی با دیگر علوم، تفاوتی ندارد. اگر اشکال شود:

«بر فرض این‌که علم به احکام دین، خود علم بوده و محتاج عالم، تعلیم و تعلم باشد، چنین نیست که لازم باشد گروه خاصی همه‌ی عمر خود را به تحقیق آن مشغول دارند و زندگی عادی خود را ترک کنند و در فکر تحصیل معاش و وظیفه‌ی شرعی خود نباشند؛ پس می‌توان هم علم احکام و قوانین دین را آموخت و هم کاری را پیشه نمود؛ آن‌چنان‌که در طول تاریخ اسلام بعضی از علما و فقهای اسلام و شیعه این‌گونه عمل کرده‌اند؛ هرچند عالم و فقیه بزرگی بوده‌اند. آنان اهل کار بوده‌اند و از بیت‌المال استفاده نمی‌کردند و برای کسب

علم - که امری مستحبی است - ترک واجب عینی - که تحصیل معاش باشد - نمی‌کردند؛ پس همه‌ی عالمان می‌توانند این سیره‌ی انبیا و ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام و بعضی از عالمان گذشته را دنبال کنند تا هم از دل پر درد و سوز کارگر و زحمت‌کش باخبر گردند و هم امر تحصیل معاش و زندگی را خود به عهده گیرند.»

در پاسخ به این پندار - که بیش‌تر جنبه‌ی خطابی دارد - باید گفت: علت چنین پنداری، عدم درک و فهم صحیح نسبت به توسعه‌ی علوم اسلامی و اهمیت احکام دین است. آخر چگونه مبانی و احکام علوم مختلف مادی را می‌توان در خور هزینه کردن تمام وقت و همه‌ی عمر برای آن دانست، ولی علم دین را با همه‌ی شعبه‌ها و اقسامش در میان علوم و فنون محدود نمود؟ در حالی که عمر بشر و اندیشه‌ی عالمان بزرگ در درک بسیاری از مبانی دین عاجز بوده است و در مقابل آن سر تسلیم و عجز فرود آورده‌اند.

اگر کسی بخواهد «عالم» به معنای واقعی کلمه باشد، باید تمام وقت و همه‌ی عمر خود را - آن هم با شرایط و توفیقات بسیار - در حال تعلیم و تعلم بگذارد.

علم لدنی پیشوایان دین علیهم‌السلام و رونق دانش کسبی روحانیان

در پاسخ این اشکال که «انبیا و ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام کار می‌کردند»، باید گفت: بعضی از حضرات معصومان علیهم‌السلام - آن هم در موارد خاصی - کارهای فیزیکی داشته‌اند، ولی مسأله‌ی مهم این است که ایشان از جانب حق، تعلیم دیده و نیازی به تحصیل و اکتساب علوم نداشته‌اند؛ بنابراین میان معصوم و

فردی که باید جمله جمله خوشه بچیند و مواظبت کند تا آن چه آموخته از دست نرود، تفاوت بسیار است.

امروزه غرض ورزان بارها این نقد را بر عالمان دینی وارد می‌آورند و مردم ساده لوح نیز آن را تکرار می‌کنند که «امیرمؤمنان علی علیه السلام و حتی پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله اهل کار و تلاش بوده‌اند؛ کارهایی سنگین و خشن که به غیر از مردم فقیر و عادی، کسی به آن تن در نمی‌داده است.» در پاسخ این ادعا باید گفت: اشتغال، افتخاری برای حضرات انبیا و ائمه‌ی معصومین علیهم السلام است که رابطه‌ی معنوی و سنخیت عملی و روحی با مردم عادی و تهی دست و طبقه‌ی پایین جامعه داشته‌اند؛ ولی باید در نظر داشت که خوبی‌ها و مقامات معنوی بسیار است و هر کس باید به فراخور حال خود، گام بردارد و از حد خود تجاوز ننماید.

این کلام با آن که زیباست، از مغالطه‌ی روشنی برخوردار است که با اندکی توجه آشکار می‌شود. این کلام، خیانت به خوبی‌هاست؛ زیرا حضرات انبیا و معصومان علیهم السلام و در رأس آنان حضرت امیرمؤمنان علیه السلام اهل کار و زحمت بوده‌اند و رنج جامعه و مردم را احساس می‌کردند؛ ولی هرگز نیازمند درس و بحث نبوده و رنج آموزش احکام ندیده‌اند؛ زیرا ایشان همیشه مؤید از جانب خداوند منان هستند؛ پس انبیا اگر کار می‌کردند، مشقت تحصیل و تعلیم حرف به حرف علوم را نداشته‌اند. کسی که «سلونی قبل أن تفقدونی»^۱ سرمی‌دهد، با فردی که شب‌ها را تا

۱. حضرت علی علیه السلام: «پیش از این که من از میان شما بروم، هر چه می‌خواهید از من سؤال کنید». مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۹۸.

سپیده همراه می‌شود تا موضوعی را به دست آورد، قابل مقایسه نمی‌باشد؛ موضوعی که درست بودن و به واقعیت رسیدن آن معلوم نیست و چه بسا بعد از اندک‌زمانی فراموش می‌شود.

بسیاری از کارهای انبیا و حضرت امیرمؤمنان علیه السلام در توان هیچ کس نیست و این امر، تفاوت جوهری حضرات معصومان علیهم السلام با دیگران می‌باشد. کسی که باید صرف، نحو، معانی، بیان، فقه و اصول، رجال، منطق، تفسیر و علوم بسیار دیگری را در سال‌های متمادی دنبال کند و فرا گیرد تا بتواند حکم شارع مقدس را بعد از گذشت هزار سال در میان پیرایه‌ها و اسرائیلیات به دست آورد، با کسی که قبل از بعثت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله قرآن خوانده - بلکه خود قرآن ناطق است - قابل مقایسه نیست و باید از چنین مقایسه‌ای توبه نمود.

حضرات انبیا و ائمه‌ی معصومین علیهم السلام در زمان تصدی امور مسلمین، هیچ‌گاه ارشاد امت و هدایت مردم را به‌خاطر کارهای جزئی و زندگی روزمره‌ی خود کنار نگذاشتند؛ به همین دلیل، با مطالعه‌ی تاریخ درمی‌یابیم که کارهای فیزیکی ایشان بیش‌تر در زمان پیش از تصدی و اشتغال به امور رسالت و یا امامت بوده است. برای نمونه، در مدت زمانی که حضرت امیرمؤمنان علیه السلام خانه‌نشین می‌گردد و از دخالت در امر حکومت و مردم دور نگه‌داشته می‌شود، به کارهای کشاورزی و مانند آن می‌پردازند.

به‌راستی امام علیه السلام در این بیست‌وپنج سال به غیر از پرداختن به امور

اقتصادی و دیگر کارهای فیزیکی، چه کارهای دیگری می‌توانست انجام دهد؟ آیا باید دنبال تحصیل علم می‌رفت؟ آیا باید رهبری و حکومت را به دست می‌گرفت؟ آیا باید مانند رسول گرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به ارشاد مردم می‌پرداخت و به تضعیف حکومت اسلامی در مقابل دشمنان خارجی می‌توجهی نمی‌کرد؟

در جواب اشکال دیگر که گفته شد: «بعضی از عالمان گذشته کار می‌کرده‌اند و فقیه خوبی نیز بوده‌اند»، باید گفت: هر چند این سخن درست است، اما این‌گونه عالمان اندک بوده و برخلاف جریان کلی و طبیعی حرکت کرده‌اند؛ همان‌طور که در هر قانون کلی، موارد متفاوتی یافت می‌شود. گذشته از آن‌که اگر همان عالمان بزرگوار به‌جای کار و کوشش مادی، درس بیشتر می‌خواندند و تحقیق بیشتری در به دست آوردن گزاره‌های دینی می‌داشتند، حد و نصاب بیشتری را به دست آورده و مجهولات بیشتری را پاسخ می‌گفتند؛ پس همان عالمان، در صورت ترک کار و زحمت بیشتر در علم، مرتبه‌ی بالاتری از کمال را به دست می‌آوردند؛ زیرا برای هیچ فردی حد نهایی در تکامل وجود ندارد.

نکته‌ی قابل توجه دیگر، این است که روحانیت افزون بر تحقیق علمی و احاطه‌ی فکری، مسؤولیت رهبری، ارشاد و تبلیغ جامعه و امت را نیز به عهده دارد، که این خود بار سنگین و کمرشکنی است که روحانیان با درک و اعتقاد کامل به این معنا، لحظه‌ای آرام و قرار نخواهند داشت.

سنگینی و اهمیت این مسؤولیت چنان است که روحانیان با وجود

تلاش بی‌وقفه و صرف عمر طولانی که در این راه قرار داده‌اند، هنوز موفق نشده‌اند وظیفه و مسؤولیت خود را آن‌چنان که باید نسبت به جامعه و مردم ایفا کنند. با این اوصاف، روحانیت چگونه می‌تواند به کارهای فیزیکی و امرار معاش رو آورد و وقت و عمر ارزشمند خود را که باید در راه رشد و تعالی امت و دین به کار برد، صرف امرار معاش و کار برای خود کند و وقت و عمری که در واقع حق هر یک از افراد جامعه و دین است چگونه صرف امور شخصی خود نماید؟! به‌راستی این آهنگ شومی نیست که شیاطین و دشمنان رشد و تعالی مسلمانان در جامعه‌ی اسلامی به راه می‌اندازند تا سکان‌داران رهبری، هدایت و رشد و سعادت مردم را از جای‌گاه خود دور سازند و آن‌ها به کارهای فیزیکی و امرار معاش خود رو آورند تا در نتیجه، دشمنان و شیاطین، بدون هیچ مانع و مزاحمتی، بهتر و راحت‌تر به مقاصد شوم خود دست یابند؟

گواه این مسأله، تاریخ گذشته‌ی ماست. هر زمان، روحانیت - به دلیل عدم توجه مردم یا بزرگان جامعه و یا به دلیل دنیادوستی و یا به علت جبر و فشارهای روزگار - به امور دنیوی و امرار معاش خود رو آورده است، دشمنان بر جامعه تسلط بیش‌تری پیدا کرده و یغماگری و سرمایه‌های این مرز و بوم را به یغما برده‌اند و معنویت نیز در جامعه افول داشته است، ولی بر عکس، هرگاه زندگی روحانیت در حد معمول تأمین شده است - به‌طوری که نگرانی چندانی برای امرار معاش خود نداشته‌اند، یا در صورتی که دیگران به وظیفه‌ی شرعی و عقلی خود عمل کرده و زندگی معمول این قشر علمی را

تأمین کرده‌اند و روحانیت با تحمل سختی‌های فراوان و مشکلات طاقت‌فرسا رو به
 امرار معاش و تأمین زندگی معمولی خود نیاورده‌اند - جامعه از نظر فرهنگی و
 معنوی رشد یافته است و دشمنان موفق به تاراج سرمایه‌های ملی و
 مذهبی مردم نگردیده‌اند.

کسی که دامن به چنین مباحثی می‌زند، در حقیقت ریشه‌ی دین را
 نشانه گرفته است. عالم باید قلم بزند؛ نه آن‌که ابزار کار به دست گیرد. باید
 دید آن دم که عالم کار می‌کند، از کجا کم گذاشته و در کجا کم آورده است
 که کمبود خود را با کار جبران می‌کند. همین اشتغال‌ها باعث شد که اکنون
 کمر دین شکسته و جامعه‌ی دینی، رو به افول گذاشته است. نمونه‌گویای
 این امر، زندگی علامه طباطبایی رحمته‌الله است که ده سال از عمر با برکت خود
 را به‌جای بیش‌تر پربار نمودن میزان، به بیل زدن در مزارع تبریز گذراند.
 وقتی بیل در دست داشت، میزان در تبریز دو جلد بود، و وقتی علامه از
 نظر مادی تأمین شد و توانست در قم باشد و به جای بیل، قلم به دست
 گیرد، آن را به بیست جلد رساند و تفسیری را رقم زد که فخر شیعه و جهان
 اسلام باشد و بتواند بیانگر گوشه‌ای از عظمت بی‌کران قرآن کریم،
 به‌گونه‌ای آبرومند و با جاهت علمی گردد.

تفکر جدایی معیشت از شریعت، یا از نقشه‌های شوم دشمن است و یا
 زاییده‌ی افکار پوسیده و ناآگاه می‌باشد و یا افرادی که حوصله‌ی کسب
 علم و استعداد تحقیق بیش‌تر را ندارند و می‌خواهند به آسانی خود را از
 زیر بار سنگین علم و تحقیق و یا ارشاد و تبلیغ رها کنند و خود را به‌نوعی

راضی نگه‌دارند و پرهیزکار جلوه دهند، به این افکار و توهمات دامن می‌زنند، که در این صورت، از افرادی هستند که در دام شیطان گرفتار آمده‌اند و سبب انحراف و گمراهی دیگران می‌شوند.

خلاصه این‌که: در سراسر این بحث، چند موضوع مهم مطرح است که باید همیشه در نظر باشد تا آدمی به انحراف کشیده نشود:

الف - کار و کوشش برای هر انسان مسؤول و مکلفی که توان انجام کاری را دارد، لازم و ضروری است و بطالت و تنبلی، در هر منطق و مرامی محکوم می‌باشد.

ب - اگرچه هر جنبش و تحرکی که از اراده‌ی آدمی سرچشمه می‌گیرد کار است، آدمی باید همیشه به دنبال کارهای شایسته و معقول رود و از هر کار ناشایست و بی‌محتوایی دوری گزیند.

ج - کار و کوشش، تنها منحصر در بیل و کلنگ نمی‌باشد؛ بلکه تعلیم و تعلم نیز کار و کوشش با کمیت و کیفیتی بالا می‌باشد که آدمی هرگز نمی‌تواند پشت آن را خم نماید؛ به طوری که هر فرد با استعداد و با اندیشه‌ی بلند نیز خود را مقهور تحصیل علم و کمال می‌داند.

د - علم دین و شناخت قوانین اسلام - به خصوص شیعه - محتاج کوشش فراوان و زحمات بسیار است؛ زیرا شیعه با توجه به باز بودن باب علم و اجتهاد، از اندیشه‌های بلند و ظریفی برخوردار است.

ه - وظیفه‌ی روحانیت و هر عالم و فقیه شیعی دربارهی مسؤولیت فردی و اجتماعی خود این است که یا باید اشتغال به تحصیل و تحقیق

داشته باشد و یا ارشاد و تبلیغ، و این قانون، قضیه‌ی منفصله‌ی حقیقیه است که قسم سومی به غیر از بطالت و غفلت ندارد؛ غفلتی که بزرگ‌ترین گناه و معصیت است؛ مگر مواردی که دلیل شرعی برای ترک آن وجود داشته باشد.

دلایل حرمت معاش از شریعت

در اسلام دلایل بسیاری درباره‌ی وجوب کسب معاش وجود دارد که تحقق این امر را بر هر مسلمان مکلف، الزامی دانسته است. در لسان این دلایل، تفاوتی میان افراد گذاشته نشده و هیچ گروهی تخصیص برنداشته است. اطلاق این روایات، شامل همه‌ی افراد جامعه، از عالم تا فرد عادی می‌شود و همه در این حکم، یکسان هستند. بر این اساس، هرگونه ارتزاق و امرار معاش بی‌مورد از امور دینی و بیت‌المال اسلامی حرام است؛ خواه در مقابل آنچه از بیت‌المال استفاده می‌شود کاری انجام گیرد یا خیر و یا آن کار از امور استحبابی باشد یا وجوبی؛ عینی باشد یا کفایی، تعبدی باشد یا توصلی. هر کس باید گذشته از انجام تکالیف شرعی که برای همگان به اندازه‌ی توان ضرورت دارد، وظیفه‌ی کسب معاش و تحصیل هزینه‌ی زندگی خود را به عهده گیرد.

بر پایه‌ی این ادله‌ی فراوان، صحیح و مورد اتفاق تمام عالمان اسلام، علما باید بار زندگی و رنج تحصیل امرار معاش خود را مانند دیگران به عهده بگیرند و هیچ‌گونه بهره‌برداری از درآمدهای اسلامی و اموال عمومی نداشته باشند.

و جوب کسب معاش، امری دینی است و به لسان روایات اسلامی، ترک آن حرام است و تارک آن، مبعوض پروردگار می‌باشد. روش عقلا و سیره‌ی همه‌ی اقوام و ملل، این‌گونه است. گرفتن اجرت در کارهای مذهبی و اشتغال تمام وقت برای تحصیل علوم دینی و ترک کسب و کار و استفاده از درآمدهای دینی، بهانه و انحرافی بیش نیست و نباید به بهانه‌ی این امور، ذخایر دین را مورد استفاده قرار داد. هیچ‌کس نباید ترک کسب و کار کند و خود را فقیر و نان‌خور دین سازد. بیت‌المال اسلامی و منابع دینی برای فقیران، مستمندان و بیچارگانِ قهری است؛ نه کسانی که به عمد و اختیار، خود را فقیر و بیچاره می‌نمایند و خود را در صف این افراد وارد می‌آورند.

در نقد این پندار - که ادعای حرمت مصرف هزینه‌های زندگی از شریعت را دارد - بحث را در دو جهت نفی و اثبات می‌شود طرح نمود. هر دو جهت یاد شده، دارای عناوین و موضوعات متعددی است که حکم هر یک به تفصیل در پی می‌آید.

از ادله‌ی صحیح اسلامی - که شماره‌ی آن بسیار است - به دست می‌آید که کسب معاش، بر هر عاقل و مکلفی واجب و ترک آن، حرام است؛ به‌طوری که در لسان بعضی از روایات، با شدت و تأکید از آن یاد شده است و شارع مقدس و حضرات معصومین علیهم‌السلام تارک آن را مبعوض داشته‌اند. و جوب کسب معاش، از چنان اهمیتی برخوردار است که حتی انبیا مخاطب آن قرار گرفته‌اند و در این رابطه، حوادث تاریخی مسلمی وجود دارد. سیره‌ی عقلا و فطرت سلیم آدمی نیز حکم می‌کند که هر کس

باید بار خویش را خود به دوش گیرد و هیچ فردی نباید باری بر دوش دیگران یا جامعه و دین باشد.

پسندار منفی این امر، دارای عناوین جداگانه‌ای است که ابتدا فهرست‌وار بیان می‌گردد:

یکم - اخذ اجرت یا هرگونه وجهی در مقابل امور شرعی - خواه واجب باشد یا مستحب، عینی باشد یا کفایی، برای خود یا دیگری - حرام است.

دوم - اکتساب علوم اسلامی و پی‌گیری همه‌ی جهات گسترده‌ی آن، لازم نیست.

سوم - اشتغال تمام وقت به این علوم - به‌طوری که آدمی را از کسب معاش و انجام واجب شرعی باز دارد - جایز نیست.

چهارم - پرداخت خمس در زمان غیبت کبری و نیابت عامه واجب نیست.

پنجم - استفاده از خمس یا زکات و همه‌ی درآمدهای بیت‌المال اسلامی، برای فردی که اشتغال به کسب معاش ندارد، جایز نیست.

پسندار اخباری در این موضوع دارای پنج جهت گفته شده است که باید هر یک را به‌طور خلاصه و فشرده عنوان کرد و درباره‌ی آن، دقت نمود و نقاط ضعف و قوت آن را بیان داشت تا اذهان همگان از تشویش رها گردد.

تعارض وجوب تحصیل و کسب معاش

اگرچه درباره‌ی وجوب عینی کسب معاش، ادله‌ی فراوان و روایات بسیاری وجود دارد که مورد قبول همه‌ی عالمان اسلام قرار گرفته است، روایات این باب بیش‌تر از روایات و آموزه‌های کتاب و سنت نسبت به

فضیلت و وجوب اکتساب علم دین و احکام اسلام نیست، بلکه ادله‌ی قطعی و شرعی در باب تعلیم و تعلّم بسیار بیش‌تر است و کثرت روایات باب علم، مورد قبول این منتقدان است.

از آن جا که هر دو دسته از این ادله، صحیح و قطعی است؛ بنابراین، بین دو نوع دلیل که سند و دلالت محکم دارد، تعارض پیش می‌آید. لسان ادله‌ی اول می‌گوید: کسب معاش بر هر مکلف عاقل واجب است و لسان دلیل دوم می‌فرماید: علم به احکام و قوانین اسلام، در صورت لزوم و انحصار، واجب عینی یا کفایی است و باید آن را به قدر لزوم و رفع نیاز، با همه‌ی توان دنبال نمود.

طبق قاعده‌ی معمول و مرسوم در جمع روایات متعارض - که مورد قبول همه‌ی عالمان اصولی و اخباری است - روایات وجوب کسب معاش، به صورت غیر وجوب کسب علم، تخصیص می‌خورد. به عبارت دیگر، وجوب کسب معاش در صورت نیاز برای کسانی است که کسب علم بر آنان واجب عینی یا کفایی نباشد؛ ولی در غیر این دو صورت، کسب علم، مقدم بر کسب معاش است و معاش اهل علم به عهده‌ی بیت‌المال اسلامی قرار دارد؛ زیرا آن علم در خدمت منافع و اصلاح افراد جامعه - در حال یا آینده - قرار می‌گیرد؛ به همین علت، تأمین معاش و زندگی عالمان، از بهترین موارد مصرف بیت‌المال جامعه‌ی اسلامی است.

در موردی که زمینه‌ی کسب معاش و تحصیل علم برای فردی پیش آید و جمع بین آن دو نیز ممکن نباشد، مکلف باید خود را آزمایش کند و

به وجدان بیدار و آگاه خود مراجعه نماید و ببیند ادامه‌ی کدام یک از این دو، منافع بیش‌تری را نصیب رشد و کمال خود یا جامعه می‌نماید: کسب معاش و به دنبال کار و کوشش گام برداشتن، یا توشه‌ی علم تهیه دیدن و آن را زینت جان خود قرار دادن؟

چنین فردی، در صورت استعداد روحی و صلاحیت علمی و صحت جسمی، می‌تواند راه پر مخاطره‌ی علم دین را دنبال نماید و همت خود را با توکل و مربی شایسته و نیرومند و داشتن مشی و مرامی عاشق‌وار، در سیر دانش‌اندوزی مصروف دارد و خود را به سرمنزل مقصود برساند و ناهمواری‌های راه را با سوز و گداز، پشت سر گذارد؛ ولی در صورتی که آمادگی بیش‌تر برای کار و کوشش و امر معاش دارد، باید همین راه را دنبال کرده و هوای نفس را ترک نماید و میل علم چنین و چنان را از سر به در کند؛ چرا که این میل، وسوسه‌ی شیطان است. همین‌طور اگر کسی در خود کمبود استعداد و اندیشه را احساس کند و از طرف دیگر استعداد و شوق کار و کوشش را در خود بهتر بباید، باید طلب علم را رها نماید و به دنبال معاش و کار و کوشش رود و در این امر، قصد قربت و کسب رضای الهی نماید، که در این صورت، مورد لطف حق واقع می‌شود و همان کار و کوشش، مقدمه‌ی کمالات روحی او می‌گردد. چنین فردی در زندگی خود موفق می‌گردد و عمرش به بطلالت و بیهودگی نمی‌گذرد؛ زیرا در جهت و در مسیر استعدادهای برتر خدادادی خویش قدم برداشته و رضایت و قربت حق را خواستار شده و به پیشرفت و تعالی جامعه کمک کرده

است؛ زیرا او در جایگاه خود قرار گرفته و نیرو و سرمایه‌ی جامعه را بیهوده از بین نبرده است.

در صورتی که حکم شرعی، دارای وجوب عینی و کفایی باشد، در موارد فردی - مانند نماز و روزه - اجرت گرفتن از غیر، معنایی ندارد؛ زیرا اجرت آن فرد، همان عوض و ثواب اخروی و استکمال معنوی است که در نفس عمل وجود دارد. در موارد اجتماعی و مستمر - مانند قضاوت - نیز اجرت گرفتن جایز نیست؛ زیرا منفعت آن عمل به غیر بر نمی‌گردد تا استحقاق اجرت از غیر داشته باشد؛ ولی استمرار نیاز جامعه به عملی، سبب می‌شود که کارشناس آن نتواند به دنبال کسب معاش رود؛ در این صورت، حاکم اسلامی باید زندگی وی را تأمین کند؛ زیرا از یک طرف، کار نکردن وی، نفرت اجتماعی را در بر دارد و از طرف دیگر، استمرار عمل، فرصت کوشش در امر معاش را از او سلب می‌نماید.

اگر حکم شرعی، دارای استحباب عینی یا کفایی باشد، اجرت گرفتن در مقابل آن، جایز نیست؛ مگر در موارد اجتماعی، که باید در صورت بازماندن کارشناس آن از معاش، زندگی او را از بیت‌المال تأمین کرد.

اجرت گرفتن برای نیابت، در صورت وجوب و استحباب بر غیر، در صورتی که امکان و اذن شرعی بر نیابت وجود دارد، اشکال ندارد؛ خواه آن عمل، تعبدی باشد یا توصلی؛ زیرا در واجب یا مستحب توصلی، اجرت گرفتن مانعی ندارد؛ چون توصلی، کاری غیر عبادی است؛ اگرچه می‌توان در آن قصد قربت داشت و آن عمل توصلی را به صورت عبادت

انجام داد. عمل عبادی، چون تعیین فردی بر شخص ندارد، امکان گرفتن اجرت را دارد و مشکل شرعی ندارد. البته در عمل توصلی، هنگامی نیابت و اجرت گرفتن بدون مانع است که آن عمل، مناط و غرض عقلایی و ارزش عرفی و اجتماعی داشته باشد، تا اجرت در مقابل آن عمل قرار گیرد.

اجرت گرفتن برای نیابت در تعبدیات - واجب یا مستحب - در صورت وجدان غرض و مناط عقلایی، جایز است؛ ولی ایراد و شبهه‌ای که در این قسم وجود دارد، آن است که لزوم قصد قربت در عمل تعبدی با گرفتن اجرت برای نیابت، منافات دارد.

در جواب این شبهه باید گفت: اجرت گرفتن، داعی و انگیزه برای تحقق قصد قربت و انجام گرفتن خالصانه‌ی آن عمل می‌گردد. در فقه، از این موارد - که داعی در داعی و انگیزه در انگیزه می‌باشد - بسیار دیده می‌شود؛ مانند: نماز حاجت و نماز استسقا؛ زیرا حاجت به نزول باران، داعی و انگیزه برای انجام نماز با قصد قربت و خلوص نیت می‌شود.

پس اجرت گرفتن برای انجام امور واجب - خواه توصلی باشد یا تعبدی - اشکال ندارد. با این بیان، روشن است که در امور استحبابی به طریق اولی، اجرت گرفتن جایز است؛ از این رو، تحصیل علوم اسلامی و احکام فقهی - از هر قسم که باشد - منافات با رفع نیاز اهل علم توسط جامعه‌ی اسلامی ندارد؛ زیرا اهل علم با ترک کسب معاش به مسؤولیت مهم‌تری مشغول می‌گردند که نفع اجتماعی آن، به هر یک از افراد جامعه می‌رسد؛ به همین جهت، این مورد از بهترین موارد مصرف بیت‌المال است.

گرفتن وجوهی که در میان مؤمنان و شیعیان نسبت به علما و طلاب مرسوم است، در مقابل واجبات عینی یا کفایی نیست، بلکه همیشه این وجوه در موارد زحمات استحبابی محسوب می‌گردد؛ گذشته از آن‌که به‌طور غالب، صورت تحفه و هدیه و عنوان رفع نیاز را به خود می‌گیرد و مقابله‌ای صورت نمی‌گیرد. بیش‌تر اهل علم رسالت خود را ایفا می‌کنند و دوستان و شیعیان با این کار و کارهای مشابه آن، محبت و علاقه‌ی خود را نسبت به این طبقه، اظهار می‌دارند.

این ارتباط معنوی و مردمی که میان اهل علم و مردم وجود دارد، امری منحصر به فرد و ویژه‌ی مذهب تشیع می‌باشد؛ به‌طوری‌که در دنیا، طبقه و گروهی را نمی‌توان یافت که چنین ارتباطی را با مردم خود داشته باشد. البته ارتباط عالمان شیعه با مردم، از برکت و به‌یمن روش حق شیعه و خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام می‌باشد. حضرات معصومان علیهم‌السلام روش زندگی و برنامه‌ی عملی مردم را آن‌چنان ترتیب داده‌اند که رهبران دینی و پیشوایان مذهب، همیشه از موقعیت خاصی برخوردار باشند تا در نتیجه، جامعه به بهترین شیوه، آن‌هم به صورت قرب ولایی و بر مدار محبت و ارادت، ادامه‌ی حیات دهد و از اعتبار فراوانی برخوردار گردد. عالمان نیز هرگز میل به غیر و هوای وابستگی به دیگران را در سر ندارند؛ مگر فردی که خود فاسد و پلید بوده و لیاقت صلاح و استقلال را نداشته باشد یا آن‌که رذالت ذاتی فردی یا سیاست استعماری، علت ظهور چنین فردی گردد که از محل بحث خارج است. البته این‌گونه افراد در میان اهل علم، درصد اندکی دارند.

تجربه‌ی تاریخی به‌خوبی نشان می‌دهد که رهبران تمامی مذاهب و گروه‌های باطل یا به ظاهر حق - حتی تمامی فرقه‌های اهل سنت - به درد خانمان سوز اسارت و بندگی در چنگال زورمداران و سیاست‌مداران استعماری دنیا مبتلا گشته‌اند و تنها روحانیت شیعه توانسته در طول تاریخ بیش از هزار ساله‌ی خود با وجود دشمنی‌های گوناگون و مشکلات فراوان، استقلال خود را حفظ نماید و بر ضد زور و استعمار گروهی، اجتماعی، سیاسی و دینی بایستد و آنان را رسوا نماید.

حرمت تحصیل تمامی شعبه‌های علم دینی

یکی دیگر از اندیشه‌های منفی اخباری، لازم نبودن تحصیل علوم اسلامی، بلکه حرمت آن است. در پاسخ به این شبهه، پیش از این مطالبی گذشت و گفته شد که علوم اسلامی در خدمت کتاب و سنت است و این علوم در بازسازی اندیشه‌ی مسلمین و شناخت هرچه بیش‌تر دین و قوانین آن به کار می‌رود و تمامی شعبه‌های آن مورد نیاز است؛ چنانچه «فقه» به مجموع علوم اسلامی اطلاق می‌شده است.

حرمت اشتغال تمام وقت به علوم اسلامی

سومین جهت منفی پندار این منتقدان، عدم جواز اشتغال تمام وقت و همه‌ی عمر به علوم اسلامی است. در این رابطه توضیحات لازم و نقد اشکال آنان گذشت و تأکید شد که علوم اسلامی، کم‌تر از دیگر رشته‌ها و فنون نمی‌باشد و گستردگی آن ایجاب می‌کند گروهی لایق و کوشا به‌طور تمام وقت و بی‌وقفه در کسب مبانی آن کوشش نمایند. کسانی از این روش

می‌گیرند که توان دقت و صرف عمر را در امر تحصیل ندارند و یا خستگان فکری و فاقد اندیشه‌ی بلند می‌باشند که برای رهایی خود از این امر حیاتی و لازم و جهت راحتی وجدان خود، دلیل اقناعی طلب می‌کنند و خود را به کاری مشغول می‌دارند.

حرمت استفاده از هرگونه درآمد دینی

موضوع دیگری که در پندار این گروه می‌باشد، حرمت استفاده از هرگونه درآمد اسلامی - مانند خمس، بیت‌المال و زکات - است. در این رابطه گذشت که تأمین زندگی کارشناسان اسلامی و عالمان خیره از بیت‌المال، در صورت لزوم ایرادی ندارد؛ گذشته از آن‌که بهترین مورد مصرف درآمد اسلامی، تأمین زندگی عالمی است که در خدمت هر یک از افراد جامعه است.

البته باید حدود مصرف آن مشخص باشد تا از هرگونه اسراف و زیاده‌روی جلوگیری شود. این امر، روشن و بدیهی است و ارتباطی با انحراف فرد و دسته‌ای ندارد؛ زیرا هر کس مسؤول عمل خود است و اسلام تنها مدافع و مبین حقانیت خود می‌باشد.

اباحه‌ی خمس در زمان غیبت

از پایه‌های مهم پندار منتقدان و به‌ویژه اخباریان، عدم وجوب پرداخت خمس در زمان غیبت و اباحه‌ی آن برای شیعه می‌باشد. این گروه برای اثبات اندیشه‌ی خود، به اخبار و روایاتی تمسک می‌جویند که در ادامه خواهد آمد.

اخباریان به بخشش خمس بر شیعه در زمان غیبت اعتقاد دارند. آنان بر این باورند که برای شیعه، به‌ویژه در زمان غیبت امام زمان علیه السلام خمس مباح است. آنان روایات باب تحلیل - که در کتاب‌های حدیث از حضرات معصومین علیهم السلام در زمینه‌ی اباحه‌ی خمس برای شیعه آمده است - را دلیل این امر می‌دانند.

در نظرگاه این گروه، اگرچه خمس تکلیف مالی مؤمنان است و ریشه‌ی مسلم دینی دارد، به‌طور کلی و به‌خصوص در زمان غیبت - که دوستان اهل ولایت و شیعیان همیشه گرفتاری‌های فراوانی، همراه غربت و سایه‌ی چهره‌های باطل و طاغوت دارند - ائمه‌ی هدی علیهم السلام از باب لطف و امتنان، چنین تکلیفی را از دوش آنان برداشته و حق خود را به آنان بخشیده‌اند؛ همان‌طور که تکالیف بسیاری در اسلام است که تحت شرایط مختلف، احکام گوناگونی پیدا می‌کند؛ مانند: نماز در وطن که هفده رکعت است و همین که فرد، مسافر می‌شود، یازده رکعت می‌گردد و با تغییر عنوان، شش رکعت از آن کاسته می‌شود، زن در حال عادی چون همگان حکم وجوب نماز دارد و در ظرف عادت، گذشته از عدم وجوب، نباید نماز بخواند و یا شریعت به اهتمام به قرآن کریم و مسجد سفارش فراوان نموده است، ولی زن در این حالت نمی‌تواند وارد مسجد شود یا با آیات قرآن کریم تماس بگیرد.

حال، صلاح‌دید اولیای معصومین علیهم السلام این بوده است که به جهت مشکلات و غربت شیعه، این بار مالی از دوش آنان برداشته شود. اما

اصولیان به جهت منافع خود با هزارویک دلیل، آن را واجب می‌سازند و بار بی‌موردی را بر دوش مؤمنان می‌گذارند. آنان در اثبات ادعای خود، به بعضی از روایات، استناد می‌جویند:

الف: محمد بن الحسن باسناده عن سعد بن عبدالله... عن أبي بصير و زرارة و محمد بن مسلم كلهم عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال أمير المؤمنين؛ علي بن ابي طالب عليه السلام: «هلك الناس في بطونهم وفروجهم؛ لأنهم لم يؤدوا إلينا حقنا، ألا وإن شيعتنا من ذلك، وآباءهم في حل»^۱.

- از حضرت موسی بن جعفر عليه السلام نقل شده است که امیر مؤمنان عليه السلام فرمودند: «مردم به واسطه‌ی عدم پرداخت حق مالی، به حرام افتادند و گمراه شدند. البته آگاه باشید که شیعیان و پدران آنان از این حق معاف هستند و بر آنان خمس حلال است.»

از این روایت، سه امر آشکار است:

- ۱- مراد از حق، مال است، نه بحث امامت؛ چرا که می‌فرماید: «لم يؤدوا حقنا».
- ۲- حلیت این حق برای شیعه و پدرانشان اطلاق دارد و همه‌ی آنان را شامل می‌شود و حتی مقید به زمان غیبت نیز نیست.
- ۳- این حلیت، از باب امتنان و به جهت مشکلاتی است که به‌طور قهری برای شیعه پیش می‌آید؛ از این رو می‌فرماید: جز شیعه همه‌ی مسلمانان و مردم باید این حق را پرداخت کنند.

۱. وسائل الشیعة، ج ۴، کتاب خمس، باب ۴، باب اباحه‌ی خمس، ح ۱، ص ۳۷۸.

ب: عن ضريس الكنّاسي قال: قال ابو عبد الله عليه السلام: «أتدري من أين دخل على الناس الزنا؟ فقلت: لا أدري، فقال من قبيل خمسناء، أهل البيت؛ إلا شيعتنا فإنه محلل لهم و لميلادهم»^۱.

- امام صادق عليه السلام پرسیدند: «آیا می‌دانید مردم چگونه به زنا آلوده می‌شوند و نطفه‌ی آنها حرام می‌گردد؟» راوی گفت: «نمی‌دانم.» حضرت فرمود: «از آن جهت که خمس ما اهل بیت را نمی‌پردازند، حرام وارد نطفه‌ی آنها می‌گردد. البته این حق برای شیعیان پاک ما و فرزندانمان حلال است و آنها مشکلی ندارند.»

این روایت می‌فرماید: «شیعیان ما و فرزندانمان» و در روایت پیش فرمودند: «شیعیان و پدرانمان» که از عنوان فرزندان و پدران، کمال اطلاق و گستره‌ی حلیت به‌خوبی آشکار می‌گردد.

عنوان حلیت از چند معصوم به ما رسیده است؛ روایت پیش از قول امام موسی بن جعفر عليه السلام و حدیث اخیر از امام صادق عليه السلام می‌باشد. در روایت پیش، عنوان «هلاکت» بود و در این حدیث عنوان «زنا» است که همان هلاکت می‌باشد؛ ولی چنین عارضه‌ای از این جهت برای شیعه نیست که این امتنان برای شیعه از جانب امامان، لطفی است در مقابل مصایب و مشکلاتی که همیشه شیعه در راه حقانیت حضرات ائمه عليهم السلام می‌کشند.

ج: فقال: «هذا لشيعتنا حلال، الشاهد منهم والغائب والميت منهم والحی وما یولد منهم إلى یوم القيامة، فهو لهم حلال، أمّا واللّه لا یحلّ إلا لمن أحلّنا له»^۲.

۲. پیشین، ح ۴، ص ۳۷۹.

۱. پیشین، ح ۳، ص ۳۷۹.

در این روایت، گستره‌ی حلیت بسیار وسیع است و شامل شاهد، غایب، زنده و کسانی که از دنیا رفته‌اند و همه‌ی افراد تا روز قیامت می‌گردد و حضرت این حق را بر همه‌ی آنان حلال کرده و فرموده‌اند: «تنها بر کسانی که حلال کردیم، حلال است؛ نه دیگران» که مراد همان شیعیان هستند.

در این باب، حدود ۲۲ روایت با بیانات مختلف آمده است که مراجعه به آن‌ها برای وضوح مطلب مناسب است؛ ولی چون ذکر همه‌ی آن به طول می‌انجامد، تنها به بعضی از عناوین آن اشاره می‌شود:

در روایت ششم می‌فرماید:

«ما أنصفناکم إن کلفناکم ذلک الیوم»؛

اگر به شما خمس را در این زمان واجب کنیم، از انصاف به دور است.

این بیان خود حکایت از مشکلات شیعه به واسطه‌ی امر ولایت می‌کند و بخشش جهت امتنان را می‌رساند.

روایت هفتم، استفاده‌ی روز به روز از خمس را مطرح می‌نماید. روایت دهم از قول حضرت زهرا علیها السلام است. در روایت یازدهم، حلیت با وسعت خود بر شیعه مطرح می‌شود. همین‌طور هر یک به‌گونه‌ای و به لسانی حلیت را می‌رساند، که از تمام آن‌ها به‌خوبی اباحه و حلیت خمس، این حق الهی، برای شیعه آشکار است؛ ولی با فراوانی این روایات، و صراحت لهجه‌ی آن، عالمان اصول به جهت منافع خود، هر یک از این روایات را به نوعی و با بهانه‌ای رد می‌نمایند و کلام حضرات ائمه‌ی معصومین علیهم السلام را در این بخش نمی‌پذیرند، که بسیار خطرناک

است و ستم بر شیعیان نیز می‌باشد؛ زیرا صاحبان خمس، خود می‌بخشند؛ ولی کسانی که هیچ حقی در آن ندارند، نمی‌بخشند که باید گفت: علی‌السلام السلام. (پایان دیدگاه اخباریان)

نقد دلایل اباحه‌ی خمس

گذشت که در نظرگاه اخباریان، اگرچه خمس تکلیف مالی مؤمنان است و ریشه‌ی مسلم دینی دارد، به‌طور کلی و به‌خصوص در زمان غیبت - که دوستان اهل ولایت و شیعیان، همیشه رفتاری‌های فراوانی همراه غربت و سایه‌ی چهره‌های باطل و طاغوت دارند - ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام از باب لطف و امتنان، چنین تکلیفی را از دوش آنان برداشته و حق خود را به آنان بخشیده‌اند.

در پاسخ به این دیدگاه و فتوای اخباریان، باید گفت: چنین برداشتی از روایات اباحه، سطحی‌نگری و نداشتن مطالعه‌ی کافی و دقت تمام بر این روایات است. این فرقه با مشاهده‌ی روایات این باب، آن را بدون تحقیق و بررسی دقیق پذیرفته و ادله‌ی محکم و فراوان شرعی دیگر را - که در قرآن کریم و روایات وجود دارد - به‌راحتی رها ساخته‌اند.

در این بحث، ابتدا ادله‌ی خمس و چگونگی اصل آن، بیان می‌گردد و سپس موضوع اباحه‌ی خمس و بررسی روایات این باب - از جهت صحت و سقم سند و چگونگی دلالت آن - و علت عمل نکردن عالمان شیعه به این روایات در پی می‌آید.

خمس؛ ضروری دین

پیش از هر چیز، باید دانست که اصل وجوب خمس، از ضروریات

دین مقدس اسلام است و همه‌ی فرق و گروه‌های اسلامی، حتی اخباریان، این امر را پذیرفته‌اند؛ زیرا این حکم، گذشته از مدارک روایی و سنت و اجماع همگانی و دیگر شواهد شرعی، سند محکم قرآنی نیز دارد و به طور روشن در قرآن کریم از آن و موارد مصرف آن، بحث شده است و تنها در وجوب و اباحه‌ی خمس، برای گروهی - آن هم به عللی در بعضی از مقاطع زمانی - اختلاف نظر وجود دارد.

خمس، وجوب پرداخت «یک پنجم از درآمد زیاده بر مصرف معمول یک مسلمان بعد از صرف هزینه‌های یک سال» است که خود به شش بخش تقسیم می‌گردد: یک سهم برای خدا، یک سهم برای رسول ﷺ و یک سهم برای ذوی القربی است که تنها ائمه‌ی هدی و حضرات معصومین علیهم‌السلام می‌باشند.

البته سهم خدا نیز از آن رسول ﷺ است و در زمان نبود ظاهری رسول، هر دو (سهم خدا و رسول - از آن امام معصوم علیه‌السلام می‌باشد. در واقع، سه سهم از شش سهم خمس، مخصوص امام معصوم علیه‌السلام می‌باشد که در اصطلاح فقهی، این سه سهم را «سهم مبارک امام علیه‌السلام» می‌گویند و سه سهم دیگر خمس، از آن سه گروه: «سادات یتیم، مسکین و در راه مانده» می‌باشد و آن را «سهم سادات» می‌نامند که با سه سهم مبارک امام، در مجموع شش سهم می‌گردد و در مقابل زکات - که از آن مستمندان غیرهاشمی است - قرار می‌گیرد.

اصل وجوب خمس، از ضروریات اسلام است و نیازی به اثبات و

اقامه‌ی دلیل ندارد؛ زیرا در ضروری بودن خمس اختلافی نیست تا محتاج دلیل باشد؛ به طوری که منکر اصل خمس، انکار یکی از ضروریات اسلام را نموده و از زمره‌ی مسلمانان خارج شده و کفر و حرمان ابدی را نصیب خود نموده است.

البته، انکار اصل خمس، غیر از اهمال و عدم پرداخت آن است؛ زیرا ممکن است کسی با فرض اعتقاد به وجوب خمس، از پرداخت آن ممانعت کند که در این صورت، با علم و آگاهی به آن، فاسق می‌گردد؛ اگرچه کسی که اعتقاد به وجوب خمس دارد و از پرداختن آن، به هر جهت خودداری می‌کند کافر نمی‌گردد؛ زیرا منکر اصل اعتقادی آن نگردیده است؛ ولی با همین امر، از جرگه‌ی عدالت خارج می‌شود و بر اساس روایات بسیار، در ردیف ظالمان و پایمال‌کنندگان حق امام و فرزندان ایشان قرار می‌گیرد؛ چون خمس - در مقابل زکات - برای آنان قرار داده شده است.

البته هر یک از موارد وجوب خمس، ادله‌ی خاصی دارد و مصارف آن مشخص است و هر یک از موضوعات و موارد آن، دارای مبانی و احکام خاصی است که بیان آن در این مقام ضرورت ندارد.

اصل وجوب خمس، از ضروریات دین مقدس اسلام است و منکر اصل وجوب آن، از حدود اسلام خارج می‌شود و عدم پرداخت و اهمال در آن - با اعتقاد به اصل وجوب خمس در هر زمان - مؤمن را از جرگه‌ی عدالت خارج می‌کند. اسراف در مال شخصی و زیاده‌روی در مصرف آن یا عدم

پرداخت مقدار واجب آن، ضمان‌آور است و بر عهده‌ی مسلمان باقی می‌ماند؛ مانند کسی که بدون اجازه، مال دیگری را مصرف کند یا بدهی پرداخت‌نشده‌ای را به عهده گیرد.

موارد وجوب خمس یا مصارف آن، هر یک دارای ادله‌ی مشترک و خاصی است که باید در مسایل گوناگون آن دقت بیش‌تری مبذول داشت تا از هرگونه افراط و تفریط، جلوگیری شود؛ زیرا همان‌طور که عدم پرداخت و اهمال آن، گناه است و آخرت آدمی را تباه می‌کند، پرداخت بی‌مورد و زیاده از حد آن نیز شاید آدمی را به عسر و حرج اندازد، که مورد رضایت شارع مقدس نیست.

مالکیت تسخیری بندگان

پیش از بیان حکم خمس و چگونگی آن، موضوع بسیار مهم و عزیزی را باید عنوان کرد (هر چند قبول و تحمل آن برای برخی آسان نیست) و آن این‌که: بر اساس آیات و روایات بسیاری، دنیا و همه‌ی موجودی آن، بلکه مُلک هستی، از آن حضرت رسول و ملک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرات ائمه‌ی هدی علیهم السلام و حضرت زهر علیه السلام می‌باشد. همه‌ی هستی - هر کس و هر چیز که باشد - بر سر سفره‌ی بی‌کران آنان نشسته و میهمان آنان‌اند و این انوار پاک - که خود یک نور پاک و یک واحد اطلاقی از ظهور آن حقیقت وجود هستند - میزبانِ دارِ امکان و مالک تکوین و صاحب تشریح موجودات و موجودی هر کس و هر چیز می‌باشند. این اعتقادِ رسیدگان شیعه و چشیدگان نور پاک ولایت نسبت به مالکیت تشریحی (اضافه بر تکوین دنیا

و آخرت و هستی) برای حضرات معصومین علیهم السلام و مظاهر چهارده گانه‌ی جمال و جلال حق می باشد.

بر این اعتقاد مهم و سنگین، ایراد و شبهه‌ای وارد شده است و آن این که: اگر دنیا و هستی تکوینی و تشریحی، از آن حضرات معصومین علیهم السلام و ملک آنان است، پس حق مردم چه می شود؟ مالکیت در اسلام چگونه است؟ آیا می توان این کلام را پندار معقولی به شمار آورد؟

لازم است انواع مالکیت و چگونگی آن بیان شود تا قبل از رد و قبول این اعتقاد و پیدایش هرگونه تصدیقی در جهت نفی و اثبات آن، تصویری از چگونگی مالکیت داشته باشیم تا تصدیق بدون تصور پیش نیاید و تیری در تاریکی رها نگردد.

مالکیت بر سه نوع است: مالکیت حقیقی، مالکیت تشریحی و مالکیت اعتباری (تسخیری).

مالکیت حقیقی، افاضه‌ی ظهوری، برای همه‌ی هستی و اعیان موجودات است. افاضه‌ی ظهوری، ویژه‌ی پروردگار هستی است و چنین مالکیتی برای غیر حق تصور ندارد؛ چرا که تنها خداوند منان و پروردگار جواد است که مَفِیض خلق و ایجاد کننده‌ی هستی است.

مالکیت تشریحی، تنها از آن حضرات معصومین علیهم السلام می باشد. این مالکیت، هبه‌ای است که از جانب خداوند منان صورت گرفته و پروردگار هستی، دار وجود و عالم موجود را به طور تشریف، در اختیار ایشان قرار داده است. این مالکیت نیز به صورت تکوین ظهوری و صورت تشریح می باشد.

نوع سوم، مالکیت اعتباری مردمی یا «مالکیت تسخیری» است؛ به طوری که موجودی هر کس از دنیا و آنچه در تسخیر آدمی است، با کار، کوشش و طریق شرعی به دست می‌آید و هیچ کس بدون جهت، دارای ملکی نمی‌گردد. مالکیت، تنها با کسب و کوشش و از طریق شرعی تحقق می‌یابد؛ نه از غیر آن.

براین اساس، مالکیت دارای سه مفهوم عام، کلی و وسیع است:
 نخست - مالکیت خداوند منان که ملکیت حقیقی افاضه‌ای و ایجاد وجود است؛

دوم - مالکیت تشریحی که از آن حضرات معصومین علیهم‌السلام می‌باشد و هبه‌ای الهی است و در آن اکتسابی راه ندارد؛

سوم - مالکیت اکتسابی و اعتباری، که از آن مردم و در رابطه با کار و کوشش به طور مستقیم و یا غیر مستقیم می‌باشد.

هیچ یک از سه نوع مالکیت یادشده، با دیگری منافاتی ندارد؛ زیرا هر یک در طول دیگری است و مالک پیش، واجد مراتب بعد، و هر بعدی فاقد مرحله‌ی پیشین است. براین اساس، خدای توانا مالک حقیقی است و مالکیت تشریحی هستی را به حضرات معصومین علیهم‌السلام بخشیده است و حضرات معصومین علیهم‌السلام مالک تشریحی عالم هستی و سراسر گیتی می‌باشند و ایشان نیز مالکیت اعتباری و اکتسابی دنیا را به مردم داده‌اند.

برای مثال، اگر مولایی سرمایه‌ی خود را در اختیار بنده‌ای قرار دهد و مال را ملک بنده به حساب آورد و او را مالک آن نماید، به آن معنا نیست که

مولا دیگر با آن مال، نسبتی ندارد؛ زیرا وقتی عبد از آن مولا باشد، مال عبد نیز به طریق اولی از آن مولا می باشد؛ به طوری که هر لحظه مولا قصد کند، می تواند هر نوع تصرفی را در بنده و مال او انجام دهد. مولا می تواند بنده را از آن مال جدا نماید و یا حتی عبد را تبدیل به مال دیگری نماید. سه مرحله ی گفته شده برای مالکیت، مانند همین مثال است؛ یعنی خدا مالک حقیقی، و امام مالک تشریحی است و این به معنای سلب مالکیت حقیقی از خدا نیست؛ اگرچه این مالکیت به طور تشریحی در حیطه ی امام قرار دارد و دلیل شرعی، چنین مالکیتی را با پذیرش احکام عقلایی نسبت به مالکیت طرح می نماید؛ زیرا مالکیت امام در طول مالکیت خداوند است. همین طور اگر امام مالکیت اکتسابی و اعتباری دنیا را به مردم داده است، به معنای سلب مالکیت تشریحی از خود نیست؛ بلکه مالکیت مردم در طول مالکیت تشریحی امام است؛ زیرا امام خود جعل مالکیت اکتسابی و اعتباری برای مردم و مسلمین کرده است؛ همان طوری که خداوند متعال در طول مالکیت حقیقی خود، مالکیت تشریحی را برای حضرات معصومین علیهم السلام قرار داده است.

مالک حقیقی عالم هستی، خداوند است و مالک تشریحی آن، حضرات معصومین علیهم السلام و مالک اعتباری (تسخیری) دنیا - آن مقدار که در حیطه ی قدرت و اکتساب بشر قرار دارد - از آن مردم است و خداوند متعال یا حضرات معصومین علیهم السلام هرگاه اراده کنند، می توانند بخشیده ی خود را پس بگیرند. حال، اگر خدا و حضرات معصومین علیهم السلام چنین کاری را

نمی‌کنند، خود موضوع دیگری است که از لطف بی‌پایان آنان سرچشمه می‌گیرد. آنان ما را همیشه رهین نعمت‌های الهی و عنایات ولایی خود قرار داده‌اند؛ لطف بی‌پایانی که روی‌گردانی و کم‌مهری ما، خللی در آن وارد نمی‌سازد.

هر مسلمانی پیش از موضوع خمس و وجوب پرداخت یک‌پنجم از مازاد درآمدهای مشروع خود، باید بداند که منت و بخششی نسبت به این پرداخت، بر کسی ندارد؛ زیرا با پرداخت خمس، تنها یک‌پنجم بخشی از مال مالک اصلی را به صاحب اصلی برگردانده و چهارپنجم مانده را خداوند متعال و حضرات معصومین علیهم‌السلام بر او منت گذارده و مباح نموده‌اند. این در حالی است که مؤمن با پرداخت خمس، در قیامت مأجور است و عوض آن را به صورت تصاعدی در دنیا و آخرت می‌گیرد که این نیز لطفی بزرگ است.

بعد از بیان این اعتقاد و باور محکم شیعه، لازم است برای رفع هرگونه تحیر و دفع هرگونه شبهه، شواهدی از قرآن کریم و روایات به طور نمونه بیان شود تا از مآخذ و مدارک این اعتقاد به طور خلاصه آگاهی روشنی داشته باشیم؛ گذشته از آن‌که کلام معصوم، خود معصوم کلمات است و اثر دیگری دارد.

اولویت عاشقانه‌ی حضرات معصومین علیهم‌السلام بر دیگران

قرآن کریم می‌فرماید: ﴿التَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ﴾^۱؛ نبی اکرم از

هر جهت بر مؤمنان، حتی بر خودشان، تقدم و پیشی دارد. اولویت و برتری یاد شده در آیه، تام است و نسبت به همگان در هر مقام که باشند، یکسان می‌باشد.

توضیح این‌که «أنفس» در این آیه، جمع «نفس» است و مراد از «نفس مؤمنان»، خود آنان می‌باشند. قرآن کریم با این بیان، به‌طور صریح می‌فرماید: نبی اکرم ﷺ در هر مورد و مقام، بر مؤمنان سزاواری و پیشی دارد.

معنای اولویت، آن است که در صورت توازن و تقابل دو طرف، یک طرف بر دیگری ترجیح داده می‌شود و مقدم می‌گردد و در صورت بروز دو میل و دو اراده، اولویت، علت تحقق یکی از آن دو می‌باشد. حال، در یک طرف نبی اکرم ﷺ و در سوی دیگر، مؤمنان قرار گرفته‌اند که میل نبی ﷺ در هر دو جهت مادی و معنوی، بر میل و اراده‌ی مؤمنان تقدم و پیشی دارد؛ زیرا اطلاق آیه، هر دو جهت ممکن در تکوین و تشریح را شامل می‌باشد.

بنا به هدایت تکوینی - که ناموس نظام احسن است - دو عامل درونی و محرک ابداعی، به نام شوق و عشق، در اندرون هر ذره به ودیعت قرار داده شده است؛ به‌طوری‌که هر ذره با عشق وجود یافته و ابد را با شوق دنبال می‌کند و برای استكمال خود، دم می‌زند و رقصان رقصان طی طریق می‌نماید تا با این دو عامل، ابد را بیابد و در عین وصول، زیارت جمال حق را میسر سازد.

پس در طبیعت و ذات هر چیز و هر کس و به صورت قهری انسان‌های مؤمن، عشق و شوق موجود می‌باشد. هر انسانی مانند هر موجود دیگری، هستی خود را می‌ستاید و به هستی، اموال و اولاد خود و هر آن‌چه در کف دارد، عشق می‌ورزد؛ از این رو، هر چیز و هر کس و هر مؤمنی از ضد خود گریزان و برای حفظ موجودی خود، از هر خطری دوری می‌گزیند.

اینک با بیان مالکیت طولی و مراتب سه‌گانه‌ی آن و بیان هدایت تکوینی در شوق و عشق، روشن می‌گردد که چرا قرآن کریم، نبی اکرم صلی الله علیه و آله را در هر جهت و به‌طور مطلق، مقدم بر مؤمنان قرار داده است. موجودیت مؤمنان، ابتدا از آن معصوم و مالکیت تشریحی حضرات معصومین علیهم السلام است؛ همان‌طوری که مالک حقیقی موجودیت حضرات معصومین علیهم السلام، خداوند متعال می‌باشد. با این بیان، معنای شوق و عشق حقیقی و معنای رجوع به حق و ابد و مهر و محبت هر چیزی نسبت به حق، روشن می‌گردد؛ زیرا خداوند، مالک حقیقی است و همه‌ی هستی مملوک ظلی حضرتش می‌باشد؛ بر طبق این معنا، مهر به خداوند، مهر به هستی خود و اولویت نبی، اولویت حقیقی و اطلاق ایشان می‌باشد.

گفته شد: هر مؤمن باید اراده و میل نبی صلی الله علیه و آله را مقدم بر میل و اراده‌ی خویش ببیند و همه‌ی هستی خود را در حیطة و مدار آن قرار دهد؛ همین‌طور، هر مؤمنی باید هرگونه نقص و رنجی را ابتدا از خود بداند و خود را سپری برای حفظ نبی و معصوم علیهم السلام قرار دهد و معصوم را جان و

روح خود بدانند. از اطلاق آیه‌ی فوق، چنین به دست می‌آید که نبی اکرم ﷺ بر مؤمنان از هر جهت تقدم دارد و موجودی هر مؤمن، ابتدا از آن اوست.

پس مؤمن باید ابتدا علاقه‌ی خود را نسبت به نبی و سپس نسبت به خود اعمال نماید؛ زیرا نبی ﷺ و حضرات معصومین علیهم‌السلام مولا و مالک تشریحی، و مؤمن مالک اعتباری همان موجودی است، و این اولویت قسری و جبری نیست؛ بلکه نظام طبیعی و واقعی هستی است و مؤمن، اکراه و متنی در این جهت ندارد.

ذکر مؤمنان در این آیه نسبت به اولویت، بیان‌گر اختصاص این مالکیت و اولویت نسبت به مؤمنان نمی‌باشد؛ بلکه بیانگر اهمیت و ایجاب رعایت موضوع است؛ زیرا درک این معنا و اعتقاد به آن، برای غیر مؤمن میسر نیست؛ آن هم در مقام اعتقاد عملی، نه لفظ و قول و یا کتابت آن. اهمیت این موضوع، هنگامی روشن می‌گردد که معصوم علیه‌السلام از ما موجودی خود را طلب نماید؛ به‌خصوص اگر آن‌چه در کف داریم و نیاز به آن را در خود احساس می‌کنیم، طلب شود.

البته کسی جز مؤمن، توان این کار را ندارد. فرد بی‌ایمان و یا کسی که ایمان وی ضعیف است، به سبب این طلب، در دل عناد به معصوم پیدا می‌کند؛ زیرا فرد بی‌ایمان، موجودی خود را از آن خویش می‌داند و برای معصوم علیه‌السلام ملک و بهره‌ای در خود نمی‌شناسد و معصوم را (نعوذ بالله) متجاوز به حریم وجودی خود می‌بیند؛ همان‌طور که اگر خداوند متعال از

فرد بی‌ایمان یا ضعیف در ایمان، داده‌ی خود را طلب نماید، او نسبت به ذات خداوندی نیز چنین عنادی پیدا می‌کند؛ زیرا هستی را از آن خود می‌داند و خداوند را در مقابل خود (نعوذ بالله) متجاوز به موجودی و هستی خود می‌یابد.

آنچه گفته شد، معنای آن دسته از روایاتی است که می‌فرمایند: «بعضی هنگام مرگ، بی‌ایمان از دنیا می‌روند و خداوند متعال را در حال دشمنی ملاقات می‌کنند.» آن‌ها خداوند منان را متجاوز به جان خود می‌بینند؛ زیرا خداوند جبار می‌خواهد آنچه را که از جان و مال به او اعطا کرده است، باز ستاند، ولی وی جان خویش را از آن خود می‌داند و خدا را به صورت قهری، دشمن خود می‌یابد و با خود می‌اندیشد خداوند، موجودی است که هستی او را به زور گرفته و میان وی با اموال و اولادش جدایی انداخته است.

اهمیت این مسأله آن قدر بالاست که هر کس باید در هر حال و شرایطی و با هر محتوا و موقعیتی که دارد، از خداوند مهربان غافل نگردد و به او پناه برد و به آن مقام ربوبی و به حضرات معصومین علیهم‌السلام توجه و توسل پیدا کند تا از این امتحان - به‌خصوص در هنگام مرگ - به سلامت درآید؛ چون سلامتی و نجات، بدون عنایت ربوبی و توجهات حضرات معصومین علیهم‌السلام هرگز برای فردی فراهم نمی‌آید؛ اگرچه حکایت از این هنگامه‌ی عجیب، دلیل بر بی‌خبری است.

اما در روایات، باید از حدیث غدیر خم - که مشهور خاص و عام است -

نام برد که مقام والای اولویت را برای شخص حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت امیرمؤمنان علیه السلام ثابت می‌کند. پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در این خطبه می‌فرماید:

«ألست أولى بکم من أنفسکم»؛

آیا من اولی و سزاوارتر به شما از خود شما نیستم؟

مخاطبان نیز به آن اعتراف می‌کنند. آن‌گاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بی‌درنگ همین اولویت را برای حضرت امیرمؤمنان علیه السلام ثابت می‌دانند. این اولویت، در حکم همان اولویت رسول اکرم صلی الله علیه و آله قرار می‌گیرد که از آن جمله، تصرف در تمامی امور و اموال می‌باشد و دیگر حضرات معصومین و ائمه‌ی هدی علیهم السلام در این امر با حضرت امیرمؤمنان علیه السلام در حکم مشترک هستند؛ زیرا از ضروریات مذهب آن است که هیچ تفاوتی میان ائمه‌ی هدی علیهم السلام در این احکام وجود ندارد.

هم‌چنین وقتی از امام صادق علیه السلام پرسیده می‌شود: «آیا امام مانند دیگران زکات می‌دهد؟» حضرت علیه السلام در پاسخ می‌فرماید: «امام در حالی که حقی به دوش اوست، شب را پشت سر نمی‌گذارد». آن‌گاه در ادامه می‌فرماید:

«أما علمت أنّ الدنيا والآخرة للإمام، يضعها حيث يشاء ويدفعها

إلی من يشاء، جائز له ذلك من الله»؛

آیا نمی‌دانی که دنیا و آخرت از آن امام است؟ هر جا که خواهد قرار

می‌دهد و به هر کس که خواهد، می‌دهد و این اختیار امام، از جانب خداوند است.^۱

در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام نقل است که می‌فرمایند: «هر کس مالی به دست آورد، باید حق خدا را بدهد و به برادران دینی خود نیکی کند؛ در غیر این صورت خدا، رسول خدا و ما او را از خود دور می‌دانیم. آن‌گاه امام در ادامه می‌فرماید: «الدنيا وما فيها لله تبارك وتعالى ولرسوله ولنا»؛ دنیا و آنچه در آن است، برای خدا و رسول و ما می‌باشد.^۲»

افزون بر این، از امام صادق علیه السلام سؤال شد که «بعضی می‌گویند: رسول خدا از دنیا سهمی جز خمس ندارد؟» امام علیه السلام در جواب فرمودند: «إِنَّ الدنیا وما علیها لرسول الله»؛

دنیا و آنچه در آن است برای رسول خدا می‌باشد.^۳

از همه‌ی این ادله و شواهد - که تنها اندکی از آن ذکر گردید - پنداره‌ای برای عاقل و مؤمن پیش نمی‌آید که مالکیت تشریعی دنیا و هستی تمامی موجودات در دنیا و آخرت، از آن حضرات معصومین علیهم السلام است؛ پس با صراحت تمام باید گفت: تمامی پدیده‌ها مهمانِ خوانِ نعمت و رحمت معصومان علیهم السلام هستند و آن حضرات، ظهور تجلیات ایجادی حق و میزبان دولت‌سرای الهی می‌باشند.

بررسی روایات باب اباحه

بعد از جهت نخست بحث - که اصل وجوب خمس و موارد مصرف آن را

۲. پیشین، ص ۴۰۸، ح ۲.

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۰۹، ح ۴.

۳. پیشین، ص ۴۰۹، ح ۶.

بیان می‌کرد - باید وارد مقام دوم بحث - بررسی روایات باب اباحه - شد و ادله‌ی اخباری‌ها و کسانی را که از این روایات برای نپرداختن خمس، مستمسکی می‌سازند، پاسخ داد تا هر مسلمانی نسبت به پرداخت خمس، هرگونه دغدغه و دل‌نگرانی را از خود دور سازد و آرامش یابد؛ زیرا ناتوانی در تحلیل درست و عدم بررسی دقیق روایات باب اباحه، علت جرأت و کج‌روی اخباریان گشته است.

در فصل پیش، برخی از روایاتی که اخباریان برای اثبات مدعای خود - یعنی اباحه‌ی خمس - به آن استناد می‌کردند گذشت؛ ولی در پاسخ آنان، گذشته از تحلیل اخبار اباحه و بیان ضعف سند و یا عدم دلالت آن، دلایل بسیاری بر عدم اباحه اقامه می‌شود که برخی از آن گذشت. دلیل اخباری تنها روایاتی است که با بیانات مختلف در این باب موجود است. اخباریان می‌گویند:

«هرچند اصل خمس، ضروری اسلام است و مدرک محکم از کتاب و سنت دارد، روایات باب اباحه، بسیار است که از مجموع آن‌ها چنین به دست می‌آید که حضرات معصومین علیهم‌السلام این حق شرعی را بر شیعه مباح نموده‌اند و این حکم، مخصّص اصل کلی خمس است.»

در پاسخ آنان و نقد ادله‌ی این گروه، گذشته از بررسی روایات اباحه‌ی خمس و اثبات ضعف سند یا ضعف دلالت آن، دلایل قطعی بسیاری در دست است که روایات باب اباحه، توان مقابله با آن دلایل قطعی را ندارد؛ مانند روایاتی که وجوب مطلق خمس را حتی در زمان غیبت، بیان می‌کند.

به‌طور کلی، دلایل عالمان شیعه در وجوب خمس، به چهار دسته تقسیم می‌شود: نخست، دلیل قرآنی؛ دوم، روایات ابواب مختلف خمس در همه‌ی جهات آن؛ سوم، سیره‌ی عملی ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام و نواب حضرت قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و علما و مؤمنان در همه‌ی مدت؛ و چهارم، اصل عملی که خود، رکن محکمی به شمار می‌رود و آن این‌که: اشتغال یقینی، براءت یقینی می‌خواهد؛ به این بیان که اصل خمس، حکم قطعی اسلام است؛ حال، برای برداشتن این حکم یقینی یا تخصیص آن، دلیل محکم بر تخصیص و عدم وجوب آن لازم است و روایات اباحه، توان تخصیص این حکم قطعی و ضروری را ندارد؛ گذشته از آن‌که این روایات را می‌توان توجیه صحیح نمود و از آن، پاسخ مناسب داد، که در این صورت، جایی برای تخصیص و تعارض باقی نمی‌ماند.

اینک، باید به‌طور مختصر ادله‌ی هر دو طرف را بیان نمود و روایات هر دو باب را عنوان کرد تا مسأله، خود را نشان دهد و موضوع اباحه روشن گردد و دلایل عالمان شیعه، خود را عرضه بدارد.

ابتدا لازم است روایات باب اباحه به‌طور نمونه و تقسیمی بیان شود و دلالت آن روشن گردد تا معلوم شود چرا اخبار باب اباحه نمی‌تواند دلیل اباحه‌ی خمس گردد:

الف: ضریس الکناسی قال: قال ابو عبدالله الصادق علیه‌السلام: «أندري من أين دخل علی الناس الزنا؟» فقلت: لا أدري. فقال علیه‌السلام: «من قبل خمسنا أهل البيت إلا شيعتنا الأطيبين؛ فإنه محلل لهم ولميلادهم»^۱؛

۱. وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۳۷۹، باب ۴؛ انقال، ح ۳.

امام صادق علیه السلام به ضریس فرمودند: «آیا می دانی زنا از کجا بر مردم وارد می شود؟» در مقابل سؤال امام علیه السلام، راوی جواب منفی می دهد. آن گاه امام علیه السلام می فرماید: «از جهت خمس ما اهل بیت؛ مگر برای شیعیان ما که پاک ترین هستند و خمس برای آن ها و فرزندان شان حلال است.»

از این روایت چند امر به دست می آید:

- ۱- نپرداختن خمس، از محرّمات شرعی است.
- ۲- استفاده از خمس، در حکم استفاده از مال غیر و غصبی می باشد و فرزند چنین لقمه ای، طفل لقمه ی حرام می باشد؛ بلکه بالاتر از آن، این عمل زنا و آن طفل زنازاده می گردد؛ زیرا هستی آن فرزند از مالی ایجاد شده که خمس آن پرداخت نشده است؛ مالی که حلیتی در آن وجود ندارد و در واقع، سهم شریک مال که معصوم باشد، پرداخت نشده است.
- ۳- علت حلیت عدم پرداخت خمس در شیعه، از جهت لاابالی گری نبوده است؛ زیرا امام می فرماید: «شیعه ی ما؛ آن هم شیعه ی اطیبین». از این بیان به دست می آید که پرداخت خمس در زمان حکومت و قدرت ظلم و جور، برای شیعه ممکن و میسر نبوده است و حضرت با حکم به اباحه، این مانع را برای شیعه در زمان حاکم ظالم دفع کرده اند؛ ولی در این صورت، هم چنان برای دشمن، آثار وضعی و حکمی نپرداختن آن، به عنوان حرمت و زنا باقی است؛ پس حدیث شریف، سه امر را بیان می دارد:

یکم - وضع دشمن؛

دوم - اباحه‌ی خمس برای شیعه؛

سوم - مقید و محدود بودن این حکم در زمان خاص و نه به طور دایم و ابد؛ اگرچه روایات اباحه، سبب تقیید و تخصیص حکم و جوب خمس در زمانی خاص می‌شود، اباحه‌ی مطلق - که مورد نظر اخباری است - از این حدیث به دست نمی‌آید.

ب: المرسل المروي عن تفسير العياشي عن الصادق عليه السلام قال: «إنَّ أشدَّ ما فيه النَّاس يوم القيامة إذا قام صاحب الخمس فقال: يا ربِّ خمسي، وإنَّ شيعتنا من ذلك في حلِّ». و في حديث مثله قال عليه السلام: «وقد طيَّب ذلك شيعتنا لتطيب ولادتهم ولتزكوا أولادهم»^۱.

در مرسله‌ای از تفسیر عیاشی از امام صادق عليه السلام منقول است که فرمودند: «شدیدترین حالت و موضوع مورد پرسش از مردم در روز قیامت، هنگامی است که نوبت به صاحب خمس برسد؛ یعنی فردی که خمس حق او بوده است، برخیزد و از حق تعالی خمس پایمال شده‌ی خود را طلب کند و بگوید: خدایا، خمس من چه شد؟ البته، این خمس برای شیعیان ما حلال است.»

در روایتی دیگر امام عليه السلام فرمودند:

«حلال بودن خمس برای شیعه، به خاطر سلامت و پاکی فرزندان آن‌ها از حرام است.»

این روایت، از طرفی دلالت بر اهمیت حقوق مردم دارد؛ به خصوص

حق امام و سادات - که از بزرگ‌ترین موارد حق الناس است - و از طرف دیگر،

۱. پیشین، ص ۳۸۰، ح ۵.

دلالت بر حلیت مقید خمس در زمان خاصی به علت مانع خارجی می‌کند؛ چرا که حکومت ظالم، مانع بزرگی برای پرداخت خمس توسط شیعه بوده است (مانحوی این ممانعت را در کتاب «دانش زندگی» و نیز «تاریخ تحلیلی موسیقی در اسلام» توضیح داده‌ایم) پس، از این روایت نیز اباحه‌ی دایمی به دست نمی‌آید. تنها چیزی که روایت بیان می‌کند، وجود مانع خارجی برای پرداخت خمس شیعه است که امام علیه السلام برای تزکیه‌ی شیعه و دوری آن‌ها از این ابتلا و دفع آثار وضعی نپرداختن خمس، به اباحه‌ی مقید خمس، حکم نموده‌اند.

ج: زرارة عن أبي جعفر علیه السلام أنه قال: «إنَّ أمير المؤمنين علیه السلام حلَّ لهم من الخمس ليطيب مولدهم»^۱؛

زراه از ابی جعفر علیه السلام نقل می‌کند که حضرت امیرمؤمنان علیه السلام خمس را برای شیعه حلال کردند تا شیعیان، پاکی ولادت داشته باشند (که حضرت برای دوستان و شیعیان خود به‌طور خاص و در صورت مصلحت - مانند حاجت و نیاز - خمس را به بعضی از آنان می‌بخشیدند).

این حدیث شریف نیز زیادت‌ی بر روایات پیش ندارد و همان موضوعات سه‌گانه از آن به دست می‌آید.

د: في خبر أبي حمزة بعد بيان قال علیه السلام: «فنحن أصحاب الخمس والفيء وقد حرّمناه على جميع الناس ما خلا شيعتنا»^۲؛
در خبر ابی حمزه، امام علیه السلام بعد از بیانی می‌فرمایند: «پس ما صاحبان

۲. پیشین، ح ۱۹، ص ۳۸۵.

۱. پیشین، ص ۳۸۳، ح ۱۵.

خمس و "فیء" هستیم و آن را بر همه‌ی مردم، جز شیعیانمان، حرام کردیم.»

این روایت نیز همان مطلب پیش را تأکید می‌نماید و دلالتی بر اباحه‌ی همیشگی خمس ندارد. تنها تفاوتی که با روایات پیش دارد، صراحت در حرمت خمس برای غیر شیعه است؛ به طوری که از عبارت «جمیع الناس» به دست می‌آید که جز شیعه، همه‌ی مردم، در حکم حرمتِ پرداختن خمس، یکسان هستند؛ خواه دشمن باشند یا کافر یا از دیگر فرقه‌های مردمی، که همه و همه موظف به پرداخت خمس می‌باشند.

هـ: فی خبر عمر بن یزید بعد بیان قال عليه السلام: «كُلَّ ما في أيدي شیعتنا من الأرض فهم فيه محللون ومحلل لهم ذلك إلى أن يقوم قائمنا»؛ در خبر عمر بن یزید، امام عليه السلام بعد از بیانی می‌فرماید: «هرچه از زمین در دست شیعیان ما قرار دارد، حلال است و این حلّیت تا قیام قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ادامه دارد.»

از این روایات اگرچه حلال بودن خمس برای شیعه تا قیام حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به دست می‌آید، حلّیت یاد شده، تنها درباره‌ی زمین، فیء و انفال است که توسط سلاطین و خلفای جور، غصب شده است؛ پس این روایت، حلّیت «فیء» را بیان می‌دارد، نه خمس را؛ آن هم در زمان جور و حکومت طاغوت، نه حکومت و دولت

عدل؛ چرا که در حکومت عدل، تصرف در «فیء» یا «انفال» باید با اذن امام علیه السلام یا نایب خاص و عام آن حضرت صورت پذیرد.

و: فی روایة المرسلۃ عن عوالی اللثالی عن الصادق علیه السلام قال سئل الصادق علیه السلام فقیل له: «یا بن رسول الله، ما حال شیعتکم فیما خصکم الله به إذا غاب غائبکم واستتر قائمکم؟ فقال علیه السلام بعد بیان - «نبیح لهم المساکن لتصح عباداتهم ونبیح لهم المناکح لتطیب ولادتهم ونبیح لهم المتاجر لیزکوا أموالهم»^۱.

- در مرسله‌ی عوالی اللثالی از حضرت امام صادق علیه السلام نقل شده است که از آن حضرت علیه السلام سؤال شد: «ای فرزند رسول خدا، وضع شیعیان شما نسبت به اموال و حقوق شما در زمان غیبت حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) که از نظرها و حضور ظاهری در میان جامعه و مردم پنهان می‌باشد، چگونه است؟» حضرت علیه السلام بعد از بیانی در پاسخ فرمودند: «مساکن را برای آنها مباح می‌کنیم تا عبادات آنها درست و صحیح باشد و نکاح‌های آنها را امضا می‌کنیم تا فرزندانشان پاکی و طیب مولد داشته باشند و تجارت‌های آنها را مباح می‌کنیم تا اموال آنان پاک و حلال باشد.»

در این روایت چند نکته حایز اهمیت است:

- ۱- روایت، ارتباطی با خمس ندارد و مربوط به انفال - که ملک شخصی امام علیه السلام است - می‌باشد؛ زیرا مراد از «مناکح» غنیمت و اسرای جنگی است که ملک امام است و در زمان غیبت برای شیعه مباح است. مراد از

۱. عوالی اللثالی، ج ۴، ص ۵.

«مساکن» نیز زمین‌های انفالی است که مختص به امام علیه السلام است و از دست ظالمان و سلاطین و خلفای جور به شیعه منتقل می‌گردد و تصرف در آن زمین‌ها، برای شیعه مباح است.

مراد از «متاجر»، منفعت مالی است که از کسانی که خمس را حلال می‌دانند و از دشمنان و دیگران به شیعه رسیده، ولی خمس آن داده نشده است؛ پس اباحه در این سه مورد که روایت بیان می‌کند، به خمس ارتباطی ندارد.

۲- پرسش راوی از زمان غیبت است و زمان حضور حضرات معصومان علیهم السلام را شامل نمی‌شود.

۳- علت اباحه در هر سه قسمت از روایت مذکور، دلالت بر وجود حکم با تحقق موضوع می‌کند، ولی دلالتی بر اباحه به صورت مطلق و در هر زمان و به طور دایم - که مدعای گروه اخباری است - ندارد. پس این روایت، گذشته از آن‌که فقط مربوط به انغال است، اباحه‌ی دایمی را نمی‌رساند؛ چون مربوط به زمان غیبت است؛ آن هم در ظرف تحقق موضوع که مانع خارجی از پرداخت است، و چون امروزه این موضوع وجود ندارد، پرداخت خمس نه تنها مشکلی را پیش نمی‌آورد، بلکه پرداخت آن، بسیاری از مشکلات مردم و دین را برطرف می‌کند.

ز: فی ما ورد من التوقیعات بخط صاحب الزمان (عجل الله تعالى فرجه

الشریف) بعد بیان، قال علیه السلام: «وَأَمَّا الْمُتَلَبِّسُونَ بِأَمْوَالِنَا فَمَنْ اسْتَحَلَّ

مِنْهَا شَيْئًا فَأَكَلَهُ فَإِنَّمَا يَأْكُلُ النَّيْرَانَ، وَأَمَّا الْخُمْسُ فَقَدْ أُبِيحَ لِشِيعَتِنَا

وجعلوا منه في حلّ إلى أن يظهر أمرنا لتطيب ولادتهم ولا تخبث»^۱.
 - در توقیعی که به خط مبارک صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) رسیده است، آن حضرت، بعد از بیانی می فرماید: «اما کسانی که اموال ما را مصرف می کنند! پس هر کس چیزی از آن را حلال بداند و مصرف نماید، چیزی جز آتش و حرمان ندارد؛ ولی خمس برای شیعه‌ی ما مباح است و حلیت آن تا هنگام ظهور و قیام ما ادامه دارد تا پاکی و طیب مولد و تولد شیعیان محفوظ بماند و از آلودگی به دور باشند.»

از این توقیع مبارک چند امر به دست می آید:

- یکم - حرمت مصرف اموال، منحصر در خمس نیست؛ بلکه همه‌ی گونه‌های اموال آن حضرات را شامل می شود.
- دوم - عبارت «فمن استحل منها شیئاً» دلالت بر این نکته دارد که مصرف اموال حضرات معصومین علیهم السلام با اعتقاد به حلیت و همراه ظلم - که ویژگی دشمنان است - سبب این حکم شدید می شود؛ ولی کسانی که اعتقاد به وجوب پرداخت این حق داشته و از روی لایبالی گری و اهمال، از پرداخت حقوق و اموال حضرات معصومین علیهم السلام خودداری می کنند و از آن حقوق و اموال، مصرف می نمایند، شامل این حکم شدید نمی شوند؛ هر چند که این حق ساقط نمی شود و گناه نپرداختن آن و بدهی آن، بر عهده‌ی افراد باقی می ماند؛ پس افراد لایبالی، تنها از عناد و شدت حکم رها می باشند، نه بیش تر.

۱. وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۳۸۴، باب ۴، ح ۱۶.

سوم - عبارت «إِنَّمَا يَأْكُلُ النَّيْرَانُ» دلالت دارد که مال حرام - به خصوص این مال که از مهم‌ترین دیون و حقوق است - خود، آتش و عذاب است و این بیان، نهایت شدت اکراه امام (عجل الله تعالی فرجه الشریف) از این مسأله را بیان می‌کند.

چهارم - عبارت «أَمَّا الْخُمْسُ..» دلالت بر اباحه‌ی همه‌ی اموال نمی‌کند؛ بلکه تنها خمس را بیان می‌کند که موضوع بحث می‌باشد.
پنجم - فقره‌ی «إِلَى أَنْ يَظْهَرَ أَمْرُنَا» دوام اباحه‌ی خمس را می‌رساند و حکم دایمی آن را بیان می‌کند.

ششم - علت اباحه‌ی خمس، طیب مولد است که حکایت از مانع خارجی برای پرداخت می‌نماید.

تنها روایتی که می‌تواند اباحه‌ی دایمی خمس را برای شیعه بیان نماید، توقیع مبارک حاضر است؛ چرا که روایات دیگر فقط دلالت بر اباحه‌ی خمس برای شیعه در زمانی محدود و معین می‌کرد؛ البته در این توقیع، دو شبهه و نقد مهم وجود دارد که آن را از حجیت و اعتبار ساقط می‌کند:

اشکال نخستی که بر این توقیع وارد است، این است که علت حکم اباحه‌ی خمس را طیب مولد برمی‌شمرد و این علت، خود حکایت از مانع خارجی می‌کند؛ مانعی که پرداخت خمس را برای شیعه مشکل یا غیر مقدور کرده است و امام (ع) برای برطرف کردن این مشکل و تکلیف غیر مقدور و هم‌چنین برای رفع مفسده‌ی پرداخت نکردن حقوق مردم -

آن هم حقوق حضرات معصومین علیهم السلام - و دفع آثار وضعی آن، حکم به اباحه‌ی خمس برای شیعیان می‌نماید.

در واقع، اباحه مقید به عدم قدرت و توان بر پرداخت است؛ آن هم از جهت وجود مانع در پرداخت، که همان دشمنان حضرات معصومین علیهم السلام می‌باشند؛ دشمنانی که از پرداخت خمس و یا هرگونه ارتباط شیعه با حضرات معصومین علیهم السلام ممانعت به عمل می‌آوردند و هرگونه کمک یا ارتباط و سخنی با معصوم علیهم السلام را جرم و عامل آن را مستحق هر نوع زندان و عقوبتی می‌دانستند.

با آن‌که توقیع حاضر، ظهور در دایمی بودن حلیت خمس دارد، بیان علت به‌طور طبیعی در کبرای کلی دلالت می‌کند که اباحه، منحصر و مقید بر وجود مانع خارجی است.

حال، با این بیان که حکم اباحه در این توقیع، منوط و مشروط به تحقق موضوع خود می‌باشد و آن، مانع خارجی حکومت زور و جور است، دیگر در صورت عدم تحقق موضوع - که حکومت جور باشد - حکم به اباحه باقی نمی‌ماند و در صورت امکان پرداخت خمس، حکم به اباحه باطل، بلکه منعطل می‌گردد.

اشکال دوم که بر روایت وارد است، این است که توقیع یاد شده، سند صحیحی ندارد و به‌طور کلی از درجه‌ی اعتبار ساقط است. البته بسیاری از روایات این باب - مانند روایاتی که در این کتاب به‌طور نمونه ذکر شد - سند صحیحی ندارد و آن دسته از روایات این باب که سند مناسبی دارد - مانند

صحیح‌ه‌ی زراره - دلالتی بر اباحه‌ی دایمی خمس برای شیعه ندارد. همه‌ی روایات این باب، در جهت سند یا دلالت مشکل دارد و اگر سند صحیحی داشته باشد، دلالت آن بر موضوع، ناقص است. از آن‌چه گذشت، معلوم می‌شود که: از همه‌ی روایات این باب، اباحه‌ی دایمی خمس برای شیعه به دست نمی‌آید؛ زیرا روایت صحیحی که دلالت تام بر اباحه‌ی دایمی خمس داشته باشد، در میان روایات وجود ندارد و همه‌ی روایات باب اباحه، از درجه‌ی اعتبار و حجیت ساقط می‌باشد؛ بنابراین، با ادله‌ی فراوان و محکم و جوب پرداخت خمس، جایی برای تعارض این دسته اخبار باقی نمی‌ماند.

برخی از این روایات، از مطلق و بعضی به حال ضیق و تنگ‌دستی نظر دارد؛ مانند صحیح‌ه‌ی مهزیار که می‌فرماید: «من أعوزه شیء من حقی فهُو فی حلّ»^۱.

برخی دیگر در مورد انفال، مناکح، مساکن، متاجر و تحلیل اسراست و بعضی به مالی نظر دارد که از کسی که اعتقاد به خمس ندارد، به شیعه می‌رسد.

پاره‌ای دیگر از روایات، ناظر به غنایم است و بعضی فقط راجع به تحلیل آب و زمین است و دسته‌ای نظر به اموالی دارد که شیعه در زمان غیبت، از سلاطین جور دریافت می‌کند و برخی نیز نظر به زمان خاص و عدم نیاز معصوم علیه السلام و یا نیاز بسیار شیعه با خطر وصول و عسر ارتباط با معصوم می‌باشد و ...

۱. «هرکس از شما که در تنگ‌دستی قرار بگیرد، خمس بر او حلال است.» وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۳۷۹، ح ۲.

حال، بر فرض صحت سند همه‌ی این روایات، با این همه احتمالاتی که در دلالت دارد، چگونه می‌تواند دلیل بر اباحه‌ی مطلق خمس، آن هم به طور دائم باشد. این در حالی است که سند بسیاری از این روایات، ضعیف است و بیش‌تر عالمان شیعه، به خاطر ضعف‌های گفته شده، از عمل یا فتوا دادن به این روایات، اعراض و روی‌گردانی داشته‌اند.

دلایل وجوب خمس در زمان غیبت

با صرف نظر از خدشه و ضعف سند و دلالت روایات باب اباحه‌ی خمس و بر فرض صحت سند و تمام بودن دلالت آن، بین این اخبار و ادله‌ی بسیاری - که به هیچ وجه نمی‌توان از آن‌ها گذشت - تعارض پیش می‌آید. اکنون، ادله‌ی متعارض، به طور خلاصه و فهرست‌وار در این مقام - بنا بر فرض گفته شده - ذکر می‌گردد:

قرآن مجید بر اصل وجوب خمس به طور دائم دلالت می‌کند و آن را از احکام و قوانین ثابت خود می‌داند که در این مقام، جای بیان و تفصیل ادله‌ی قرآنی آن نیست؛ زیرا از این جهت، مسأله روشن است و نیازی به بیان بیش‌تر ندارد.

روایات بسیاری در ابواب گوناگون خمس وجود دارد که به طور وضوح، بر وجوب اصل خمس دلالت می‌نمایند و منکران خمس را به شدت مورد مؤاخذه قرار می‌دهد که تعدادی از آن روایات، در ادامه ذکر می‌گردد.

هم‌چنین عمل ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام و امضای آن حضرات علیهم‌السلام در همه‌ی

دوران امامت و طول حیات ظاهری و عدم ردع قاطع از جانب آن حضرات - جز در مواردی که به‌طور خاص، بخششی بوده یا شیعه با پرداخت خمس در خطر بوده است - همه دلالت بر وجوب خمس می‌کند.

عمل و سیره‌ی متشرعه و مؤمنان به‌طور متصل و مداوم، از زمان حضرات معصومین علیهم‌السلام تا زمان غیبت و نیابت خاصه و عامه، بر این بوده است که وکلای آن حضرات یا علما و مراجع دینی شیعه، به امور خمس رسیدگی می‌نموده‌اند و این امر، دلیل محکم دیگری بر وجوب خمس است؛ به‌طوری که همیشه و به صورت مداوم، مؤمنان در عمل به این قانون و انجام این فریضه، کوشا بوده‌اند.

دلیل پنجم بر وجوب خمس و بقای آن، فلسفه‌ی وجود خمس است که در مقابل زکات برای حوایج و رفع نیازمندی‌های مقام امامت و ولایت و سادات و فرزندان حضرات معصومین علیهم‌السلام قرار گرفته است و این ملاک، دایم و همیشگی می‌باشد؛ زیرا سادات نمی‌توانند از زکات، مصرفی داشته باشند. از طرفی، نیازمندی‌های آنان امری قهری و طبیعی است؛ به‌خصوص در زمان غیبت که سادات و فرزندان حضرت فاطمه علیها‌السلام بیش‌تر مورد هجوم دشمنان و مشکلات می‌باشند. مقام امامت و ولایت در عصر حضور و غیبت، به قوت خود باقی است و شئون متفاوت و گسترده‌ی آن به زمان خاص و مکانی ویژه مقید نیست. بنابراین، اباحه‌ی مطلق خمس به‌طور دایم، با نقض غرض و لغو جعل حکم و فلسفه‌ی وجودی آن برابر می‌باشد.

صرف نظر از ادله‌ی بسیار و قطعی و جوب خمس - که روایات اباحه‌ی خمس را بی اعتبار می کند - اصول عملیه نیز اقتضای جوب خمس دارد؛ زیرا اشتغال یقینی، براءت یقینی می خواهد. به عبارت دیگر، اصل تکلیف و جوب خمس و تأیید آن، ع ثابت است و عهده‌ی فرد بر پرداخت خمس مشغول می شود. حال، برای براءت ذمه یا اسقاط و جوب، تنها دو راه وجود دارد: یکی پرداخت خمس، و دیگری دلیلی که جوب پرداخت را در بر دارد، و از آن جا که چنین دلیلی وجود ندارد (چراکه اخبار اباحه با ضعف سند و دلالت روبه روست) و جوب پرداخت خمس بر قوت خود باقی می ماند و ترک آن، ضد دلیل و نقض و جوب تکلیف و تصرف در مال غیر، بدون اذن شرعی به شمار می رود.

نمونه‌هایی از روایات و جوب خمس

بعد از بیان ضعف سندی و دلالتی روایات باب اباحه و ذکر دلایل و جوب و تأیید خمس از حیث دلایل لفظی کتاب و سنت و اصل عملی و فلسفه‌ی احکام و علت جعل خمس، لازم است در پایان، روایاتی چند به طور نمونه و برای تأیید و اثبات و جوب خمس ذکر شود تا از هر جهت، ضرورت این موضوع تاریخی و پیچیده مشخص شود:

الف: فی خبر محمد بن زید الطبري قال عليه السلام بعد بیان: «لا يحلّ مال إلا من وجه أحله الله. إنّ الخمس عوننا على ديننا وعلى عيالنا وعلى موالينا. و قال عليه السلام في الخاتمة: والمسلم من يفىء لله بما عهد

إليه، وليس المسلم من أجاز باللسان وخالف بالقلب»^۱.

- در خبر محمد بن زید طبری، حضرت بعد از بیانی می‌فرمایند: «مالی حلال نمی‌شود جز از طریقی که خداوند متعال، آن را حلال فرموده است. خمس پشتوانه‌ی ما در جهت دین و زندگانی ما و کمکی بر دوستان و فرزندان ما می‌باشد.» آن‌گاه حضرت علیه السلام در پایان می‌فرمایند: «مسلمان واقعی، کسی است که به وظایفی که از جانب خداوند بر دوش او گذاشته می‌شود، وفا کند و کسی که به زبان، اظهار اسلام و دیانت کند، ولی در قلب مخالفت ورزد، مسلمان نیست.»

حدیث شریف بیان می‌دارد:

یکم - مشروعیت هر مالکیت اعتباری، از جانب خداوند است و هر کوشش نامشروعی، فاقد ارزش و احترام می‌باشد.

دوم - فلسفه‌ی وجودی جعل خمس و دوام آن، حرکت در ادامه‌ی راه اهل بیت علیهم السلام می‌باشد که با ستیز با هرگونه استعمار و ستمی برابر است و در این مبارزه، یاری و کمکی از جانب زورمندان و زرداران نخواهد بود؛ بنابراین، بی‌شک نیاز به پشتوانه‌ای مستقل و مداوم است و خداوند متعال برای استقامت و استمرار حرکت فکری در جهت بقای سیاسی و مشی اجتماعی اهل بیت علیهم السلام و دوستان و یاران ایشان، خمس را قرار داده و پرداخت آن را واجب کرده است.

سوم - حقیقت اسلام، اعتقاد و عمل به قوانین الهی است و با حرف و

۱. وسائل الشیعة، ج ۶، باب ۳، ح ۲، ص ۳۷۵.

ادعا نمی‌توان مسلمان واقعی باقی ماند.

چهارم - از این روایت، رابطه‌ی مستقیمی که میان قانون الهی و اعتبار مالکیت و جعل خمس و مسلمان واقعی است، روشن می‌گردد که اگر این امور در جامعه به‌طور هماهنگ جمع شود، آن جامعه به‌سوی رشد و سلامت حرکت می‌کند.

ب: و فی روایة آخری بعد سؤال عنه علیه السلام لإباحة الخمس، قال علیه السلام

بعد بیان شدید: «لا نجعل لأحد منكم في حل»^۱.

در این روایت، بعد از آن‌که از حضرت علیه السلام درباره‌ی مباح کردن

خمس پرسش می‌شود، ایشان بعد از بیان شدید و محکم می‌فرماید:

«برای هیچ‌یک از شما خمس را مباح نمی‌کنیم.»

این بدان معناست که راهی جز پرداخت خمس نمی‌باشد. این روایت، گذشته از عدم اباحه و استمرار وجوب خمس، قانون‌مندی این حکم را بیان می‌کند؛ زیرا امام علیه السلام به‌طور صریح و انحصاری می‌فرمایند:

«هیچ‌یک از شما را در حلیت و اباحه‌ی خمس قرار نمی‌دهیم.»

پس امام علیه السلام به‌طور الزام و تشدید امر، وجوب پرداخت را بیان می‌فرمایند. هم‌چنین حضرت، بیان حکم را با ضمائر جمع و خطاب و انحصار عنوان می‌فرمایند تا حکم وجوب پرداخت خمس، شامل همه‌ی شیعیان شود و حکم ثابتی که بیان تمامی حضرات معصومین علیهم السلام است، در این روایت در نظر گرفته می‌شود؛ چون حضرت با آوردن فعل جمع «لا

نجعل» خود را در مقام همه‌ی معصومین علیهم‌السلام قرار می‌دهند که در این صورت، بیان امام علیه‌السلام بیان حکم ثابت و قانون کلی می‌باشد.

ج: في الخبر الصحيح بعد انزجار الإمام عن انفاق الخمس بلا إذن عنه قال عليه‌السلام: «والله ليسألهم يوم القيامة عن ذلك سؤالاً حثيثاً»^۱.

در این روایت، حضرت علیه‌السلام بعد از اکراه و انزجار از انفاق بدون اذن خمس، می‌فرمایند: «به خدا قسم! روز قیامت از این امر پرسیده می‌شوند و چه سخت هم مورد پرسش واقع خواهند شد.»

از این روایت با توجه به وعده‌ی عذاب، عدم اباحه و استمرار وجوب خمس روشن می‌شود و حضرت علیه‌السلام همه را متوجه قیامت می‌فرماید که این خود، نهایت اهمیت مورد را می‌رساند.

د: في رواية أبي بصير قال: قلت لأبي جعفر: «ما أيسر ما يدخل به العبد النار؟ قال عليه‌السلام: من أكل من مال اليتيم درهماً ونحن اليتيم»^۲.

- ابوبصیر گوید: به حضرت امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: «کم‌ترین چیزی که بنده‌ی خدا را به جهنم می‌کشاند چیست؟» حضرت در پاسخ فرمودند: «کسی که درهمی از مال یتیم را بدون اجازه‌ی شرع مصرف نماید و ما آن یتیم هستیم.»

از این روایت، اهمیت حق مردم - به‌ویژه خمس آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم - روشن می‌گردد و جمله‌ی «و نحن الیتیم» حکایت از مظلومیت و عصمت و یکتایی آن حضرات علیهم‌السلام در میان مخلوقات دارد؛ اگرچه درک این معنا و فهم کامل این جمله، مقامی مستقل را می‌طلبد.

۱. پیشین، ص ۳۷۵، ح ۱.

۲. پیشین، ص ۳۷۴، ح ۵.

ه: في توقيع قال عليه السلام: «وأما ما سألت عنه من الرجل يستعمل ما في يده من أموالنا ويتصرف فيه تصرفه فيما له من غير أمرنا ضمن فعل ذلك، فهو ملعون، ونحن خصماؤه، فقد قال النبي صلى الله عليه وآله: المستحل من عترتي ما حرم الله ملعون على لساني ولسان كل نبي مجاب، فمن ظلمنا كان من جملة الظالمين لنا، كانت لعنة الله عليه بقوله، عز وجل، ألا لعنة الله على الظالمين، وقال عليه السلام بعد بيان أيضاً: ومن أكل من مالنا شيئاً فإنما يأكل في بطنه ناراً، وسيصلى سعيراً»^۱.

- در توقیعی حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در پاسخ به پرسش‌های عثمان - که یکی از وکلا و نایبان خاص آن حضرت است - فرمودند: «و اما پرسش درباره‌ی افرادی که اموال ما را حلال شمرده‌اند و در آنچه که در دستشان است، بدون اذن ما همانند مال خودشان تصرف می‌نمایند، پس هر کس چنین کند ملعون است و ما اهل بیت دشمن او می‌باشیم. پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله فرمودند: کسی که حق عترت مرا حلال بداند، بر زبان من و زبان هر نبی ملعون است؛ پس کسی که به ما ظلم کند، از جمله‌ی ظالمان به ما می‌باشد و لعنت خدا به دلالت قرآن بر اوست که می‌فرماید: لعنت خدا بر ظالمان باد.» حضرت عليه السلام بعد از آن می‌فرماید: «کسی که بدون اذن ما چیزی از مال ما را، اگرچه اندک باشد، مصرف نماید، آن مال را مصرف می‌نماید در حالی که آتش در دل خود جای می‌دهد و جهنم را استقبال می‌کند.»

حضرت علیه السلام در این توقیع، نهایت و شدت نفرت خود را نسبت به مخالفان و دشمنان عصمت ابراز می‌دارد. مراد از «مُسْتَجِلَّ» در این مقام، کسانی هستند که با حکم حق دربارهی وجوب خمس ستیز دارند و آن را انکار می‌کنند؛ پس افراد لایابالی و اهمال‌کار، ولی معتقد، اگرچه اعتقاد آنان به زبان باشد، مقصود حضرت نمی‌باشند. البته آن حضرت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در پایان، نسبت به نپرداختن خمس توسط هر کس که باشد - دوست باشد یا دشمن، و مال خمس کم باشد یا زیاد - می‌فرماید:

«هر کسی از مال ما بدون اجازه، چیزی مصرف نماید، در حقیقت در دل خود، آتش را جای می‌دهد.»

روایات بسیاری دربارهی عدم اباحه‌ی خمس وجود دارد که نیاز به ذکر همه‌ی آن نیست. این روایات، غیر از اخباری است که دربارهی مشروعیت خمس برای سادات - در مقابل زکات - وارد شده است. هم‌چنین این روایات غیر از روایاتی است که دربارهی گرفتن خمس توسط وکلای حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) - بیش از هفتاد سال - وارد شده است. البته روایات بسیاری وجود دارد که به شکلی متفاوت، شاهد بر وجوب خمس و چگونگی اخذ و مصرف آن و عدم اباحه‌ی آن می‌باشد.

ضرورت بی‌نیازی از حوزه‌ی وجوهات

ما از حوزه‌ی وجوهات می‌گوییم، اما امکانات اقتصادی و توانمندی حوزه‌ها نباید تنها به این دایره محدود شود و حوزه‌های علمی باید برای

تأمین نیازهای اقتصادی خود، حتی به وجوهات وابسته نباشند؛ بلکه آنان باید به شیوهی عالمان گذشته و با تولید علم در تمامی دانش‌ها و به ویژه در علوم قدرتی و دانش‌هایی که سبب اقتدار نفسانی می‌شود، به تخصص‌هایی دست یابند که دیگر کشورها را نیازمند دانش خود سازند. آنان باید بتوانند با در دست داشتن چنین دانش‌هایی - که عالمان گذشته هم چون شیخ بهایی؛ رشحه‌ای از آن را در اختیار داشتند - به فروش محصولات علمی روی آورند و بازار جهانی را در این زمینه به دست گیرند. حوزه، با علم تکامل می‌یابد و نباید تنها به فقه و اصولی خشک و چه بسا وارداتی، بسنده نماید. حوزه‌های علمی باید دانش‌های نهفته در قرآن کریم و آنچه را از تکنولوژی و فن‌آوری و از دانش‌های روحی و روانی در آن نهفته است، استخراج نمایند تا توانا گردند و دنیا برای فهم آن، به حوزه نیازمند گردد. اقتصاد حوزه‌ها با چنین روشی است که می‌تواند جان بگیرد.

حوزه در باب علم باید به فعلیت برسد و بتواند هزینه‌های خود را از راه فروش پژوهش‌های علمی تأمین نماید؛ همان‌گونه که قرآن کریم نیز می‌فرماید، انسان چنان قدرتی را دارد که می‌تواند هر چیزی را به تسخیر خود در آورد و حتی از آسمان‌ها نیز بالا رود: ﴿يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا، لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ﴾^۱.

حوزه‌ها نه تنها باید خود را از وابستگی مالی به وجوهات برهانند،

بلکه باید بتواند با تولید علوم مختلف و فروش آن، افزون بر تأمین نیازهای خود، به فقیران و ضعیفان شیعه نیز رسیدگی مالی داشته باشند و آنان را از هر لحاظ تأمین نمایند.

از دوران نوجوانی خویش به یاد دارم روزی با سختی فراوانی، کتاب «قوانین» میرزای قمی را که در دو جلد چاپ شده بود، گرفتم. در آن زمان، این کتاب بسیار نایاب بود. بعد از آن، به کلاس استادی رفتم که قوانین را درس می‌داد. وی پیرمردی بود که نتوانسته بود این کتاب را تهیه نماید. کتاب خود را به ایشان تعارف کردم و خواستم از روی این کتاب درس بگویند، اما ایشان فرمود: «مردم این چیزها را از ما نمی‌خواهند، مردم از ما نان و ماست می‌خواهند». سخن وی به واقع درست است و حوزه‌های علمیه باید بتوانند مشکلات اقتصادی مردم ضعیف را حل نمایند و تنها به تولید فکر صرف بسنده ننمایند. بدیهی است ایمان در بستر تأمین نیازهای اقتصادی است که رخ می‌نماید و از این روست که گفته می‌شود فقر با کفر برابر است. حوزه‌ها در صورتی می‌توانند مشکل ضعف ایمان را برطرف نمایند که نخست پایه‌های اقتصادی را محکم نموده باشند.

امروزه طلبه نباید تنها درس خارج فقه و اصول بخواند، بدون آن‌که بتواند آن را کاربردی سازد. برخی از عالمان نیز چندین دوره درس خارج را به تکرار می‌گویند یا می‌خوانند، بدون آن‌که بتوانند بهره‌ای از آن ببرند. حوزه‌ها باید تولید کننده و مولد گردند و در آن فضاست که خواندن چنین درس خارجی با نخواندن آن، بسیار تفاوتی دارد.

حوزه‌ها اگر مولد باشند و تولید دانش نمایند، تنها نهادی مصرف‌گرا شناخته نمی‌شود. اگر مرکزی علمی نتواند درآمد داشته باشد، نباید حق خوردن و مصرف را برای خود قایل شود و نباید خود را به خوردن سهم امام و زکات و صدقات، راضی دارد.

منابع تولید علم

حوزه‌ها بهترین منابع را برای تولید علم در دست دارند. هم در قرآن کریم و هم در روایات، پروژه‌های علمی بکری وجود دارد که حوزه‌ها می‌توانند از آن استفاده برند تا مصرف‌کننده‌ی صرف نباشند. این مرکز نباید مال امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را که مال ایتام است، مصرف نماید؛ بلکه باید با تولید علم و فروش آن، مانع شود انگ مرکزی هزینه‌بر و مصرفی بر آن زده شود تا نگویند حوزویان تنها دست‌بگیر دارند. حوزه باید طرح‌های روان‌شناسی، عرفانی، فلسفی، تجربی، هنری و ده‌ها طرح دیگر را از کتاب و سنت استخراج نماید و با پیرایش، پردازش و پالایش آن، بازار فروش آن را به دست آورد، و این‌گونه است که می‌تواند دفترچه‌های متعدد قسط و وام و کالا را از دست طلاب بگیرد تا آنان مجبور نباشند برای تهیه‌ی پول اندکی، به این طرف و آن طرف و این کار و آن کار کشیده شوند. فرزندی که می‌بیند پدر وی برای تهیه‌ی اندکی پول خُرد، به این طرف و آن طرف می‌رود و در این صف و آن صف طویل به انتظار می‌ایستد و در کنار چندین تخت سلیمانی دست دراز می‌نماید تا پولی خُرد را بگیرد و تحقیر شدن پدر خود را می‌بیند، نمی‌تواند با حوزه‌ها

انسی بگیرد و همین که پدر وی عالم شده است، برای هفت پشت خود کافی می‌شمرد.

استقلال مالی عالمان دینی؛ ضامن بقای مکتب تشیع

موقعیت اسلام را می‌توان در مقایسه‌ای کوتاه میان اسلام و دیگر مکتب‌های آسمانی یا انسانی در هر جهت به‌خوبی دریافت. همین‌طور در مقایسه‌ای کوتاه میان فرقه‌های گوناگون و فراوان اسلام با شیعه، جهان‌بینی اسلام را تنها در چهره‌ی شیعه خواهیم دید؛ زیرا اسلام، دینی است که جهان را در رابطه با انسان توجیه می‌کند و این بیان، بدون راه و روش شیعه خود را نشان نمی‌دهد؛ تنها راه و روش حضرت علی علیه السلام است که می‌تواند داعیه‌ی حکومت و جهانی بودن آن و اداره‌ی نظام دنیا را داشته باشد؛ زیرا تنها روش معصوم است که همه‌ی زمینه‌های اجتماعی و حکومتی را در دنیای باز و گسترده، با تکیه بر خدا و مردم به تصویر می‌کشد و هرگونه نیاز به غیر این دو را، که بازگشت به دیکتاتوری است، ضد دیانت و دین می‌داند.

ابعاد مختلف و جهات متفاوت و گوناگون جامعه، بلکه جهان واحد را فقط باید در اندیشه‌های بلند شیعه و قرآن کریم جست‌وجو کرد که از آن جمله، اقتصاد اسلامی و تشکیل نظام واحد برای رفع نیازهای جامعه و مردم، نقش مهمی در ایجاد این داعیه بر عهده دارد.

خمس، که خود یک رشته از قوانین اقتصادی اسلام و شیعه است، در این رابطه نقش مهم خود را ظاهر می‌سازد که باید در مقام خود به‌طور تفصیل درباره‌ی آن، بررسی و تحقیق شود.

همین اشاره‌ی کوتاه بس، که بقای شیعه و روحانیت در طول تاریخ بیش از هزار ساله‌ی خود با آن همه هجوم‌های ناجوانمردانه‌ی داخلی و خارجی، که به شکل‌های گوناگون دینی و غیر دینی انجام پذیرفته است، بدون کوچک‌ترین اتکا به قدرت‌های استعماری زر و زور و تزویر و زاری، جز با همین روش سیاسی و اقتصادی، که ویژه‌ی شیعه است، هموار و میسر نمی‌شد.

تمام استقلالی که تا به امروز در جهان شیعه و روحانیت بیدار آن وجود دارد، تنها به خاطر قوام بنیادی مکتب و زمینه‌های اقتصادی پویا و مولد آن بوده است.

برای شاهد می‌توان نظری به همه‌ی مکتب‌ها و حتی فرقه‌های اسلامی داشت تا روشن گردد که چگونه تمامی امت‌ها و رهبران مکتب‌ها و حتی فرقه‌های اسلامی - خواسته یا ناخواسته - اسیر پنجه‌ی استعمارگران و محتاج بخشش‌های استثمارگران گشته و در عوض، خود و شیوه و مرام خویش را با همه‌ی نیرو در خدمت قدرت‌ها قرار داده‌اند.

به‌راستی کسانی که علیه خمس - این قانون الهی و اقتصادی شیعه - می‌ایستند، آگاهانه یا ناآگاهانه در خدمت طاغوت قرار می‌گیرند و عمل خود را وقف آنان می‌سازند؛ زیرا همه‌ی شیاطین، همت خود را در نفی و نابودی شیعه و روحانیت صادق آن قرار داده‌اند و برای رسیدن به این آرزو، شروع به ضعیف نمودن پشتوانه‌ی اقتصادی شیعه نموده‌اند؛ غافل از آن‌که واقعیت را نمی‌توان با این‌گونه تصورات واهی نابود کرد.

بعد از بیان موارد پنج‌گانه‌ی پندار اخباریان و مستفقان معیشت از شریعت، روشن است که نه تنها مانعی در راه کسب علم برای افراد با صلاحیت و مستعد وجود ندارد، بلکه در مواردی کسب علم، لازم و واجب می‌باشد و این امر با ادله‌ی کسب معاش منافاتی ندارد؛ بلکه تأمین معاش و هزینه‌ی زندگی عالمان در حد معقول به عهده‌ی دین می‌باشد و این خود، دلیل بر جهانی بودن دین اسلام و حکومتی فکر کردن مرام حضرات معصومان علیهم‌السلام و شیعه است؛ چون ایشان تمامی جهات مصرفی و درآمدهای اجتماعی خود را به‌طور روشن بیان فرموده‌اند و این یکی از هزار امتیاز شیعه است که به‌طور گسترده، وجود منابع اقتصادی را در کنار مصارف آن، مورد توجه قرار داده است.

لزوم حلال و طیب بودن درآمدهای حوزوی

درست است که خمس و سهم امام منتسب به امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است، اما صرف این انتساب، سبب پاکی پول‌های خمس نمی‌گردد. مردم شیعی باید آموزش داده شوند که خمسی که به اهل علم می‌دهند، از مال حلال و حتی از مال طیب خود بپردازند و هر درآمدی را به عنوان خمس، معین نکنند. نباید چنین باشد که مال آلوده به حرام یا مالی که معلوم نیست برای پرداخت‌کننده‌ی خمس هست یا نه و یا مال شبهه‌ناک را برای خمس تعیین نمایند. هم‌چنین مال مخلوط به حرام، با حصول شرایطی خمس به آن تعلق می‌گیرد و خمسی که از آن به دست می‌آید، نباید وارد زندگی اهل علم شود و بی‌مبالاتی به این نکته، آلودگی

روحی را برای اهل مصرف خمس در پی می‌آورد و چنین نیست که صرف انتساب خمس به امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) سبب شود عوارض طبیعی استفاده از آن برداشته شود.

چنین مشکلات محتوایی در پرداخت شهریه و مصرف وجوهات، مشکلات دست دوم است که در کنار مشکلات مهم‌تر - مانند مشکلات نبود سیستم و نظام در هدفمند کردن پرداخت وجوهات - گم و کم فروغ می‌گردد و بحث از آن، زمینه‌ی مناسب خود را باز نمی‌یابد. افزون بر آن‌که باید هزینه‌های زندگی اهل علم از حلال‌ترین درآمدها تأمین شود، باید طیب بودن آن درآمدها را نیز در نظر داشت و این مجتهد است که می‌تواند احکام و مسایل آن را بیان دارد و به تبیین آن در چارچوب حوزه‌ی اندیشاری فقهی خود بپردازد و با رهنمون دادن به مردم و قرنطینه کردن وجوهات مورد استفاده برای اهل علم، آنان را از هر جهت برای شکوفایی روحی و علمی آماده سازد و با رشد و تعالی آنان، سطح معنویت را در جامعه و مردم بالا ببرد و خیرات مضاعف این کار را به مردم برساند.

افق یاد شده باید در پیش روی متولیان حوزه‌ی وجوهات قرار گیرد؛ اما این افق و بلندا - که باید هدف اولی و طبیعی نظام آموزشی حوزه‌های علمیه باشد - کجا و این که هم‌اکنون طلبه‌ای به خاطر بار مضاعف و سنگین مشکلات زندگی از تلاش علمی باز می‌ماند و به کارگری، بنایی و کار صنعتی روی می‌آورد کجا؟! طلبه‌ای که در چنین بستری زندگی می‌کند، کجا می‌تواند وظیفه‌ی خود را به درستی دنبال کند و آیا مردم از نزدیک با

مشکلات طلاب در ارتباط هستند تا توقعی را که از آنان دارند، با مشکلات زندگی آنان هماهنگ و همسان سازند و از طلبه‌ای که با هزاران مشکل دست و پنجه نرم می‌کند، توقع سواد آن‌چنانی نداشته باشند؟ چنین طلبه‌ای کجا می‌تواند به وظیفه‌ی اولی خویش، که تحصیل و چاره‌جویی علمی در حوزه‌ی علوم اسلامی و انسانی است، برسد تا بتواند تبلیغی علمی و غیر عوامانه داشته باشد و وقت مردم را با گفتن مسایل و قصه‌هایی تکراری نگیرد؟

به هر روی، سخن ما این است که به منابع درآمدی طلاب، باید اهتمام ویژه داشت و هر پولی را به مصرف آنان نرساند. درآمد و جوهات و شهریه باید طیب باشد. طلبه باید تغذیه‌ای طیب داشته باشد تا بتواند از حریم دین با آزادگی دفاع کند. رزق طیب به رزقی گفته می‌شود که دارای دو شرط باشد: یکی این که پاک و حلال باشد و دیگر این که برای تحصیل و به دست آوردن آن، سختی مضاعف نکشیده باشد؛ به این معنا که خستگی، خست و تنگ‌نظری به آن راه نیافته باشد. به عبارت دیگر، مال طیب مال حلالی است که با فراخ‌نظری به دست آمده باشد. بیش‌تر چنین است که اگر کسی با زحمت و سختی، مالی را به دست آورد، چشمش به دنبال آن مال است و نسبت به آن، تنگ‌نظری دارد. کسی که از چنین مال غیر طیبی می‌خورد، به آثار وضعی آن دچار می‌شود. از همین رو، در مهمانی‌ها، باید توجه داشت میزبان کسی است که به سختی و زحمت بسیار کسب درآمد می‌کند و تنگ‌نظر است یا نه، در صورت نخست، نباید

تمامی خوراک خود را از آن سفره بخورد تا سیر شود و بهتر است برای اهل آن خانه، هدیه‌ای ارزشمندتر از آن چه می‌خورد و مصرف می‌کند، ببرد، وگرنه عوارض آن را تا سال‌ها بعد با خود دارد؛ به‌عکس کسی که موقعیت مالی خوبی دارد و فراخ نظر است و تنگی نظر در هزینه‌ی آن ندارد، در آن‌جا اگر مال وی حلال است، هرطور که دوست داشته باشد می‌تواند غذا بخورد؛ چرا که خوردن نان طیب، عمر انسان را طولانی می‌کند و صفای باطن می‌آورد و دل آدمی را باز می‌نماید. جا دارد برای استفاده از چنین غذای طیب، دوبرابر هزینه کرد تا نانی از آن خورد؛ چرا که چنین لقمه‌ای مزاج را از مرگ نجات می‌دهد. خوردن روزی طیب گواراست. غذای طیب، بسیار ارزشمند است و به دل انسان صفا می‌دهد. نباید در ارزش مال طیب، بازاری اندیشید که ارزش آن بسیار فراوان است و گوهری کمیاب می‌باشد. حلال بودن غذا باعث طیب بودن آن نمی‌شود. طیب بودن، شرایط بیش‌تری از حلال بودن دارد؛ چنان‌چه قرآن کریم می‌فرماید: ﴿فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا﴾^۱ و ﴿طَيِّبًا﴾ را به عنوان قید افزونی بر ﴿حَلَالًا﴾ می‌آورد.

خوردن گوشت مرغ در خانه‌ی فقیری که به زحمت کسب درآمد می‌کند و تنگ‌نظر است، گرچه حلال است، ولی طیب نیست و عوارض دارد و عمر آدمی را کوتاه می‌کند. از غذای طیب باید فراوان خورد و این زیادی، آدمی را به سرفصلی می‌رساند که خود شخص آن را ندارد؛ مانند

کسی که گنج دارد، ولی خود نمی‌داند چیزی که در دستش هست، گنج است. کسانی که حق در جانشان تحقق یافته است، خوب می‌فهمند کجا و با چه کسی چگونه رفتار کنند و از چه چیزی بخورند و از چه چیزی امساک داشته باشند.

طلبه‌ای که باید برای تحقق ملکه‌ی قدسی در نهاد وی تربیت شود، نمی‌تواند از هر درآمدی ارتزاق داشته باشد. وی باید درآمدی صافی، شفاف و روشن برای خود داشته باشد. ارتزاق طلبه باید طیب باشد و درآمدی که دارد، در قبال انجام هر کاری نباشد؛ بلکه در برابر انجام بهترین کارها باشد. این درآمد نباید بادآورده و حاصل دست‌رنج دیگران باشد؛ بلکه وی باید خود برای تهیه‌ی آن زحمت کشیده باشد. وی برای هرچه بیش‌تر صافی نمودن درآمد خود، باید حتی ساعاتی از خواب خود بکاهد و اضافه‌کاری بدون مزد داشته باشد. کاهش خواب و انجام کار رایگان، وی را برای غذایی که ارتزاق می‌کند اولی می‌سازد. از این سخن نباید به این نتیجه رسید که طلبه باید شغلی غیر از طلبگی داشته باشد. طلبه‌ای که بخواهد زمینه برای اجتهاد اعطایی در وی فراهم شود، باید به امور مربوط به طلبگی خود مانند تحصیل، تحقیق و نگارش سپردازد و درآمد وی نیز از همین امور باشد، نه از راه غیر طلبگی. طلبه آن‌قدر عمر ندارد که بخواهد برای شغلی دیگر وقت بگذارد. امروزه دین و تمامی معنویات و شعایر دینی در معرض خطرناک‌ترین آسیب‌ها از ناحیه‌ی بدخواهان است و این طلبه است که باید سرباز کارآمد خط مقدم این

جبهه‌ی دفاعی باشد. وی باید روزی چنان قوت گیرد که تهاجمی گردد. او از راه طلبگی، اجتهاد و تخصص علمی خود باید به قدر عفاف و کفاف، درآمد داشته باشد.

نباید گمان نمود پول، پول است و میان این پول و آن پول تفاوتی نیست؛ به‌ویژه وقتی همه‌ی پول‌ها در بانک ذخیره می‌شود و از بانک برداشت می‌گردد. هر پولی سیر مشخص و آثار وضعی خود را دارد و میان حلال و حرام آن بسیار تفاوت است. پول حرام، هاری می‌آورد و صفای نفس را از بین می‌برد و نفس را خبیث، پلید، هار و سیری ناپذیر می‌سازد؛ به عکس، ارتزاق از درآمد حلال و طیب، صفای نفس، نرمی، صمیمیت و سیری‌پذیری و رضایت می‌آورد. بر شدن از تعلقات ناسوت و وصول به ملکه‌ی قدسی و دیگر حقایق ربوبی، بدون رعایت این مهم شکل نمی‌گیرد. طلبه باید ارتزاقی طیب، طاهر و حلال داشته باشد و از خوردن شهریه‌هایی که امساک، بخل و خست در آن است و بسیار کم می‌باشد، پرهیز نماید تا کرامت و آزادگی خود را پاس دارد.

گاه شنیده می‌شود مبلغ هنگفتی از وجوهات (چند میلیارد تومان)، کجا از دست رفته است. مثل این که طلبه‌ها توفیق دارند از این پول‌ها مصرف نکنند و این امور نیز خود لطفی از ناحیه‌ی خداوند به آنان است؛ چرا که برخی افراد، وجوهات را بدون توجه به روند تولید این درآمد می‌گیرند و هر پولی را که به عنوان وجوهات به آنان داده می‌شود، قبول می‌کنند. برخی پول‌ها نکبت می‌آورد. کسی که چنین پولی خیر می‌کند

مثل آن است که کورکی از بدن خود درآورده و آن را به دست دیگری داده تا از آن استفاده کند. همانند زالویی که از بس خون خورده باد کرده و جز کثافت، خون و آشغال آن در وجود او نیست. این پول حتی اگر دست فقیری برسد، او را بدبخت یا بیمار می‌کند و تنها بر بدبختی او می‌افزاید و بدتر گرسنه و بیچاره می‌شود. این پول جز غده‌ای چرکی نیست و هر جا رود، آن جا را چرکین و فاسد می‌سازد. این در حالی است که فقیران صفای الهی هستند، نه منتظرانی برای گرفتن چرک، و به همین خاطر، باید چنین پول‌هایی را نگرفت. فقرا الطاف الهی هستند که خداوند به شاکران آنان صبر داده و هیچ مقامی بالاتر از فقر آنان نیست. همین فقر ظاهری نمادی از بی‌نیازی عارفی است که سال‌ها سینه چاک نموده تا به آن دست یابد. البته در برابر فقر، باید تحمل خدایی داشت و آبروی خود را حفظ نمود و از حد عفاف و کفاف بیرون نرفت. این چنین نیست که دنیا داران در راحتی باشند، و البته چنین نیست که فقر خوب باشد. فقر با آن‌که سخت است، شیرین است و باعث طهارت فقیری می‌شود که خودنگه‌دار و صبور باشد، اما برخی دارایان با هیچ چیز تطهیر نمی‌شوند.



بخش دوم:



نظام هزینه‌ای روحانیت

معیشت سخت عالمان علمی

هم‌اینک که این نوشتار به نگارش درمی‌آید طلاب حوزه‌ی علمیه‌ی قم (البته آن‌هایی که تنها از شهریه امرار معاش می‌نمایند و درآمد دیگری ندارند) از لحاظ تأمین معیشت در تنگنا می‌باشند و زندگی ضیقی دارند. بسیاری از آنان به همین علت، از تحصیل بازمی‌مانند و به کار در اداره‌های دولتی یا مؤسسات خصوصی رو می‌آورند و بسیاری نیز مجبور به ترک حوزه‌ها می‌شوند و شماری نیز، هرچند به لباس روحانیت تلبس دارند، مشغول کارهایی می‌شوند که در شأن عالم نیست؛ مثل معامله و تجارت، ساختمان‌سازی، بنایی یا کشاورزی. گاه دیده می‌شود سیمای جمهوری اسلامی، چهره‌ی عالمی را به نمایش می‌گذارد که در کشاورزی محصول خوبی به‌دست آورده و در این زمینه موفق بوده است. داشتن شغل دوم برای عالم دینی، رهیدن از جرگه‌ی علم‌اندوزی یا تعلیم آن است و شایسته‌ی وی نیست. آنان که حضرت امیرمؤمنان علیه السلام را خانه‌نشین کردند، باعث شدند آن حضرت علیه السلام به کشاورزی مشغول شود؛ وگرنه کار آن حضرت علیه السلام ولایت و سرپرستی مردم و آموزش دینی آنان بود، نه کشاورزی.

فرار مغزهای حوزوی به اداره‌ها و ارگان‌های دولتی یا مؤسسات بیرون از حوزه، حکایت دردناکی دارد. سرمایه‌هایی که حتی نفس‌های آنان متعلق به حضرت صاحب‌الامر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است، در اداره‌ها و مؤسسات به کارهای اجرایی گرفته می‌شوند و هدف اولی آنان از طلبگی - که انجام کارهای علمی و تولید علم دینی است - با هزاران توجیه و اما و اگر فراموش می‌شود و این سرمایه‌ها به آسانی هدر می‌رود. جذب نیروی ادارات و مؤسسات از حوزه‌ها، به صورت سیستماتیک انجام می‌گیرد و حوزه‌ی علمیه که نیاز شدید به نیروهای توانمند خود دارد، با فرار مغزها و روی آوردن آنان به کارهای اجرایی، به فقر نظریه‌پرداز و ایدئولوگ گرفتار آمده است.

بهترین، کارآمدترین و کم‌هزینه‌ترین نیروها در حوزه‌ها پرورش می‌یابند و همین عوامل سبب شده است مؤسسات خصوصی و دولتی به جذب این‌گونه نیروهای فکری با کارآمدی بالا و بدون نیاز به صرف هزینه برای تربیت، رغبت فراوان نشان دهند و برای جذب روحانیان باسواد، از راه‌های مختلف اقدام کنند. گاه کار به جایی می‌کشد که حتی نیروهای مؤمن و متعهد را که می‌خواهند در حوزه باشند و تنها طلبگی خود را داشته باشند، با تهدید در خطر بودن اسلام، و افراد غیرمتعهد را با پول و امکانات و وعده‌ی دنیا، و متوسطان را با هر دو جذب می‌نمایند؛ در حالی که آنان به فکر اسلام نیستند؛ چرا که اسلام پیش از آن‌که دولت بخواهد، به نیروی نظریه‌پرداز و مجتهد نیاز دارد. آنان در فکر منافع خود و

پیشرفت مؤسسه‌ی خود می‌باشند. شاهد آن، این است که اگر عالمی برای آن‌ها آزادانه و به صورت واقعی و مستند صحبت کند، نمی‌پسندند. مسلمانان و انقلابی‌های ادارات، به فکر نماز و عبادت و انقلاب خود هستند و اگر عالم، مطلب حقی را که متعلق به بی‌نماز است، بیان کند موجب درگیری آنان با عالم می‌شود. بی‌نماز نیز اگر عالم در مورد حق او صحبت کند، خوشحال می‌شود و اگر خلاف حق را بیان کند، باعث ناراحتی او می‌شود؛ پس عالم نمی‌تواند حق را آن‌گونه که یافته است، بیان کند؛ بلکه باید آن‌چه این دو دسته می‌خواهند و با تفسیری که آن‌ها می‌طلبند - و به اصطلاح با «توریه» - مطلب را بگویند، نه به صورت حقیقی. اگر این مؤسسات و ادارات به فکر انقلاب هستند و در عقیده‌ی خود صادق می‌باشند، چرا حاضر نمی‌شوند به چنین نیروهای علمی بگویند شما طلبه‌ها درس بخوانید و مشکل فکر و اندیشه‌ی انقلاب را حل کنید و ما هزینه‌ی تحصیل شما را عهده‌دار می‌شویم. جهان کنونی، خالی از خیرات شده و منفعت‌طلبی آن را پر نموده است؛ از همین روست که اگر طلبه‌ای از حوزه بیرون رود و به این گروه‌ها بپیوندد، نه تنها خیری واقعی برای او ندارد، بلکه خود به چشم خویش خواهد دید که عمر خود را ضایع کرده است.

اما چرا طلبه‌های مستعد، جذب این مؤسسات و گروه‌ها می‌شوند و حوزه خالی از این افراد می‌شود و تنها افراد ضعیف در حوزه می‌مانند و آنان که بر طلبگی خود پای می‌فشرند تا با هزاران زحمت و سختی بر

مجاهدت علمی خود پایدار باشند، اندک هستند؟ در پاسخ باید گفت: این مشکل، ریشه در ابتدای انقلاب کبیر ایران دارد که نیازمند نیروهای اجرایی برای جایگزین نمودن آن با نیروهای طاغوتی داشت و مسئولان آن زمان، طلاب خوب و مستعد حوزه را به کارهای اجرایی کشاندند و شاید در آن زمان که می‌خواستند سرعت عمل در بازسازی نهادها و ادارات داشته باشند، این کار ضروری می‌نمود، اما این کار باید به صورت موقت انجام می‌پذیرفت و سیاستی ادامه‌دار و ثابت تلقی نمی‌شد.

اما مشکل اصلی جذب این نیروها، فقر و گرسنگی آنان است. در شرایط فعلی، طلبه‌هایی را که داخل حوزه هستند، فقیر و گرسنه نگاه می‌دارند. شهریه‌ای اندک، توان تهیه‌ی امکانات حداقلی و استقلال مالی را از آنان می‌گیرد. طبیعی است که فرد فقیر و گرسنه توانی برای سخن گفتن و اعتراض ندارد. از سوی دیگر، مؤسسات خصوصی و دولتی، آنان را با احترام و با در اختیار گذاشتن امکانات فراوان به سوی خود می‌خوانند؛ از این رو، طلاب، خود را به‌ناچار در اختیار آنان گذاشته و در حالی که ناراضی هستند، حوزه‌ها را ترک می‌کنند و ناخواسته وارد این راه می‌شوند و با پای خود، به مسلخ علم و اندیشه می‌روند.

نیروهای حوزوی در هر زمان که حوزه را ترک گویند، ممکن است از عهده‌ی هر کاری برآیند؛ ولی افرادی که بیرون از حوزه و پس از طی دوران نوجوانی و بعد از حدود بیست و پنج سالگی به حوزه می‌آیند، تنها می‌توانند کارهای اداری حوزه را به عهده گیرند و از عهده‌ی کارهای

علمی حوزه برنمی‌آیند. برای نمونه، اگر شهید بهشتی و شهید باهنر را با شهید مطهری مقایسه نماییم، آن دو بزرگوار با شهید مطهری بسیار متفاوت بودند؛ چون شهید مطهری به حوزه منسوب بود (از این رو در طول تاریخ نسبت به شهید بهشتی و شهید باهنر، ماندگارتر و تأثیرگذارتر است) ولی غیر او با آن همه تلاش و فداکاری که در زمان پیش از انقلاب و در زمان حیات حضرت امام خمینی علیه السلام داشتند و با آن که عاشق و فدایی ایشان بودند، مردم هیچ‌گاه به آنان به دید یک عالم نمی‌نگرند و ماندگاری آنان نیز کم‌تر از دیگران است.

به هر روی، نتیجه‌ی سیاست جذب نیروهای مستعد و علمی حوزه توسط ارگان‌های اجرایی، آن است که افراد ضعیف در حوزه می‌مانند و امور حوزوی را به دست می‌گیرند و افراد کارآمد و مستعد، حوزه‌ها را ترک می‌گویند و افراد انگشت‌شماری که اهل مجاهدت هستند و می‌مانند، توسط افراد ضعیف - که بیش‌تر مشی آخوندی را پیشه می‌کنند و موج‌سواری و جامعه‌گردی پیش می‌گیرند - به حاشیه رانده می‌شوند و منزوی می‌گردند و در عمل، نیرویی صاحب‌فکر برای حوزه نمی‌نماند و این‌گونه است که حوزه، توان تولید علم را از دست می‌دهد و دین اسلام و مذهب والای تشیع، به شکلی ضعیف تبلیغ می‌شود. البته ما بر اساس اصل انصاف و دلسوزی است که این اشکالات را مطرح می‌نماییم تا نیروهای جوان، برای رفع آن از خود حرکتی داشته باشند.

سخن ما این است که وقتی هزاران طلبه زیر خط فقر زندگی می‌کنند،

آیا جای این پرسش نیست که چه مشکلی وجود دارد که اقتصاد حوزه‌های علمی چنین ضعیف است؟ آیا راه‌حلی برای این مشکل در دست نیست؟ بعد از گذشت دو دهه از پیروزی انقلاب اسلامی، هنوز که هنوز است طلاب علوم دینی از تنگی معیشت رنج می‌برند و آیا کسی هست که به واقع، از دردهای آنان دردمند باشد؟

علل احتمالی نابسامانی مالی حوزه‌ها

هر کس طلبه باشد و تنها از شهریه ارتزاق نماید، مشکل مالی تا اعماق استخوان و روح او نفوذ کرده است و تصدیق می‌کند که نظام مالی حوزه توانی ندارد و بسیار ضعیف است. اما این‌که چرا حوزه‌ی شیعی با چند صد میلیون مقلدی که در سراسر دنیا دارد، از پس شهریه‌ی دویست‌هزار روحانی بر نمی‌آید، پرسشی است که پاسخ آن برای برخی از بزرگان آشکار است و بسیاری نیز از آن غافل می‌باشند. اما آیا منشأ چنین مشکل عظیمی - با توجه به درآمدی که از مقلدان چند صد میلیونی عاید حوزه‌ها می‌شود - بیرون از حوزه است؟ به این معنا که آیا مؤمنان و شیعیان، اهل پرداخت وجوهات نیستند؟ شیعیان عِرْق دینی دارند و در پرداخت خمس و زکات خود حساسیت نشان می‌دهند و همواره حساب سال نگاه می‌دارند و در نتیجه، بودجه‌ی کلانی به مسئولان و متولیان دینی در حوزه‌ها می‌رسد. بنابراین باید پرسید: آیا این متولیان هستند که قدرت مدیریت آن را ندارند و در تقسیم وجوهات، دارای بینش کافی نیستند و به صلاح رفتار نمی‌نمایند؟ و یا مشکلی در ردیف وجوهات و تقسیم آن نیست، ولی این

طلاب علوم دینی هستند که دانش زندگی ندارند و علم اقتصاد نمی‌دانند و به حرص و آز افتاده‌اند و به تجمل‌گرایی رو آورده‌اند و قناعت نمی‌شناسند که چنین درگیر مشکلات اقتصادی هستند؟!

به نظر می‌رسد هیچ یک از این احتمال‌ها درست نیست؛ جز آن‌که مشکل در مدیریت وجوهات است، و تنها درصد اندکی از طلاب هستند که از شهریه به بدی استفاده می‌کنند و این نیز نشأت گرفته از نحوه تقسیم وجوهات است؛ از آن جمله دادن درصدی از وجوهات به کسانی که آن را جمع می‌کنند یا در زمینه‌ی وجوهات، نمایندگی دارند.

اگر بگوییم مشکل در پرداخت وجوهات توسط مردم است و آنان هستند که وجوهات نمی‌دهند و به اصطلاح ضعف مالی حوزه‌ها، به ورودی مربوط می‌شود، سخنی نادرست است؛ چون بیش‌تر مردم شیعی، متدین هستند و درصد قابل توجهی از آن‌ها وجوهات می‌دهند. با بررسی امکانات موجود در دست مراجع و عالمان طراز اول که اقبال عمومی دارند نیز همین معنا به دست می‌آید که وجوهات فراوانی وارد حوزه‌ها می‌شود. وقتی عالمی می‌تواند شهرکی مسکونی را به نام خود بسازد تا عده‌ای از طلاب را اسکان دهد یا مؤسسه‌ای بسیار بزرگ با امکانات میلیاردری را اداره می‌کند، اما شهریه‌ی طلاب زیر خط فقر است و به حد وسط زندگی نمی‌رسد، علامت پرسشی بزرگ در ذهن رخ می‌نماید که چرا چنین است؟

برتری ساماندهی اقتصاد حوزه‌ها بر شهریه‌ی طلبه‌ها

برخی می‌گویند: نخست باید اقتصاد حوزه‌ها را سامان داد و سپس به

پرورش طلبه پرداخت. نخست باید بنای ساختمان‌های حوزوی مورد نیاز را ایجاد کرد و سپس باید در اندیشه‌ی شهریه و مسکن طلاب بود. این اندیشه‌ها مبتنی بر افکار خودخواهانه‌ای است که از شرکت دیگران در نظرسنجی و مشارکت همگانی و هم‌فکری صاحبان اندیشه در امور مالی حوزه، مانع می‌شود.

نقش مخرب مؤسسه‌های مصرفی حوزوی

در سایه‌ی این نظر است که هم‌اینک وجوهاتی که از مردم به حوزه می‌رسد، کم‌تر هزینه‌ی علم و اهل آن می‌شود و بیش‌تر در ساخت ساختمان‌هایی کذایی و مؤسسه‌هایی به اصطلاح علمی و کادر آن‌ها، هزینه می‌شود که هیچ رمقی برای تولید علم در آن دیده نمی‌شود و گاه دیده می‌شود برخی از کارگزاران و محققان آن، تنها در این مؤسسه‌ها حضور فیزیکی دارند و برای حضور فیزیکی خود به مثابه‌ی محققى اجرت می‌گیرند، بدون آن‌که کم‌ترین زحمتی کشیده باشند و بدون آن‌که برای مشکلات بیندیشند و یا در این فکر باشند که دارند از بیت‌الوجوهات مسلمین استفاده می‌کنند. آنان ممکن است فقط به طول و عرض میز خود بیندیشند. این در حالی است که مردم و پرداخت‌کنندگان وجوهات، خود از مشکلِ نداشتن مسکن رنج می‌برند و سختی مستأجری را بردوش دارند. این‌گونه است که باید گفت: مردم شیعی در پرداخت وجوهات تعللی ندارند؛ اما دریغ از استفاده‌ی درست و به‌جا از این همه امکانات مالی دین!

اگر آماری از مؤسساتی فراهم شود که در دو دهه‌ی اخیر تنها در قم و به انگیزه‌ی ترویج علم دینی تأسیس شده است، هزینه‌ای که این مؤسسات بر دین تحمیل می‌کنند به دست خواهد آمد. البته نخستین ردیف هزینه‌بر این مؤسسات، ساختمان مجلل آن است که نگره‌داری آن بیش از تأمین زندگی ده‌ها طلبه خرج می‌برد. چنین ساختمان‌هایی فشار اقتصادی مضاعفی، هم به طلاب و هم به اقشار ضعیف جامعه وارد می‌آورد و البته، ای کاش در این مؤسسات مغز متفکری وجود داشت که بتواند دانشی تولید نماید؛ اما بیش‌تر افراد آن مؤسسه از افرادی هستند که تنها توان اجرایی دارند و تولید علم را نباید از آنان انتظار داشت. کارهای تکراری این مؤسسات که با صرف هزینه برای چند نفر معدود و گاه فرصت طلب می‌باشد، از عمده‌ترین خروجی‌های این مؤسسات است. کارهای آنان نیز بیش‌تر کمی است و کم‌تر کار کیفی در آن دیده می‌شود. بیش‌تر تحقیقات آنان از حد گردآوری اطلاعات فراتر نمی‌رود و آنان مطالب پر اکنده در کتاب‌ها را تنها در کتابی گرد آورده‌اند - آن هم به میزانی که بودجه‌ی آنان اقتضا داشته است - و هیچ‌گونه نقد و بررسی در آن دیده نمی‌شود. البته این‌که در این میان چه بودجه‌هایی ممکن است جابه‌جا شود و هدر رود، خدا می‌داند و بس!

مدیران این مؤسسات نیز در هدر دادن بودجه‌ها بی‌تأثیر نیستند. همان‌گونه که در برخی شهرها، با تغییر شهردار، نخستین چیزی که به چشم می‌آید، تغییر نمای میادین شهر و دوباره‌سازی آن است؛ در این

مؤسسات نیز گاه تغییر مدیری، سبب می‌شود برخی از طرح‌ها تعطیل گردد و طرح‌هایی جدید که تنها لباسی نو بر تن دارد - ولی محتوا همان است - خودنمایی کند. اگر وجوهات به گونه‌ای درست در تولید علم دینی هزینه می‌شد و در راه صحیح خود مصرف می‌گردید، مردم از این همه مشکلات عقیدتی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی که دامنگیر جوانان آنان شده است، رنج نمی‌بردند.

وجود چنین مؤسسات به اصطلاح تحقیقی است که یک «آخوند جامعه‌گرد» را هم در شهر قم و هم در شمال و هم در وطن خود صاحب خانه و ویلا می‌سازد و در مقابل، طلبه‌ای که با سختی برای دفاع از دین تحقیق می‌کند، باید با خانواده‌ای دیگر در یک زیرزمین کوچک و نمناک که به طویله شبیه‌تر است تا خانه‌ی مسکونی، زندگی کند، بدون آن‌که حمامی داشته باشد.

وجود چنین مؤسساتی، افزون بر آن‌که شکلی نادرست از مصرف وجوهات است، آسیبی دیگر نیز به حوزه‌ها وارد می‌آورد و آن این‌که نیروهای علمی و خوش استعداد حوزه را که می‌توانند امید آینده‌ی حوزه باشند، از حوزه‌ها می‌ریاید و مغزهای حوزوی را به بیرون از حوزه‌ها و به این مؤسسات می‌کشاند که تنها به بهره‌گیری از محتوای موجود افراد روی می‌آورند و هیچ‌گونه جنبه‌ی آموزشی در آن وجود ندارد و نیز زمینه‌ی اعطای ربوبی ملکه‌ی قدسی را که بن‌مایه‌ی اجتهاد است، در آنان می‌خشکاند.

برتری تأمین معیشت طلبگی بر نیازمندی‌های حوزه‌ها و جامعه

در مصرف وجوهات نیز باید توجه داشت که مستحق‌ترین افراد آن، اهل علم هستند و هزینه‌ی وجوهات در تأمین نیازمندی‌های اهل علم، همواره بر دیگر موارد مصرف آن - مانند فقیران عادی یا اموری که منفعت عمومی دارد و به اصطلاح «عام‌المنفعه» خوانده می‌شود - برتری و پیشی دارد. در هزینه‌ی خمس، اهل علم در ردیف نخست مستحقان آن هستند و بعد از آنان، فقیران قرار دارند و با تأمین نیازهای آنان است که می‌شود خمس را در موارد عام‌المنفعه هزینه نمود؛ وگرنه تا اهل علمی وجود دارد که به خمس نیازمند است و تا فقری وجود دارد، تعمیر بناهای امامزادگان، تأسیس بیمارستان و نیز ساخت مدرسه یا پل و دیگر امور عام‌المنفعه، از پول خمس و وجوهات جایز نیست. مصرف اولی وجوهات تأمین هزینه‌ی زندگی طلاب موجود است و نباید آن را در غیر این مورد؛ به ویژه ساخت بناهای خیریه و عبادی هزینه کرد. ما با توجه به نیاز طلاب، مصرف وجوهات را حتی در ساخت مدارس و حوزه‌های علمی درست نمی‌دانیم؛ چراکه همین هزینه‌هاست که سبب شده است در میان طلاب، کسانی باشند که حتی کفش تا به تا می‌پوشند.

نگاه تربیتی به درد فقر

شاید بشود گفت هرچند بودجه‌ی کلانی از وجوهات شکل می‌گیرد، اما مراجع دینی - که متولی پرداخت شهریه و تأمین هزینه‌ی زندگی طلاب هستند - ممکن است نگاه تربیتی به این مسأله داشته باشند و پرداخت

شهریه در حد متوسط را در شأن طلاب ندانند و بر این عقیده باشند که طلبه باید درد فقر را بکشد تا همت بزرگ پیدا کند و با زندگی در شرایط سخت، از خود قهرمانی بسازد. بنا بر باور آنان، اصل این است که علم و تولید دانش در شرایط سخت و در فقر پدید می‌آید؛ از این رو طلبه‌ای که به حوزه می‌آید، باید سختی ببیند تا علم در چنین بستری برای او رشد کند و شکوفا شود. شعار چنین عالمانی نیز این است که «علما سختی دیدند و رشد کردند.»

باید دانست این بهانه‌های ظاهری، دارای مبانی فکری خاص است و به عقیده‌ای عمیق پیچیده است؛ اما در آن مغالطه‌ای صورت گرفته است و میان وظیفه‌ی متولیان حوزه و شأن ناسوت خلط شده است.

متولیان حوزه باید با تمامی موانعی که در مسیر تحصیل و تولید علم قرار می‌گیرد، برطرف نمایند و تمامی هزینه‌ها و وسایل مورد نیاز طلاب را برای تحقق آن فراهم کنند تا طلبه، بدون دغدغه‌ی امور معیشتی، به تحصیل دانش بپردازد. درست است طبیعت ناسوت، همواره برای افراد خود دغدغه‌ای را خلق نماید و آنان را به چیزی مشغول دارد و چاله یا چاهی را در مسیر آدمیان قرار دهد و آسایش آنان را نشان رود و بگیرد؛ از این رو، نباید آرامش را در تکمیل امکانات دنیایی جست‌وجو نمود، اما این بدان معنا نیست که متولیان امور حوزه، وظیفه‌ی خود را به درستی انجام ندهند و طلاب را در سختی و ضیق معیشتی قرار دهند؛ زیرا انجام وظیفه، امری متمایز از طبیعت ناسوت است؛ همان‌طور که زدن، حتی اگر

برای حق باشد، در طبیعتِ ناسوت، عکس‌العمل و عوارض دارد و این به معنای آن نیست که برای فرار از عوارض طبیعت ناسوت، باید شانه از زیر بار وظیفه، خالی کرد.

سیستم اقتصاد فردی حوزه‌ها

هم‌اینک در بسیاری از حکومت‌ها و نیز در حوزه‌های علمیه، برخی حاکمان و متولیان امر، اجازه‌ی ارایه‌ی نظر را به افراد تحت پوشش خود نمی‌دهند و آن‌ها را در چگونگی اداره‌ی دولت یا حوزه سهم نمی‌کنند و این‌گونه است که هیچ‌گونه مشارکت فراگیری در اقتصاد آن وجود ندارد و در نتیجه، هیچ تحولی در روند گند و نابسامان اقتصادی آن، صورت نمی‌گیرد. در وجوهات و اموال حوزه‌های علمیه، حتی سیستم و نظام نیز وجود ندارد و اقتصاد، تنها بر اساس تصمیم‌های شخصی و فردی استوار است. برای نمونه، مجتهدی که اقبال عمومی می‌یابد و وجوهات به دست او می‌رسد، خود به‌تنهایی تصمیم می‌گیرد که آن را در چه راهی مصرف کند. او به‌تنهایی چک‌ها را امضا می‌کند و به‌تنهایی خرید انجام می‌دهد و به‌تنهایی نیز برای فروش تصمیم می‌گیرد و اگر فرد دیگری در این کار سهم باشد، زیر نظر مجتهد عمل می‌کند و با مرگ آن مجتهد، تمام اموال در دست وی می‌تواند از تعیین و تشخیص به دور گردد. در حوزه به هیچ وجه چنین نیست که وجوهات به طور منظم و بر اساس نظام تا دویست سال آینده کارایی و بازدهی داشته باشد و مراجع در گذر زمان بیایند و بروند و امور مالی به‌طور سیستماتیک و نظام‌مند به روند خود ادامه دهد و سیر مشخص و حساب‌رسی معینی داشته باشد.

مشکلات حوزه‌ی وجوهات، نه تنها طلاب را درگیر مشکلات بسیاری ساخته است و دردمندی را تا ژرفای استخوان به تن نحیف زندگی آنان وارد کرده است، بلکه مجتهدان نیز از دردهای آن ناله می‌کنند. حوزه‌ی وجوهات، قائم به فرد است و در چنین فضایی مجتهدانی که تازه صاحب رساله می‌شوند، خود به تنهایی باید با هزار مشکل در پی چاپ رساله باشند تا بتوانند آن را در اختیار مردم گذارند. بعد از آن، مجتهد نیروهای کاری خود را یک به یک انتخاب می‌کند و هر کسی را که به سختی می‌یابد، مسؤولیتی می‌دهد؛ ولی اگر حوزه‌ی وجوهات، سیستم یک‌پارچه‌ای داشت و این سیستم در اختیار مجتهد اعلم یا مجتهدی که قدرت و قوّت مردمی دارد، قرار می‌گرفت و آنان به تایید مجتهد می‌رسیدند، مشکلات برآمده از فردگرایی، به سراغ آنان نمی‌آمد و کارها بهتر پیش می‌رفت و تکرار مکررات کم‌تر پیش می‌آمد و به جای ساخت چندین مسجد یا بیمارستان در یک شهر و انجام کارهای مشابه دیگر مجتهدان، مشکلات معیشتی طلاب به صورت اساسی و ریشه‌ای حل می‌شد.

البته مشکلات عالمان دینی، تنها به مشکلات معیشتی محدود نمی‌شود و هم‌اینک طلاب بسیار کاردان و شایسته‌ای هستند که تحقیقات ژرفی در حوزه‌ی دین‌پژوهی دارند، اما به سبب نداشتن قدرت تأمین هزینه‌های چاپ و انتشار آن، دنیای علمی و نیز مردم از استفاده از دانش آنان محروم مانده‌اند و کسی نیز متولی سرمایه‌گذاری برای نشر نوشته‌های

چنین افرادی نیست؛ زیرا اینان که در غربت خود، تحصیل کرده‌اند و در تنهایی خویش، تحقیق داشته‌اند، آشنایی در جایی ندارند و بر اصالت طلبگی خود باقی مانده‌اند و به آخوندی و زرنگی و سیاست‌بازی و نیرنگ رو نیاورده‌اند.

چاپ رساله‌های بی‌ثمر

یکی از نمونه‌های هدر دادن وجوهات در نظام توزیع فردی، چاپ رساله‌های عملیه‌ای است که جامعه، هیچ نیازی به آن ندارد. اگر مجتهدی بداند جامعه به رساله‌ی عملیه‌ی وی نیازی ندارد و باین وجود بر چاپ و نشر آن اقدام نماید، عدالت از او برداشته می‌شود. چنانچه وی لزوم آن را تشخیص ندهد و به گفته‌ی اطرافیان چنین کند، علم وی مخدوش است و در صورتی که تشخیص دهد جامعه به رساله‌ی او نیازمند است، باید معلوم باشد با چه ملاک و معیاری این تشخیص صورت گرفته است. اگر جامعه‌ی ما علمی است، در این صورت دانشگاه و حوزه می‌تواند عدم نیاز به چاپ رساله را اعلام دارد و بگوید تقلید از میت اشکال شرعی ندارد و همه می‌توانند از حضرت امام علیه السلام تقلید کنند؛ ولی گویا تقلید از مجتهد، کلافِ درهم‌پیچیده‌ای است که تقلید از میت را - که امری عقلی است - بدون اذن مجتهد زنده جایز نمی‌داند. اگر در جامعه، یک رساله بود و عالمان با هم بر سر آن بحث می‌کردند، آن علم گسترش می‌یافت.

در آیین تشیع، عدالتِ قولی و فعلی، شرط جواز تقلید از مجتهد است و اهل سنت، آن را شرط نمی‌دانند. البته ما با آن‌که عدالت فعلی را شرط

اجتهاد می‌دانیم، اما چون موارد سقوط عدالت مجتهد، به صورت جزئی مشخص نشده است، بر این اساس، شاهد چاپ و نشر رساله‌های عملیه‌ی بسیاری شده‌ایم.

اگر در جامعه‌ای بیش از صد رساله‌ی عملیه - که جز تکرار دیگر رسائل نیست - وجود داشته باشد، برای اثبات بی‌عدالتی بسیاری از مجتهدان کافی است؛ چرا که آنان کاری را به تکرار انجام داده‌اند و پولی را در جایی که لازم نبوده است، هزینه کرده‌اند و این اسراف سرمایه‌های معنوی، عمر و پول است که با عدالت مغایر است. هم‌چنین اگر چیزی زیاد شود، نتیجه‌ی عکس و ضد می‌دهد و چاپ رساله‌های فراوان، نه تنها باعث رونق فقه و علم نمی‌گردد، بلکه باعث زوال عدالت و بی‌رونق شدن فقه و رکود علم می‌شود. اگر بودجه‌هایی که هزینه‌ی چاپ رساله‌ها می‌شود، خرج طلبه‌ها می‌گردید، طلاب با مشکلات معیشتی و فقر، دست و پنجه نرم نمی‌کردند و آنان برای اسلام بیش از این، سودمند بودند. چرا بیش از نود و پنج درصد طلاب باید وام و بدهی داشته باشند؟ آیا طلاب دنیاطلب هستند؟ که در این صورت باید آنان را تنبیه کرد، و یا در واقع مشکل مادی دارند که مجبور به گرفتن وام می‌شوند؟ که در این صورت، بر مجتهدان است که مشکل آنان را برطرف نمایند؛ چرا هیچ‌کس به طور جدی توجهی به برطرف کردن مشکل طلاب فقیر ندارد؟

بعثه و دفاتر متعدد

باید پرسید: چرا ده‌ها بعثه و دفتر از طرف علما در مکه تأسیس شده

است و هر یک، ده‌ها نفر را با تأمین بهترین امور رفاهی و با هزینه‌ی بعثه به مکه می‌برند، اما برخی از طلاب گرسنه می‌باشند و خانواده‌ی آنان به سوء تغذیه و بیماری دچار می‌آید یا طلبه‌ای برای اجاره‌ی منزلی محقر، مشکل دارد؟ آیا با این وصف، عدالت آن عالمان باز پابرجاست؟ چرا زمانی مجتهدی فقط به اطرافیان خود شهریه می‌دهد و چرا اگر طلبه‌ای تا روز پنجم نیامد و شهریه را نگرفت، دیگر شهریه به او تعلق نمی‌گیرد؟ چرا این قدر نام‌گذاری و منیت در برخی شهریه‌ها وجود دارد؟ آیا این امور، عدالت را ساقط نمی‌کند؟

حق حساب استفاده از یک‌سوم خمس

در سیستم فردی توزیع وجوهات، دو مشکل حاشیه‌ای پدید می‌آید: یکی حق استفاده از سی درصد یا یک سوم خمس و دیگری حق حساب مقسّمان شهریه.

یکی از زرنگی‌های آخوندی (دقت شود که طبقه‌ی آخوندهای جامعه‌گرد، متمایز از روحانیان و طلاب معزز می‌باشند)، استفاده از یک‌سوم خمس است. هم‌اینک برخی از دفاتر، به آخوندهایی که خمس می‌آورند، یک‌سوم آن را می‌بخشند! آیا می‌شود گفت پرداخت چنین پولی به آنان همانند تلکه‌گیری یا دادن حق حساب - که در میان قماربازها مرسوم است - می‌باشد؟! این چه قانونی است که هر کسی قدرت اجرای شگردهای آخوندی و گرفتن خمس را دارد، می‌تواند یک‌سوم خمس را بگیرد؟ اگر او به واقع نیازمند است، باید همه‌ی خمس را به او داد تا نیاز

او برطرف شود و چنانچه نیازی ندارد، در حالی که بهترین طلبه‌هایی که اهل تحصیل و درس هستند به آن نیازمند می‌باشند، چگونه به این فرد داده می‌شود؟ آیا نباید چنین پرداختی را حق حساب و تلک‌گیری نامید؟ با حساب کار کردن درست است؛ ولی حق حساب، حساب نیست؛ بلکه خارج از حساب است.

دادن چنین حق حسابی، ضررهای فراوانی به حوزه‌های علمی وارد می‌آورد و برخی - که ما آنان را آخوند می‌نامیم - این کار را پیشه‌ی خود می‌سازند و به سبب رفاه مضاعفی که از این راه به دست می‌آورند، از علم بازمی‌مانند و طلابی که در پی درس و تحقیق هستند نیز چون در تأمین معیشت خود مشکل دارند، از درس باز می‌مانند و این علم است که در این میان، متضرر می‌شود و در نهایت، مشکلات آن گریبان حوزه‌ها را می‌گیرد و دود آن نیز به چشم مردم می‌رود.

بہتر است پیش از برشمردن نمونه‌های دیگری از کارهای آخوندی، خاطره‌ای را بگوییم. ما نیک به یاد داریم که طلبه‌ای در زمان ستم‌شاهی در علوم گوناگون، دستی توانا داشت؛ به طوری که از مجتهدان نیز اشکال علمی می‌گرفت و درس و بحث آن‌ها را به هم می‌ریخت. در مدرسه‌ای به وی حجره‌ای داده بودند و به او گفته بودند شرط جواز حضور وی در مدرسه و داشتن حجره، شرکت در کلاس درس فلان آقا است. او نخست نمی‌پذیرفت، اما چون امکانات مادی نداشت که خانه‌ای فراهم آورد، به ناچار در کلاس درس شرکت می‌کرد؛ اما بنا به اقتضای استعدادی که

داشت، از آن آقا اشکال می‌گرفت و استاد از پاسخ وی بازمی‌ماند و خجل می‌شد و کلاس او به هم می‌خورد. روزی اشکالی مطرح نمود. غروب آن روز، وسایل او را به کوچه ریختند و حجره را از او گرفتند. آن طلبه در پی این کار، با سختی‌های اجتماعی فراوانی مواجه شد و حتی به او شهریه نیز داده نمی‌شد و در نتیجه نه می‌توانست منزلی داشته باشد و نه آن‌که همسری اختیار نماید. وی روزی بیمار شد و برای مراجعه به پزشک، نیازمند پولی گردید و به ناچار به یکی از آخوندهای روضه‌خوان پناه آورد و از او تقاضای قرض نمود. آن آخوند روضه‌خوان نیز از بالای منبر مقداری پول به پایین انداخت و این عمل برای او بسیار گران آمد. آن طلبه‌ی خوش استعداد، با این فشارهای آخوندی، از روحانیت گریزان شد و پس از مدتی یکی از رؤسای بهائیه شد. او به عنوان نماینده‌ی بهائیه، با علما بحث می‌نمود و کسی نیز نمی‌توانست با او مقابله کند. او برخی را به شبهه انداخت. علما چاره‌ای نمی‌دیدند و به اجبار، به ارگان دولتی متوسل شدند. یکی از دولتی‌ها نیز او را خلع لباس نمود و مجبور ساخت که کت و شلوار بپوشد و این ماجرا این‌گونه پایان پذیرفت. ریزش نیروهای مستعد حوزه، از لوازم دستگاه آخوندی است و این طلاب پر استعداد هستند که در این دستگاه تلف می‌شوند.

حق حساب مُقسَّمان

یکی دیگر از موارد آخوندی، نفوذ آخوندها به دفاتر شهریه و گرفتن مزد تقسیم شهریه برای پنج روز است. آنان برای این‌که مزد این پنج روز را

از دست ندهند، چند سال پیش که تصمیم گرفته شد دفتر مشترکی ایجاد شود تا شهریه را به صورت یکجا به طلاب برسانند، به شدت با آن مخالفت نمودند. برخی از آنان حتی می‌گفتند ما حاضریم شهریه را به در خانه‌ها برده و به طلاب برسانیم؛ ولی برای شهریه بانک یا دفتر مشترکی ایجاد نشود. مخالفت آنان همانند مخالفت کارگران در کشور انگلستان با صنعتی نمودن کارخانه‌ی خودروسازی می‌ماند؛ چرا که کارگران بسیاری با صنعتی شدن این کارخانه بیکار می‌شدند.

این گروه که همان آخوندها هستند، سواد چندانی ندارند و دنیای خود را با کارهای آخوندی - که چند نمونه از آن ذکر شد - سامان می‌دهند. آخوندهایی که قناعت نیز نمی‌دانند و حداکثر امکانات را طالب می‌باشند. هم‌اینک بهترین زندگی و بالاترین امکانات در اختیار این قشر محدود است. آنان با آن که محدود هستند، چنان امکاناتی را گرد آورده‌اند که اگر مجموع ثروت آنان گرفته شود و میان طلاب دردمند حوزه - که شمار فراوانی دارند - تقسیم شود، مشکل آنان حل می‌گردد و حد متوسطی از زندگی را می‌یابند و البته این امکانات به آن آخوندها تعلق ندارد و مالک آن نمی‌شوند و روزی باید نیرویی باشد که این اموال را به مستحقان آن‌ها برساند.

چنین آخوندهایی، چون سواد درستی ندارند، از عهده‌ی کاری بر نمی‌آیند؛ بر این اساس، همواره سر خلق‌الله را شیره می‌مالند تا بتوانند درهم و دیناری به جیب بزنند. یکی از بهترین راه‌های کسب درآمد

آخوندی آنان، تقسیم شهریه یا جمع‌آوری وجوهات است. البته این گفته به آن معنا نیست که هر کسی در دفاتر شهریه کار می‌کند، آخوند است و چنین هدفی دارد؛ ولی ما می‌گوییم برخی از مشکلاتی که در حوزه‌ی وجوهات دیده می‌شود، خاستگاهی آخوندی دارد و برآمده از این گروه است و برای سامان دادن امر شهریه، نباید به چنین افرادی بها یا باج داد و باید آنان را به صورت کلی نادیده گرفت. بهترین کار، آن است که دست طمع چنین افرادی را برای همیشه قطع نمود.

شغل‌های کاذب حوزوی

شیوه‌ای که هم‌اینک در تقسیم شهریه وجود دارد، برای برخی ایجاد شغل کاذب نموده است. این در حالی است که شأن عالم، تولید علم دینی است، نه تقسیم شهریه. هم طلبه‌ای که در آغاز راه است و تازه به حوزه وارد شده است و هم عالمانی که به درس خارج راه یافته‌اند، باید در پی تکمیل تحصیل خود باشند و هر ماه، دست‌کم پنج روز خود را به چنین پیشه‌ای مشغول دارند. شهریه‌ی طلاب را می‌شود در دفتر یا صندوق مشترکی یا با قرارداد با یکی از بانک‌های دولتی یا خصوصی - بدون نیاز به گذاردن این همه تخت - به آنان رساند. افزون بر عمر مقسّمان شهریه، بیش‌تر عمر و وقت طلبه‌ها و لحظه‌های ارزشمند آنان در چندین صف طولیل شهریه هدر می‌رود و این حوزه است که متضرر چنین وقت‌هایی می‌شود؛ وقت‌هایی که با جمع آن می‌شود بهترین کتاب‌های دینی را سامان داد و باید توجه داشت یکی از مهم‌ترین موانع سامان این

طرح، همین مقسّمان شهریه هستند که پیشه‌ی خود را با انجام چنین کاری از دست می‌دهند و در درآمد آخوندی بر آنان بسته می‌شود.

قدرتی دینی و مردمی باید با توان و نیرویی که دارد، این شغل کاذب را براندازد و برای شهریه‌ی طلبه‌ها طرحی پیشنهاد دهد که آنان را به سوی علم سوق دهد، نه به سوی ایستادن در صف‌های طولیل شهریه. البته شاید در مسیر اجرای این طرح، افرادی از دست روند، ولی از این آسیب‌ها نباید ترسید؛ بلکه باید به آینده‌ی حوزه نظر افکند و به سوی آن حرکت کرد.

شغل اصلی و حرفه‌ی اساسی هر حوزوی، باید تحصیل و تولید علم باشد و هیچ‌گاه نباید نیروهای حوزوی را به امور اجرایی و شغل‌هایی که برای آنان و با توجه به هدف اولی ایشان، کاذب دانسته می‌شود، واداشت. عالمان دینی را نباید در پرداخت شهریه به کار گرفت. یک دستگاه رایانه یا یک دستگاه کارت‌خوان یا خودپرداز، بسیار بهتر و دقیق‌تر از یک عالم دینی می‌تواند کار پرداخت شهریه را انجام دهد؛ اما آنچه رایانه از عهده‌ی آن بر نمی‌آید، تولید علم و اندیشه‌ورزی است و این مهم است که باید آن را از نیروی انسانی حوزه توقع داشت.

افراد دین‌دار، متخصص و دل‌سوز فراوانی در جامعه هستند که بتوانند سرپرستی و اداره‌ی بسیاری از امور اجرایی حوزوی را به عهده بگیرند و نیز افراد متدینی هستند که می‌توانند در روستاها نماز جماعت اقامه کنند یا مرجع حل اختلاف‌های مردم شوند یا مردم را بر انجام کارهای نیک

برانگیزانند و همیاری و همکاری آنان را جلب نمایند. چنین کارهایی را نباید وظیفه‌ی اولی‌عالم دینی دانست. لازم نیست برای روستاهای دوردست هزینه نمود تا عالمی با دشواری و در طرح موسوم به هجرت به آن جا کوچ نماید و در آن جا ساکن شود که البته معلوم هم نیست با استقبال مردم مواجه شود. آنچه بیش‌تر به ذهن می‌رسد، این است که وقتی مردم روستا هزینه و درآمد عالم شهر را با درآمد خود بسنجند، روحیه‌ی بیزاری و کناره‌گیری از عالم را پیدا می‌کنند.

مغالطه‌ی اخذ آگاهی علمی به جای توانمندی اجرایی

مسأله‌ی مهمی که به تناسب بحث در باب تقلید مطرح می‌باشد و به امور مالی حوزه ارتباط مستقیم دارد، این است که در فقه گفته می‌شود مصرف سهم مبارک امام و سادات، باید به دست مجتهد و با نظر او باشد؛ از این رو وجوهات همواره باید به حساب مجتهدان واریز شود.

ما با این فتوا موافق نیستیم و در این زمینه فتوای دیگری داریم و آن این‌که: وجوهات شرعی، اهلی دارد و باید این وجوهات به اهل آن رسانده شود. در این زمینه، سهم سادات مشخص است و در آن بحثی نیست که به سادات نیازمند می‌رسد. سهم مبارک امام نیز در زمان غیبت، مصارف خاصی دارد که افزون بر لزوم آگاهی بر احکام و مسایل آن، شناخت اهل آن مهم است؛ نه مجتهدی که آن را می‌گیرد. وظیفه‌ی هر فرد شیعی است که سهم مبارک امام را به اهل آن برساند و اهل آن نیز برای شیعیان در هر منطقه‌ای که باشند شناخته شده هستند. نباید گفت:

«وجوهات باید به دست مجتهد برسد، چرا که مجتهد به موارد مصرف آگاه‌تر است»؛ زیرا مجتهد می‌تواند به مسایل و احکام مصرف آگاه‌تر باشد و نه به اهل مصرف. مردم بهتر می‌توانند اهل آن را در هر منطقه‌ای که هستند شناسایی کنند؛ زیرا شناخت مستحقان وجوهات، امری جزئی است و در همه جا و در هر منطقه‌ای، هم پرداخت‌کننده‌ی وجوهات وجود دارد و هم کسی که برای گرفتن آن شایستگی داشته باشد. این در حالی است که اگر تمامی وجوهات به سوی مجتهد سرازیر گردد، مجتهد نمی‌تواند این بودجه‌ی فراوان را به اهل و شایستگان آن برساند و او به گوشه و کنار شهرها و روستاها آشنا نیست و سادات نیازمند یا اهل علم آن را نمی‌شناسد. تا اکنون نیز مجتهدی نتوانسته است این مسأله را به طور کامل رسیدگی کند و به آن سامان دهد؛ از این رو، هرچه آب است در سرچشمه مصرف می‌گردد و به دوردستان چیزی نمی‌رسد؛ در حالی که پرداخت‌کنندگان وجوهات در منطقه‌ی خود در کنار شایستگان و اهل دریافت آن هستند و خود می‌توانند آن وجوه را بدون زحمت و بدون هزینه‌ی تأمین و نگهداری و به دور از تلف و اتلاف، به اهل آن برسانند. این‌گونه است که باید تأکید نمود مجتهد، آگاه‌تر به «مسایل و احکام» مصرف است و مقلد باید از مجتهد، احکام هزینه کردن را فراگیرد و این بدان معنا نیست که مجتهد، آگاه‌تر به «موارد مصرف» باشد و بر فرض آگاه‌تر بودن، قدرت بر اجرای تمامی موارد مصرف ندارد و در عمل، وی توان آن را ندارد که خمس و وجوهات را به طور درست تقسیم و توزیع

نمایند. بر این اساس باید گفت: همان‌طور که مجتهد در مصرف سهم مبارک امام به دلیل «ما یرضا به الامام» استناد می‌کند، مقلد نیز به دلیل «ما یرضا به المجتهد» عمل می‌کند؛ بدون آن‌که نیاز باشد مجتهد از مقدار وجوهات آگاهی داشته باشد و یا نیاز باشد مقلد از مجتهد اجازه‌ی کتبی یا شفاهی داشته باشد. مقلد باید احکام و مسایل موارد مصرف وجوهات را از مجتهد فراگیرد و وجوهات را بر اساس فتاوی‌ی وی مصرف نماید. اما در این کار به نوشته یا رفت و آمدی نیاز نیست. البته وی باید همواره جانب تعادل را در مصرف رعایت نماید و در این صورت برای هزینه‌ی وجوهات، مخارج و هزینه‌ای نیز پیش نمی‌آید.

هر کسی در پرداخت سهم مبارک امام و وجوهات آزاد است و این تنها ایمان افراد است که انگیزه برای پرداخت ایجاد می‌نماید و هیچ شیعه‌ای نباید خود را در این رابطه فریب دهد و ریا و سالوس را دامنگیر خود سازد. کسی که برای پرداخت وجوهات، انگیزه و ایمان دارد، این توانایی را به صورت غالب دارد که موارد مصرف و هزینه‌ی آن را فراگیرد و با توجه به شناختی که از اهل علم محیط خود دارد و نیز با توجه به شناختی که از سادات دارد، اهل خمس و نیز موارد مصرف زکات را می‌شناسد و دلیلی وجود ندارد که سبب جواز مجتهد در استناد به «ما یرضا به الامام» باشد؛ ولی مقلد را از تمسک به آن منع نماید.

چنین نیست که مجتهد بتواند وجوهات را بهتر مصرف نماید؛ چرا که مجتهد به طور قهری نوع مصرف آن را به صورت علمی بهتر از مقلدان

می‌داند؛ ولی مصرف علمی وجوهاتی که بسیار فراوان است، توانی اجرایی می‌خواهد و باید به صورت صریح گفت: بیش‌تر وجوهات، در دست مجتهدان از بین می‌رود تا این‌که به‌درستی هزینه شود.

در حقیقت باید مسایل علمی مجتهد، از مسایل مالی او جدا گردد تا هر یک از موارد علمی و مالی، شکل درست خود را باز یابد و روشن شود که مباحث علمی، جهت کشف قانون و حکم دارد و مجتهد مُستنبط قانون و حکم است و مسایل مالی، جهت اجرایی دارد و نیازمند تشکیلات اجرایی است؛ هر چند قوانین مالی در جهت فتوا به مجتهد بازمی‌گردد و هزینه و مصرف آن باید با نظر و فتوای مجتهد هماهنگ و مطابق باشد.

مجتهدی که دچار کهولت سن است، کجا می‌تواند مسایل کلان مالی را با گروهی از افراد معمولی و یا کم‌تر از معمولی که گرد وی جمع شده‌اند، حل و فصل نماید؟ وی چگونه چنین توانی دارد که سرمایه‌های عظیمی را که در قالب وجوهات دریافت می‌کند، به‌درستی مصرف نماید. فراوان دیده می‌شود مصرف‌های بدون مورد و هزینه‌های دور از شأن این‌گونه مال‌های محترم و منتسب به امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) پیش می‌آید و در گوشه‌ای پول‌های کلانی مصرف می‌گردد و در جوانب فراوانی، نیازمندی‌های ضروری، کمر افراد بی‌چاره را خم می‌کند و می‌شکند؛ بدون آن‌که کسی خود را مسؤول بداند یا در جهت برطرف کردن آن، گامی بردارد یا نگران آن باشد.

این روش، سبب می‌شود گروهی سفله و افرادی بی‌محتوا،

حاشیه‌نشین بیتی شوند و آن آقا بدون آن‌که بداند، سفته‌پرور گردیده و نظامی به هم‌ریخته و ظالمانه را شکل داده است تا به اجتهاد و عمل وی فخر شود؛ به‌ویژه اگر موضوع جمع‌آوری سهم را در نظر بگیریم که گروهی دلال، بدون آن‌که محتوایی علمی یا معنوی داشته باشند، پول‌های کلانی به جیب می‌زنند و با گرفتن یک‌سوم یا نصف، سهم را آلوده به مصرف‌های بیهوده می‌سازند، که این روش، افزون بر مزدورپروری، شکل نامناسب جمع‌آوری و مصرف را نشان می‌دهد که سخن از آن را در جای خود مطرح می‌نماییم.

دوری از ایده‌آل‌گرایی در سیستم توزیع وجوهات

اگر گفته شود جمع‌آوری وجوهات شرعی در یک نقطه و واریز آن به حساب، سبب می‌شود مجتهد دارای پشتوانه‌ی قدرتی عظیمی شود و حکومت اسلامی یا مجتهد می‌تواند از آن برای برطرف کردن مشکلات عمومی استفاده نماید در حالی که هزینه‌ی خُرد آن، چنین پی‌آمدی ندارد، در پاسخ باید گفت: این سخن با آن‌که نیکوست، در صورتی عملی است که اقتدار به دست آمده از جمع شدن وجوهات در دست یک نفر، در جهت رفع نیازهای مردم ضعیف و مظلوم قرار گیرد؛ اما از آن‌جا که تحقق چنین امری به صورت شفاف و نیز به صورتی توانمندانه و محکم دیده نمی‌شود و اگر نیز دست‌گیری از ضعیفانی وجود داشته باشد، به‌طور محدود است و همین مقدار آن نیز به اشکالات فراوانی آلوده است، نمی‌توان چنین سخنی را پذیرفت و باید آن را فقط باوری ایده‌آل دانست که قابل دست‌یابی نیست.

بودجه‌های کلانی از وجوهات گرد می‌آید که کم‌ترین آن به مصرف اهل آن می‌رسد و بیش‌ترِ مصارف آن ضروری نیست؛ این در حالی است که همواره وجوهات، دارای اهلی نیازمند است و نیازمندان آن در این زمان بیش‌تر دیده می‌شوند. متأسفانه به سبب ناکارآمدی سیستم وجوهات - که وابسته به شخص است و سیستمی نیز برای آن وجود ندارد - بسیاری از مستحقان آن، اعم از نیازمندان به سهم سادات و نیز سهم امام، به تباهی کشیده می‌شوند؛ بدون آن‌که مجتهد صاحب نفوذ - که وجوهات به سوی او گسیل که نه، بلکه مسیل دارد - بتواند گرهی از مشکلات فراگیر آنان باز نماید.

به هر روی، ما می‌گوییم فقیهی می‌تواند مرجعیت دینی داشته باشد که هم اجتهاد داشته باشد و هم عدالت و اجتهادهای ساختگی و صوری جواز تقلید نمی‌آورد. هم‌چنین مرجع دینی نباید بسیار فرتوت باشد. برای جواز اخذ وجوهات نیز می‌گوییم فقیهانی که قدرت اعطا ندارند، جایز نیست وجوهات بگیرند؛ همان‌طور که دادن وجوهات به آنان جایز نمی‌باشد. با نظام وجوهات، نباید فقیری در قم باشد، اما چون به صورت غالبی، قدرت اعطا در پرداخت وجوهات و سیستم کارآمد در توزیع آن نیست، فقیران این شهر کم نیستند، هر چند قم یکی از شهرهایی است که در اعطای صدقه، رده‌ی دوم را در کشور دارد. با این همه وجوهات، طلبه‌ها و حوزه نباید این قدر درگیر مشکلات مالی باشند.

نقش اعلیمیت در مصرف وجوهات

ممکن است گفته شود: باید خمس به مجتهد اعلم برسد و اوست که باید در این رابطه، نظر نهایی را بدهد. درست است که پیروی از اعلم در

هر رشته و به طور قهری در دین، امری شایسته و پذیرفته است، اما بحث به همین امر محدود نمی‌شود؛ بلکه مشکل آنجا پیش می‌آید که بگوییم خداوند در پیروی از دین، چنین دقت‌های عقلی را لازم نمی‌داند و نظر عادی به این‌گونه امور دارد. دو دیگر آن‌که در حال حاضر، که دانش حوزه‌ها سیستماتیک نیست - امکان شناخت اعلم و پیروی از او وجود ندارد. نه شارع قدسی و خداوند متعال در عمل به دین دقت‌هایی فراتر از زندگی عادی را می‌خواهد و نه دلیل محکمی وجود دارد که بتواند لزوم دقت عقلی در کردار را ثابت نماید؛ بلکه دلیل بر خلاف آن فراوان است. این‌که در زمان حضور حضرات معصومین علیهم‌السلام، آنان مردم را به مجتهدان غیر معصوم ارجاع می‌دادند و نیز این‌که مؤمنان را به افراد متعدد ارجاع می‌دادند - بدون آن‌که خود را در این رابطه مطرح سازند یا تنها فرد واحدی را مرجع عموم بدانند - و در هر منطقه، به فرد مورد اطمینانی که در آن منطقه بوده است، راهنمون می‌شده‌اند بدون آن‌که ملاحظه‌ی اعلمیت شود، همه دلیل بر آن است که تقلید از اعلم، ضرورت ندارد و امر واجبی نیست. اما این‌که در حال حاضر شناخت اعلم و یافتن او مشکل یا دست‌نیافتنی است به سبب رواج موج‌سواری در جوامع کنونی است که نقش مهمی در بالا بردن افراد دارد و چون ناخالصی فراوان است، امکان تشخیص اعلم برای مردم عادی و پیروی از او، در عمل ممکن نیست. بر این اساس می‌توان گفت: تقلید از مجتهد، نه تنها کفایت می‌کند، بلکه خود تکلیفی شرعی و الهی است و کسانی که دم از اعلمیت می‌زنند،

یا اعلم نیستند و یا اگر هم در جهتی برتری خاصی داشته باشند، در موارد دیگر، کمبود نمایانی دارند. البته گذشته از این، مسأله‌ی اعلامیت به مسایل مالی ارتباطی ندارد.

این امر هم که باید تمامی مردم همان‌طور که از یک مجتهد تقلید می‌کنند، مسایل مالی خود را نیز با همان مجتهد هماهنگ سازند، دلیلی ندارد.

هماهنگی در این‌گونه امور، بدین معناست که مال و وجوهات طوری مصرف شود که با فتوای آن مجتهد مطابقت نماید؛ خواه وجوهات به دست شخص آن مجتهد برسد یا نه، و این سخن که وجوهات باید به دست شخص مجتهد برسد، پشتوانه و دلیل علمی ندارد.

طرح «مشارکت فراگیر اقتصادی»

طرحی که می‌تواند نجات‌بخش حوزه‌ها از این روند فرسایشی باشد، طرح «فراگیری و مشارکت همگانی اقتصادی» است که می‌تواند زیربنای تحول در اقتصاد حوزه‌ها گردد. این طرح، تنها در ادیان الهی صورت می‌گیرد و انقلاب‌های بزرگ نیز رشحه‌ای از آن را در خود دارند.

چگونگی این طرح، با مطالعه‌ی کامل این کتاب به دست می‌آید و هر زاویه از این بحث، در جایی از این نوشتار، خود را نشان می‌دهد.

طرح «فراگیری اقتصادی» به این معناست که تمامی افراد یک مجموعه - اعم از مجموعه‌های حوزوی تا همه‌ی ملت - گوشه‌ای از مشکلات مجموعه‌ای را که به آن تعلق دارند، بردوش کشند و خود را در پیروزی و موفقیت یا شکست و عقیم ماندن آن، سهیم بدانند.

نمونه‌های این طرح در ادیان بزرگ الهی وجود داشته است. اگر حکومت یا گروهی بخواهد رشد و توسعه یابد - آن هم رشد کثرتی مضاعف و زیر بنایی - باید اقتصاد را از محور فردگرایی به گروه‌گرایی اقتصادی تحویل ببرد و این امر، محقق نمی‌شود، مگر آن‌که این فرهنگ در هر فردی نهادینه گردد که خود را در اداره‌ی گروه یا دولت، سهم بداند و در خیر و شر آن، شرکت داشته باشد. مشارکت مردم نیز منوط به سیاست‌های باز و مردم‌گرایانه‌ی دولت‌ها و مسئولان با دوری از هرگونه تنگ‌نظری است.

قدرت سیستم توزیع مردمی

آنچه در مصرف وجوهات حایز اهمیت است، شناخت اهل آن است، نه گرد آمدن آن به سوی یک شخص. البته هزینه‌ی سهم سادات، آسان است؛ اما هزینه‌ی سهم امام باید هماهنگ و مطابق با فتوای مجتهد باشد و مکلف باید از آن آگاهی داشته باشد. اگر وجوهات به‌درستی و به‌جا مصرف شود، از عهده‌ی مکلف ساقط است؛ هرچند مقلد، خود آن را مصرف کند و اگر نادرست و نابه‌جا هزینه شود - هرچند مجتهد به مصرف آن اجازه داده باشد، حتی در صورت ناآگاهی مکلف - عهده‌ی وی بری می‌شود، اما ذمه‌ی مجتهد بدان مشغول می‌گردد و او بدهکار آن دانسته می‌شود. البته دادن وجوهات به مجتهدی که توان هزینه‌ی درست آن را ندارد - و مکلف به این امر اطمینان دارد - درست نیست و عهده‌ی او را بری نمی‌سازد؛ چرا که بسیاری از اهل علم یا نیازمندان به آن، در گوشه و کنار

شهرها، روستاها و حتی در مرکزی مانند قم که مسیلهای وجوهات به آن است، برای تسکین و مرهم‌بخشی به التیامی که از فقر بر چهره‌ی خانواده‌ی آنان نشسته است، گاه تنها به مبلغی اندک نیاز دارند و مالی اندک، دردی بزرگ را از آنان برمی‌دارد؛ اما در مرکز و در برخی از مؤسسات وابسته به مراجع، پول‌های کلان و میلیاردهای در اموری هزینه می‌گردد که در مقایسه با آن، بدون نسبت می‌باشد.

تعامل عاشقانه‌ی روحانیت و مردم

عالمان دینی باید به این باور برسند و در این اعتقاد، راسخ باشند که حتی نفس‌های آنان به حضرت صاحب الامر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) تعلق دارد و تمام هستی آنان متعلق به آن حضرت علیه السلام است؛ از این رو باید خون، پوست و گوشت خود را در راه مردم شیعی قرار دهند و برای ارتقای سطح علمی خود و مردم، کوشا باشند. وی باید وظیفه‌ی خود را پاسخ‌گویی به پرسش‌های اعتقادی و مسایل دینی مردم بدانند و این مسیر را برای مردم هموار سازد و نبض فکری جامعه را در دست داشته باشد. از سوی دیگر، مردم نیز باید هزینه‌های زندگی عالمان دینی را به عهده گیرند. البته مردم وقتی نقش پرتأثیر عالم دینی را در زندگی خویش مشاهده نمایند و راهنمایی‌های او را دارای واقع و حقیقت بیابند و صفا و خلوص آنان را با جان خویش درک نمایند، هیچ‌گاه تأمین زندگی عالمان دینی را بر خود سخت نمی‌دانند. چیزی که مردم از آن گریزان هستند، نیرنگ‌بازی‌های آخوندی و خودخواهی‌هاست.

طلبه باید در مسیر تولید دانش دینی و تبلیغ و هدایت علمی و اعتقادی مردم گام بردارد. اداره‌ی صندوق‌های مالی و پرداخت وام و نیز نماز جماعت در روستاها را باید بر عهده‌ی خود مردم گذاشت، نه عالمانی که باید وقت خود را برای مهم‌ترین کارها بگذارند. مهم‌ترین امری که افراد عادی جامعه - هرچند سواد تجربی داشته باشند - توانایی عهده‌دار شدن آن را ندارند، خردورزی دینی و سامان‌بخشی به امور کلی و کلان در راستای احکام دینی است. مردم نیز برای دستیابی به این مهم است که فرزندان خود را به حوزه می‌فرستند و هزینه‌های آنان را به‌گونه‌ای متوسط فراهم می‌سازند و انتظاری که آنان از حوزه‌های علمی دارند، تولید دانش دینی است؛ نه برگزاری نماز جماعت در روستاها. که این کاری است که افراد صالح آن روستا نیز می‌توانند انجام دهند.

ارزش اجتهاد و توان تولید علم دینی

ما در کتاب «جامعه‌شناسی عالمان دینی» مهم‌ترین وظیفه‌ی روحانیت را تولید علم دینی دانسته‌ایم. در آن جا گفته‌ایم: «نخستین مشخصه‌ی بارز جامعه‌ی روحانیت شیعه، این است که روحانیان از تبار انبیای الهی می‌باشند. آنان سِمَت ترجمانی دین جامع و دارای خاتمیت نبی مکرم اسلام ﷺ را در قالب تولید علم دینی و مرجعیت تقلید و رهبری مسلمانان را دارند. تبلیغ اسلام با چهره‌های متفاوتی آن، از این صفت بارز شکل می‌گیرد.

صفتی که روحانیان را از سلسله‌ی پیام‌آوران پیام الهی قرار می‌دهد،

فقاہت و توان اجتهاد و استنباط رأی دینی است. فقاہت دینی، دو پایه دارد: در مرتبه‌ی نخست، اجتهاد و سپس عدالت. ارتباط این نقش با مردم در شکل فتوا و نیز گزاره‌های علم دینی نمود می‌یابد. تولید علم دینی را نباید منحصر به احکام دینی و فقه دانست، بلکه مرجعیت علمی در دیگر دانش‌های اسلامی مانند عرفان، فلسفه، تفسیر و حدیث نیز این شأن را دارد و داخل در فقاہت و اجتهاد است. کارکردهای اجتماعی روحانیت، دارای ترتیب و ترتب است و چنین است که یکی پی‌آمد دیگری است. تمامی این کارکردها از اجتهاد و عدالت و به تعبیر دیگر، فقاہت یا توان تولید علم دینی سرچشمه می‌گیرد.

جایگاه روحانیت در تولید علم دینی و نیز فنون و این که آنان روزی در تمامی دانش‌ها مصدر بوده‌اند و فرهنگ، حقوق و ادبیات کشور در این جرگه‌ها ساماندهی می‌شده است، از امتیازات این جامعه می‌باشد. روحانیت، با اجتهاد و عدالت، وارث جایگاه انبیای الهی علیهم‌السلام می‌شود. حلقه‌ی واسطه روحانیت به شریعت و جایگاه قدسی آن، «تخصص و اجتهاد» است که با «عدالت»، اعتمادساز می‌گردد و زمینه‌ی مقبولیت مردمی را برای آنان هموار می‌سازد. این اجتهاد و عدالت است که روحانیان را امین دینی مردم ساخته است. بر این پایه، اگر یکی از دو بال تخصص یا عدالت آنان شکسته شود، در بحث امانت دینی، مرغی سقوط کرده و می‌تهد می‌شوند که کسی به آنان کم‌ترین توجهی نخواهد داشت. امیدواریم از این تعبیر - که به دلیل اهمیت موضوع به کار برده شد

- کسی بر ما خرده نگیرد و حساسیت مسأله را توجه داشته باشد؛ زیرا ما از کسانی می‌گوییم که خود را جانشینان حضرات معصومین علیهم‌السلام و اولیای کُمل الهی در عصر غیبت می‌دانند. این سِمَت چنان اهمیت دارد که کسی باکم‌ترین لغزشی، مرداری متعفن می‌گردد که اگر زمینه برای جدایی وی از جامعه‌ی روحانیت و از بین رفتن انتساب دینی او نباشد، عالم‌گزیزی و دین‌ستیزی افراد جامعه را موجب می‌شود.

اجتهاد و قدرت نظریه‌پردازی و تولید علم و عدالت این جامعه وقتی به مردم عرضه شود، اعتماد مردم به آنان را شکل می‌دهد. اعتماد مردم به فقیه و عالم دینی، حوزه‌ی نفوذ اجتماعی و اقتدار می‌بخشد. بر این پایه، نقطه‌ی ورود روحانیان به جامعه، در قدرت افتا و نظریه‌پردازی علمی آنان است. جامعه در صورتی نسبت به روحانیان اقبال عام دارد که آنان ریشه‌ای‌ترین رکن این نهاد را، که تولید علم و نظریه است، با قوت پی‌گیر باشند. اگر جامعه‌ی روحانیت نتواند نقش پیشتازی در دانش‌های انسانی و اسلامی را برای خود احراز و حفظ کند و پاسخ‌گوی نیازهای علمی در این حوزه‌ها باشد، نفوذ اجتماعی و محبوبیت آن رنگ می‌بازد و به افول می‌گراید.

بقای جامعه‌ی روحانیت و محبوبیت آنان، در تولید نظریه‌های علمی و در یک کلمه «اجتهاد» است؛ البته اجتهادی که منحصر به شکل فقهی اصطلاح رایج آن نباشد، بلکه فقه در تمامی شعبه‌های علوم انسانی منظور است و نیز این اجتهاد باید مبتنی بر عدالت، قداست و معنویت

باشد تا گزاره‌ی تولید شده، قابل استناد به دین گردد و «دینی» شود.

مهم‌ترین حوزه‌ی علمی امروز، حوزه‌ی علمیه‌ی قم است و این حوزه برای حفظ دیانت به منزله‌ی «تنگه‌ی احد» و عالمان آن به منزله‌ی پاسداران آن تنگه می‌باشند. اگر عالمی از این حوزه به هر بهانه هجرت نماید و آن را خالی گذارد همانند ترک تنگه‌ی احد در زمان رسول الله ﷺ است و به همان میزان برای دیانت خطرآفرین است. البته این پاسداری در توان عالمان اصیلی است که محیط خانوادگی آنان مذهبی و زحمت کشیده بوده، استعداد خوبی دارند و در تعلیم کوتاهی ننموده و در فراگیری دانش به عافیت‌طلبی دچار نشده‌اند. برای عالمان حوزوی هیچ کاری در هیچ جای دنیا مهم‌تر از طلبگی و دانش‌اندوزی و ایجاد قدرت تولید علم دینی نیست. این اجتهاد و قدرت تولید علم دینی است که می‌تواند هر یک از روحانیان را در این دنیای پر آشوب، به مثابه‌ی سنگری برای دفاع از دین و پناهی برای مردم قرار دهد و آنان با تخصص در تولید علم است که می‌توانند در برابر بدخواهان، از هویت شیعی و فرهنگ علوی دفاع نمایند. از این رو، هرگونه هجرت چنین عالمانی به منزله‌ی افتادن شمشیر از دست آنان در برابر دشمن تمام مسلح و خون‌خوار است. چنین عالمانی ستون‌های اصلی دین‌مداری در عصر غیبت هستند و نبود آنان با آوار و فروپاشی بخشی از بنای دین برابر است. این عالمان هستند که هم‌چون کوه‌ها، برای شیعیان و ایتام آل محمد ﷺ در عصر غیبت پناه و نگاه‌دارنده به شمار می‌روند. با این وصف، عالمان یاد شده

حتی اگر با مشکلات اقتصادی درگیر باشند، مجوزی برای ترک حوزه‌ی علمیه‌ی قم ندارند. البته گناه سختی‌هایی که آنان تحمل می‌کنند بر دوش کسانی است که می‌توانند حوزه‌ی وجوهات و اقتصاد حوزه‌ها را سامان دهند، اما بر آن، همت نمی‌کنند.

مردم‌گرایی و تأمین استقلال مالی مجتهدان و طلاب

مجتهد برای آن‌که بتواند آزادی بیان و آزادی عمل داشته باشد، باید خود را از هرگونه وابستگی، حتی وابستگی مالی، فارغ ببیند؛ چرا که در حقیقت، رابطه‌ای مستقیم میان افکار و اندیشه‌ی گروه‌ها و امور مالی و مادی آنان وجود دارد و از وابستگی مالی آن‌ها می‌شود نوع اندیشه‌ی آنان را مطالعه نمود. ممکن نیست گروهی بر ضد عوامل تأمین‌کننده‌ی امور مالی و اقتصادی خود فکری داشته باشد؛ خواه این گروه‌ها انگیزه‌ی مذهبی و دینی داشته باشند یا انگیزه‌های اجتماعی و حزبی و خواه عوامل فراهم‌کننده‌ی نیازهای اقتصادی آن‌ها، افراد باشند یا سازمان‌ها و نهادها. ممکن است گروهی عقیده و ایده‌ی خود را تغییر دهند و رنگ عوض کند و تغییر کمی و کیفی پیدا نماید؛ ولی نمی‌شود این تغییر، با تغییر عوامل اقتصادی، بدون رابطه باشد.

به طور نمونه: زمانی فرهنگ روحانیت کلیسا در جهت منافع مردمی خواهد بود که ارتزاق آن‌ها مردمی باشد. همین فرهنگ مردمی، اگر عوامل اقتصادی سازمانی یا دولتی پیدا کند، تغییر جهت می‌یابد و در مسیر منافع آن‌ها قرار می‌گیرد. همین امر درباره‌ی روحانیت اسلام نیز

صادق است. برای مثال، روحانیت اهل سنت که تأمین کننده‌ی نیازهای مالی آن‌ها دولت است، رنگ و بوی دولتی دارد و نمی‌تواند در جهت منافع مردم حرکت نماید و نمی‌تواند در این زمینه، فتوایی سیاسی به نفع مردم و به ضرر دولت داشته باشد؛ برخلاف روحانیت شیعه که چون ارتزاق مردمی دارد، مردمی می‌اندیشد. اگر حوزه‌های علمیه، روزی دولتی شوند، به همین آفت و آسیب‌گرفتار خواهند شد و روحانیتی که تا به امروز همواره مدافع مردم بوده است، مدافع نظام سیاسی حاکم و دولت می‌گردد و دیگر با متن مردم، رابطه‌ی مستقیم و ملموس نخواهد داشت؛ هرچند فرهنگ فکری شیعه چنین امری را اقتضا نمی‌کند و در هر صورت، روحانیت - هرچند بخشی از آن - مردمی خواهد ماند.

روحانیت شیعه در دنیا تنها گروه فکری و علمی است که چهره‌ی مردمی و عوامل اقتصادی مردمی دارد و اگر این گروه نیز به‌طور کلی دولتی شود، فاجعه‌ای در دنیا رخ داده است؛ هرچند تحقق این امر بعید به نظر می‌آید؛ اگرچه نسبت به بخشی از آن چندان غیر عملی به نظر نمی‌آید و این هم مشکلات مردمی را همراه خواهد داشت. ملاک سود و زیان این گروه‌ها برای مردم، همین مردمی بودن آن‌هاست. اگر حیثیت مردمی بودن روحانیت از آن گرفته شود، چیزی جز زیان‌باری برای آن‌ها و مردم در بر ندارد؛ هرچند ممکن است به جهت وابستگی مالی به دولت، اوضاع مالی آن‌ها رونقی بگیرد، اما آن نیز تا زمانی است که با دولت همگام باشند و دولت بداند که آنان پایگاه مردمی دارند و از نفوذ مردمی آنان واهمه داشته باشد.

روحانیت در صورتی که در کنار مردم باقی بماند، می‌تواند برای مردم مفید باشد و نیز اهداف دین را پیش ببرد؛ اما در صورتی که به منافع نوعی و شخصی خود بگراید و سرنوشت مردم را چندان پی‌گیر نباشد، پایگاه مردمی خود را از دست خواهد داد و به پیاده‌نظامی وابسته تبدیل خواهد شد. البته این در صورتی است که روحانیت در جهت پیشرفت کیفی و علمی خود گام‌های بلندی بردارد؛ وگرنه رشدهای کمی، بیهوده است و خاصیتی برای آن ندارد و آن را از ارزش واقعی خود ساقط می‌نماید.

کثرت شمار روحانیان، بدون تأکید بر ژرفابخشی علمی در میان آنان، سبب می‌شود مردم به عنوان چهره‌های علمی به آن‌ها نگاه نکنند و تنها در برخی امور، آن‌ها را به استخدام بگیرند. البته نمی‌شود توقع داشت صد درصد روحانیان چهره‌ای علمی گردند؛ اما این توقع به جایی است که باید بیش‌تر آنان به علوم روز مجهز باشند؛ وگرنه با رشد علمی مردم و عقب‌گرد علمی بیش‌تر روحانیان، مسأله طور دیگری جلوه می‌کند و فاصله‌ای وسیع میان قشر علمی و روحانیان ایجاد می‌شود و مشکلات و آسیب‌های فراوانی را برای دین ایجاد می‌کند.

ضرورت حذف درآمد تبلیغی

عالمان دینی، همانند انبیا نباید از مردم پولی بگیرند؛ بلکه متولیان حوزه باید چنان اقتداری داشته باشند تا بتوانند به طلابی که به تبلیغ می‌روند، بودجه‌ای پردازند و آنان نیز بتوانند به فقیران و ضعیفان منطقه‌ای که برای تبلیغ به آن‌جا می‌روند، کمک چشم‌گیر و دور از خجست

داشته باشند. البته طلبه اگر استقلال مالی نداشته باشد و فقر پیوسته بر او هجوم آورد، به خودی خود احساس ضعف می‌کند و توانی برای او نمی‌ماند. قدیمی‌ها می‌گفتند نوکر مجانی تاج سر ارباب است، اما طلبه‌ها با مشکلات اقتصادی که دارند نمی‌توانند به تبلیغ نروند و حساب مالی نداشته باشند، ولی چنین سبکی آنان را از سبک زندگی انبیای الهی علیهم‌السلام دور می‌کند. طلبه به جای آن‌که از مردم پول بگیرد، باید برای فقیران و ضعیفان ناحیه‌ای که به تبلیغ می‌رود، پول ببرد؛ چرا که یک پنجم اموال مازاد بر نیاز در دست آنان است. تبلیغ فعلی که از مردم پول گرفته می‌شود آزادی و احترام طلبه را از بین می‌برد و نیز برای منبر چنین فردی، گوش شنوایی نخواهد بود.

عالمان دینی باید مردمی باشند و مردمی باقی بمانند و بدون آن‌که توقع محبت داشته باشند، باید همواره همانند پیامبران الهی به دیگران محبت نمایند. روحانیانی که از محبت به دورند و زود خشم می‌گیرند و با مردم، برخورد قهرآمیز دارند، نباید خود را از وارثان انبیا قلمداد کنند؛ بلکه باید جایگاه خود را در جامعه تعریف نمایند. اگر عالمان دینی، وارثان انبیا هستند، باید همانند انبیای گذشته، همه چیز خود را فدای مردم کنند؛ چنان که لوط و نوح علیهم‌السلام این چنین بودند. کار انبیا با «دو بدین چنگ و دو بدان چنگال» نمی‌سازد. اگر عالمان دینی این چنین نیستند و وارث به شمار نمی‌آیند، پس چه هستند و برای چه کاری لباس پوشیده‌اند؟

نباید جایگاه عالم دینی در این زمان، همانند صاحبان تخصص در رشته‌های دیگر شود که برای تخصص خود پول می‌گیرند. روحانی نباید آنچه را آموخته است، به فروش برساند؛ که در این صورت، برای مردم مشکل اعتقادی می‌آفریند. البته این بحث، با فروش سیستماتیک علم به مراکز علمی تفاوت دارد و با دریافت ظرافت‌های موجود میان این دو، نباید آن‌ها را با هم خلط کرد. فروش علم به مراکز علمی و صاحبان صنایع، در راستای توان تولید علمی روحانیان است، ولی فروش علم به مردم، نان خوردن از موهبتی است که خداوند به آنان داده است تا دستگیر مردم باشند و نان خوردن از شأنی است که به اولیای الهی اختصاص دارد.

طرح مدیریت واحد وجوهات

هرچند امکانات حوزه محدود است، اما حتی از امکانات موجود نیز استفاده‌ی بهینه نمی‌شود. نظر ما این است که با وجوهات موجود، می‌شود بر مشکلات طلاب فائق آمد؛ اما باید نیرویی توانمند با مدیریتی واحد بر آن حاکم شود.

آذرخش ذوالفقار

چنین نیست که مشکل حوزه و حوزویان و مشکلی که در مسیر تولید علم دینی وجود دارد، تنها با حل مشکل شهریه و مسکن طلاب و مانند آن حل شود. مشکل علم و مشکل حوزه را باید در جای دیگر و در چیز دیگری یافت. دشواری‌های تحصیل علم در حوزه‌ی کنونی، از کمبود

امکانات نیست (زیرا حوزه بیش‌ترین توان مالی را در اختیار دارد) بلکه مشکل طلاب، در نبود سازماندهی در حوزه و بی‌توجهی بزرگان به سرمایه‌گذاری برای تحصیل و تولید علم آن هم تولید علم دینی است که هویتی متفاوت از دیگر علم‌ها دارد.

هیچ با خود اندیشیده‌اید اگر حضرت امیرمؤمنان علیه السلام در حال حاضر می‌بود و برخی می‌گذاشتند آن حضرت علیه السلام، مدیر حوزه‌ی علمیه شود، برای سامان دادن به معیشت طلاب چه می‌کردند؟! ما بر این باوریم که اگر چنین اتفاق مبارکی می‌افتاد، حضرت امیرمؤمنان علیه السلام ذوالفقار خویش را از نیام بر می‌کشید و آن را در میان عالمان و متولیان دینی حاکم می‌نمود و احساسات را کنار می‌گذاشتند. آن حضرت علیه السلام رأفت و محبت را چنین برای حوزه می‌آوردند که ذوالفقار را بسان چاقوی جراحی این اجتماع قرار می‌دادند و آن را با ظرافت تمام میان انگشتان می‌فشرد و هیچ کوتاهی یا زیاده‌ای را روا نمی‌دانست و چنان ریشه‌ی فساد را می‌خشکاند که کسی را جرأت مخالفت نماند و وصف آن این گردد: «فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا»^۱. نخست نیز از بالادست‌ها و از بزرگان شروع می‌نمودند و از آنان در قبال وجوهاتی که می‌گیرند، بازخواست می‌نمودند و چگونگی مصرف و هزینه‌ی وجوهات را می‌خواستند و دانستن آمار ورودی و خروجی آن را حق مردمی می‌دانستند که این وجوهات را پرداخت می‌نمایند و برای تمامی درآمدهای حوزوی، دیوان محاسبات و خزانه‌ای واحد

می‌گذاشتند؛ ولی هم‌اکنون ده‌ها دیوان و دفتر در حوزه وجود دارد و طبیعی است که اختلاس از دیوان‌های متعدد، به مراتب آسان‌تر است از دیوانی واحد که ورودی و خروجی آن قابل کنترل می‌باشد و یک مجری و یک مسؤل دارد و هر کسی نمی‌تواند به فراخور حال خود در آن پانهد و دستی‌گذارد و درصدی از آن را به حساب گماشتگان خود واریز نماید.

آیا می‌شود حوزه‌ی شیعی، دست‌کم در قم که ام‌القرای شیعیان دانسته می‌شود، زیر پرچمی واحد گرد آید و نظام و سیستمی واحد و یک‌پارچه به خود بگیرد و خود را از تشتت و پراکندگی برهانند؟ اگر مجتهدی خود را اعلم می‌داند، آیا نباید بهترین کار را برای سامان بخشیدن به معیشت نابسامان طلاب انجام دهد و حیدروار تمامی سودجویان و آخوندهای منفعت‌طلب را به کناری زند و تمامی بودجه‌ها را به یک خزینه و یک دیوان اختصاص دهد. اگر عالمی حق باشد و بخواهد این کار حق را انجام دهد، هم‌چون حضرت امیرمؤمنان علیه السلام در کوتاه کردن دست ظالمان و متجاوزان، از کسی بیم به خود راه نمی‌دهد و هراسی به دل نمی‌افکند؛ حتی اگر این کار حق، به کشته شدن و مرگ او بینجامد یا سبب شود فرومایگانی که مانع این کار می‌شوند تمامی کشته شوند؛ هرچند آنان روزی با او دوست بوده‌اند. مجتهد باید چنان توان و اقتداری داشته باشد که اگر روزی دوست وی کار اشتباهی نمود و به باطل گرایید، توانایی ایستادن در برابر او را در خود بیابد و ملاحظه‌ها و محافظه‌کاری‌ها را که منافع اسلام و مسلمین را در خطر می‌اندازد، از خود دور دارد. البته

ایستادگی در برابر دوست، سخت است و دوست را نمی‌توان با دشمن یکی دانست؛ ولی باید همواره جانب حق را داشت و برای حق - حتی در برابر دوست - مردانه ایستاد و برای حق، او را عزل نمود و برای حق، به او شلاق زد. زندگی حضرت امیرمؤمنان علیه السلام که روزی تنها با دشمنان می‌جنگید و روزی دیگر شمشیر علیه دوستان بریده از حق می‌کشید، برای ما درس است. این چنین نیست که تنها باید با دشمنان جنگید؛ بلکه با دوستان مخالف حق و زیاده‌طلب نیز باید به مبارزه برخاست و برای دفاع از حق، باید آن‌هایی را که علیه حق ایستاده‌اند، بر زمین زد؛ هرچند این کار باعث جدا شدن بخشی از دوستان شود. خداوند آن روز را نیاورد که صالحان، به خاطر حق، با دوستان خود به مقابله برخیزند. این کار، بسیار سخت است؛ به قدری که در گفتن نیز به راحتی به ذهن و قلب نمی‌آید.

مشکل معیشتی طلاب، برآمده از عالمانی است که مسئولیت دارند و نیز برآمده از مجتهدانی فارغ از مدیریت است که متولّی حوزه‌ها بوده و در حوزه صاحب نفوذ می‌باشند. عالمانی که از آنان حمایت می‌کنند نیز یا نمی‌دانند و با طمطراق و هیاهو جانب چنین سیاستی را گرفته‌اند و یا نمی‌توانند با دوستان سیاسی خود، حتی اندیشه‌ی مخالفت داشته باشند. گروه نخست که در پی سیاست هستند و سیاسی شده‌اند، حاضرند به خاطر سیاستی که خود درست تشخیص داده‌اند، همه را به سمت اهداف خود سوق دهند. این عده، تعداد اندکی هستند که در بستر

سیاسی بعد از انقلاب رشد یافته‌اند. سیاست آنان نظامی ندارد و چون جامعه را نیز نمی‌شناسند، با آن هماهنگ نیستند؛ از این رو، همواره در تحلیل‌های سیاسی خود اشتباه دارند.

اما کسانی که مطیع این گروه هستند و نه سیاسی و نه اقتصادی شده‌اند، هیچ نمی‌اندیشند که دوستانشان در اشتباه هستند و همه‌ی اشتباهات را از بیرون از حوزه می‌بینند؛ از این رو، اگر حوزه مشکل اقتصادی داشته باشد، آن را به مردم نسبت می‌دهند و می‌گویند مردم هستند که وجوهات نمی‌دهند؛ در حالی که این عده، حتی این فکر را نمی‌توانند در ذهن خود بگذرانند که باید برای یاری حق، دوستان را تنبیه کرد و اگر عالمان با هم یکی می‌شدند و سیستمی واحد می‌یافتند، اقتصاد حوزه‌ها سامان می‌گرفت و به افراد ضعیف نیز چیزی می‌رسید.

تأسیس بانک مشترک وجوهات

معرفت و آگاهی از مسایل استنباط و علم به دلایل و اجتهاد در امور علمی و مبانی وجوهات شرعی، غیر از علم و آگاهی یا توانمندی در موارد مصرف آن است؛ ممکن است مجتهد در فتوا کامل باشد، ولی در موارد مصرف، آگاهی یا توان و اقتدار لازم را نداشته باشد؛ پس مجتهد، افزوده بر اجتهاد کامل، لازم است در مصرف وجوهات شرعی آگاهی کامل و نیز توان و اقتدار لازم را داشته باشد؛ بر این اساس، اگر مجتهدی در اجتهاد کامل باشد، ولی در چگونگی مصرف، آگاهی لازم یا قدرت بر انجام آن را نداشته باشد، نمی‌تواند وجوهات شرعی را بگیرد؛ بنابراین،

صرف اجتهاد در احکام، آگاهی در نیازمندی‌های اجتماعی را به دنبال ندارد؛ چنانچه آگاهی در فتوا یا شناخت نیازمندی‌های عمومی نیز ملازمه‌ای با قدرت بر اجرا و انجام درست آن ندارد.

مجتهد بر اثر نداشتن آگاهی اجتماعی یا مصرف وجوهات به‌گونه‌ی ناسالم یا نداشتن قدرت بر اجرای موارد لازم و استفاده‌ی درست از آن، اقتدار شرعی خود در اطاعت را از دست می‌دهد؛ چنانچه امروزه بسیاری از مشکلات در زمینه‌ی وجوهات، در اثر این گونه امور است.

اگر برای حوزه‌ی وجوهات، مؤسسه‌ی مالی مشترک تأسیس شود که تمامی وجوهات به آن واریز شود، این مؤسسه می‌تواند مددکار فقیه در مصرف وجوهات گردد و تمامی مسایل مالی حوزه نیز بر اساس جدول درآمدی آن تنظیم گردد.

این بانک، ورودی خود را بر اساس وجوهاتی که مقلدان هر مرجع می‌پردازند، مشخص می‌سازد و آن را مبتنی بر فتاوی‌ی وی هزینه می‌کند. مبدء و مقصد وجوهات، بر اساس شناسه‌های تعریف شده و کد ویژه، قابل پی‌گیری است.

درست است که فقیه ولایت ظاهری دارد، ولی این به آن معنا نیست که وی برای وجوهاتی که می‌گیرد، شفاف‌سازی نداشته باشد و به هیچ مرکزی پاسخگو نباشد. وجوهات شرعی باید نظام‌مند و دارای انضباط مشخصی باشد و در تمام زمینه‌های آن، از هرگونه هرج و مرج به‌دور باشد و نباید از نظام خاص شرعی خود انحراف داشته باشد. شفاف‌سازی

درآمد و هزینه‌ی وجوهات برای مقلدان صورت می‌گیرد و پایگاه وابسته به مؤسسه‌ی مالی یاد شده، می‌تواند آن را به صورت آنلاین و به‌روز در دید مردم بگذارد. توجه شود که حوزه‌ی اقتدار و نفوذ مجتهد تابع مقبولیت مردمی است و چنان‌چه حوزه‌ی وجوهات، شفاف‌سازی نشود، به مقبولیت جامعه‌ی روحانیت آسیب وارد می‌آورد و هر فقیهی، هم در برابر مردم و هم جامعه‌ی روحانیت، مسؤولیت دارد و باید پاسخگو باشد. کسانی که وجوهات شرعی را می‌گیرند، از مجتهدان تا نمایندگان آنان، باید صاحب شرایط لازم علمی و دارای عدالت باشند و روند شرعی آن را در تمام سطوح رعایت نمایند.

لازم است وجوهات شرعی در موارد مصرف خود هزینه گردد و باید از هزینه در غیر موارد آن پرهیز شود. هم‌چنین لازم است وجوهات به هر شعاعی که گرفته می‌شود، به همان شعاع توزیع گردد و نباید مصرف آن به منطقه‌ای خاص یا به مرکز بسنده شود. بنابراین، وجوهاتی که از سراسر کشور یا دنیا به مرکز می‌رسد، باید بر همه‌ی کشور یا دنیا توزیع گردد و نباید مصرف آن به مرکز یا برخی مناطق یا به گزاره‌های ویژه‌ای محدود شود.

می‌توان به نمایندگانی که وجوهات را می‌گیرند، بخشی از آن را به نظر مجتهد و در صورت نیاز داد؛ ولی نباید بدون تعرفه یا به‌دور از انصاف باشد و نیز نباید نمایندگی در حوزه‌ی وجوهات، به عنوان شغل یا پیشه درآید؛ به‌گونه‌ای که برخی مشمول و بسیاری محروم از آن باشند.

در مصرف وجوهات باید نظر مجتهد به‌طور مشخص اعمال گردد؛ اما با وجود این که نظر مجتهد مورد احترام است، در صورت هماهنگ نبودن با مسایل شرعی یا با فتوای خویش، ارزش عملی ندارد و در مواردی ممکن است موجب از دست رفتن عدالت مجتهد و عدم اعتبار شرعی در پیروی از وی گردد.

مصرف وجوهات باید در تمام زمینه‌ها و منطقه‌ها بر اساس عدل و انصاف باشد و از اسراف و تبذیر یا چشم‌تنگی و امساک به‌دور باشد. مصرف وجوهات باید بر اساس اهمیت مورد باشد و در این زمینه، توجه داشتن به محرومان واجب است.

در صورت کمبود وجوهات، لازم است به عدالت، بر افراد و موارد ضروری آن تقسیم شود و گیرنده‌ی وجوهات باید در حد توان، پاسخ‌گوی نیازمندان به آن باشد.

وجوهات نباید در امور شخصی یا شئون نفسانی یا زمینه‌های شیطانی به مصرف برسد و نباید آن را چون اموال شخصی یا چون اموال بادآورده مصرف نمود.

آشنایان مجتهد می‌توانند بر اساس فتوا و عدالت، در این زمینه نقش داشته باشند؛ اما نباید هیچ‌گونه مداخله‌ی شخصی و نابه‌جا در آن بنمایند.

در هر صورت و به هر دلیل، گناه و مسؤولیت هر انحرافی در مصرف وجوهات، بر عهده‌ی گیرنده‌ی وجوهات است و اطرافیان، اگرچه مقصر

باشند، هیچ‌گونه کاستی در مسؤولیت مجتهد پیش نمی‌آورد و وی باید پاسخ‌گو باشد.

مجتهد با وجود شرایط، بر وجوهات مالکیت دارد و در صورت درستی موارد مصرف، نسبت به آن دارای مصونیت است؛ ولی وجوهات، مال شخصی مجتهد به شمار نمی‌رود و کسی آن را از وی ارث نمی‌برد و نباید در موارد غیرضروری دینی استفاده شود.

هم‌اینک شهریه‌ی طلاب با نظام امتحانات پیوند دارد؛ در حالی که نباید شهریه و دنیا، با دین و علم خلط شود.

به هر روی، وجوهات شرعی، نیازمند سیستم مستقل و دستگاه اداری مالی خاص است که نظارت و مدیریت تمامی وجوهات را بر پایه‌ی فتاوی مراجع عهده‌دار گردد. در این صورت، سیستم توزیع وجوهات می‌تواند میان طلاب بر پایه‌ی امتیازی که در علم و نیازی که به مال دارند، عمل کند و چنین نباشد که تنها به گروهی خاص برسد. البته این کارهای عملیاتی نیاز به کارهای فرهنگی دارد و مجموعه آثار ما این قدرت علمی را دارد که بتواند بستر فرهنگی لازم را برای چنین فضایی فراهم کند.

تبدیل سیستم پذیرش کمی به گزینش کیفی

یکی از مشکلات امروز حوزه، کمی‌نگری و پذیرش بسیار زیاد است. این سیاست سبب می‌شود بخشی از روحانیت موجود قدرت علمی لازم را نداشته باشد. این عده هزینه‌های بسیاری را بر حوزه‌ها تحمیل می‌کنند و چه بسا مانع رسیدن امکانات به کسانی می‌شوند که شبانه‌روز در این

حوزه زحمت می‌کشند و از عمر و هوش و حافظه‌ی خود در کارهای
حوزوی سرمایه‌گذاری می‌کنند، بدون این‌که کسی در حوزه از آنان
حمایتی داشته باشد و صاحبان ادعا - بدون آن‌که آزمایش شوند و امتحان
دهند - امکانات را به خود اختصاص می‌دهند.

پذیرش نیرو در حوزه - که هم‌اینک به صورت کمی انجام می‌شود، نه کیفی -
در کل به ضرر تمامی حوزه است و جذب «ده» نیروی ضعیف، ایجاد مانع
در مسیر رشد «یک» طلبه‌ی مستعد است که می‌تواند با استفاده از
امکاناتی که به آن ده نیروی بدون بازده مفید داده می‌شود، بازدهی
مضاعف و مفید برابر صدها نفر داشته باشد.

هم‌چنین حوزه باید به نخبه‌پروری روی آورد. اگر مؤسسات و
ارگان‌های دولتی یا خصوصی نیز نیروهایی از حوزه می‌خواهند، باید
ترتیبی ارایه داد تا طلاب ضعیفی که توان علمی ندارند، اما می‌توانند
نیروی اجرایی خوبی باشند، جذب آن شوند؛ نه طلاب علمی و
مستعد حوزه.

باید پذیرفت که هم‌اینک در گزینش‌ها سیاست‌های اشتباه حاکم
است؛ از این رو، برای برطرف کردن مشکلات حوزه، نظام باید طرح
معافیت عمومی طلاب را ارایه دهد تا آنان که باید بروند، بروند و
گزینش‌ها را به شدت محدود ساخت. در گزینش، باید افرادی که از جهت
فیزیک بدنی مشکل دارند یا دارای نقص جسمانی می‌شوند، به هیچ وجه
طلبه‌ی رسمی نشوند و نان امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به آنان داده

نشود؛ چرا که متناسب به دین و مبلغ دین باید هم‌چون پیامبران، ظاهری زیبا و سالم داشته باشد تا بتواند در امر دین موفق عمل کند؛ همان‌گونه که تمامی انبیا و حضرات معصومین علیهم‌السلام جزو زیباترین و رشیدترین و قوی‌ترین مردم زمان خود بوده‌اند و هیچ پیامبر معیوب و ناقصی در طول تاریخ وجود نداشته است. چنین افرادی باید توسط نهادی دولتی ارتزاق شوند و اگر علم دین و طلبگی را دوست دارند، از سرمایه‌ی خود مایه گذارند و به صورت شخصی چنین دانش‌هایی را دنبال نمایند، نه با هزینه‌ی امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و نیز به لباس قدسی روحانیت ملیس نگردند. البته اگر محققی در میان آنان وجود داشته باشد، حوزه می‌تواند از نیروی اندیشاری او بهره ببرد.

افرادی که ذهن علمی ندارند و دارای ذهن اداری و اجرایی هستند، باید به مؤسسه‌ها معرفی شوند و افرادی که قابلیت و کشش و توان بار علمی را دارند، باید در حوزه نگاه داشت و به آنان امکانات داد تا در جهت رشد علمی حوزه‌ها کوشا باشند و سیاست‌های کلان دین و مملکت را طراحی و تدوین کنند. تنها با این شیوه می‌توان حکومت و جامعه را اصلاح کرد؛ ولی اگر کسی از نظام حوزه خارج شود و تنها و جزء گردد، نمی‌تواند جامعه و کل را اصلاح کند و هنگامی که جامعه سالم نبود، دیگر حتی اگر اداره یا مؤسسه‌ای نیز موفق باشد، کارآمد نیست و پس از مدتی، این مؤسسه و جزء نیز به کل خود می‌پیوندد و همه‌ی جامعه به سوی خرابی و فساد گام برمی‌دارد.

سازگاری منش طلبه و دین

طلبگی، مجاهدت در راه حق است و مجاهدت نیازمند دارا بودن خوی‌هایی طبیعی است که فرد را توانمند و پایدار برای مبارزه و جهاد می‌سازد که از آن، به «منش طلبگی» تعبیر می‌کنیم. هر فردی منش طلبگی را درون خود ندارد و افرادی که برای طلبگی اعلام آمادگی می‌کنند، باید از لحاظ منش طبیعی خود آزموده شوند. مبنای تربیت در نظام تربیت دینی، توجه به منش‌ها زیر نظر استاد کارآزموده است.

هر فردی دارای خصلت‌های طبیعی است که بر اساس آن خصلت‌ها، می‌شود تشخیص داد وی استعداد طلبگی دارد و برای روحانیت کارآمد است یا خیر. منش‌هایی که طلبه در نهاد خود دارد، وی را مجاهدی زنده و توانمند در راه خدا می‌گرداند.

نخستین اصل برای طلبه و روحانی، این است که توانمندی طلبگی داشته باشد. توانمندی طلبگی، بر منش طلبگی استوار است و تخصص در علم و اجتهاد و قدرت تولید علم و سپس عدالت، بر این بستر ظهور می‌یابد؛ آن هم نه تخصص برای طمع‌ورزی‌های نفسانی، بلکه برای خدمت به مردم تا آخرین قطره‌ی خون و تا شهادت؛ وگرنه مردن در بستر بیماری، ارزش ناسوت را ندارد.

از منش‌های مهم برای روحانی، لزوم صدق و عدالت است. هم‌اینک نه اجتهاد، ممیزی رسمی دارد و نه عدالت. عدالت که از شعارهای شیعه است باید ملاک، امتحان و آزمون بیابد و طلبه‌ها بر پایه‌ی تخصص و

طهارت تربیت شوند. آزمون‌های تشخیص عدالت با پیشامد ابتلاءات و امتحانات خاص عملی، قابل طراحی است. البته امتحان غیر از تجسس و سلب آزادی و ایجاد محیط ریا و سالوس است.

هر فردی سیری طبیعی دارد و کسی باید به حوزه بیاید که علوم اسلامی با طبیعت وی سازگار باشد و کسی که این علوم با طبیعت او سازگار است، باید نخست رشته‌ای را بیابد که با او تناسب داشته باشد و نیز استادی را جست‌وجو کند که با سلیقه و علایق او مناسبت دارد، وگرنه سیری آسیب‌زا خواهد داشت و عمر و امکانات خود را ضایع می‌کند.

هماهنگی منش شخصیتی با منش دین

برای اجتهاد، در وهله‌ی نخست، در دست داشتن نظام معرفتی دین ضروری است. مجتهد باید بینش و بصیرت دینی را به دست آورده باشد. نظام معرفتی دین، دارای منش‌هایی است و باید منش شارع را در جعل گزاره‌های دینی به دست آورد. منش شارع از مبانی مهم در استنباط حکم و نیز اجتهاد در تمامی حوزه‌های دین است و مبنای شناخت دین قرار می‌گیرد.

عملیات فهم دین، تابع حقیقتی به نام شخصیت وجودی، هویت و منش دین است و طلبه در صورتی می‌تواند ذهن و قلب خود را درگیر فهم این حقیقت سازد که منش وی با منش دین هماهنگی داشته باشد؛ زیرا اجتهاد، عمل جراحی بر نفس خود است و لایه‌های باطنی آن را می‌شکافد و اگر این مهم رعایت نشود، ممکن است ورود به حوزه‌ی

تخصصی عملیاتِ فهم دین، به درگیری با دین بینجامد؛ هرچند در حوزه‌ی سطح عمومی دین، خط قرمزی وجود ندارد و کسی از آن بازداشته نمی‌شود و دین در این لایه، پذیرای تمامی افرادی است که ذکر تهلل بر زبان آورند و به جرگه‌ی مسلمانی وارد شوند، ولی در مرتبه‌ی تخصصی فهم دین، برخی افراد منش‌هایی طبیعی دارند که آنان را از دین دور می‌دارد و حتی گاه به نزاع با دین می‌کشاند. جامعه‌ی روحانیت اگر برای چنین افرادی هزینه کند، دین‌ستیز می‌پروراند، نه مجتهدی که به فهم حقیقی دین رسیده است و با حقیقت پاک آن سازگاری دارد.

بزرگواری و دوری از حقارت‌منشی

از مهم‌ترین خصلت‌هایی که طلبه باید داشته باشد، نهاد بزرگواری بودن، کریمانه زیستن و دوری از حقارت‌منشی است. کسی که برای نمونه حقارت‌گدایی در خوی وی باشد، انسان ضعیفی است و نمی‌تواند میراث‌دار مسؤولیت سنگین انبیای الهی علیهم‌السلام و وظیفه‌ی استنباط دین و صیانت و حفظ آن را عهده‌دار شود. قرآن کریم توان مجاهدت مالی را داخل در هویت مجاهد می‌داند و می‌فرماید: ﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا﴾^۱.

کسی توان مجاهدت در راه دین را دارد که استغنای مالی داشته باشد.

احساس بی‌نیازی، به نهاد و طبیعت افراد توانمند و قوی باز می‌گردد و کسی که گدامنش باشد، باطن وی ضعیف است و عمقی ندارد و بسیار سطحی از کنار هر مسأله‌ای می‌گذرد و چنانچه میدان خون و قیام پیش آید، نخستین کسی است که می‌گریزد و پایداری برای دین و هدف والا در او نیست. فرد گدامنش، استواری و راست‌قامتی ندارد، نفاق در او فراوان است و دورویی و تملق از او جدا نمی‌شود و دور از صدق و صراحت است. کسی که منش نداشته باشد، نمی‌تواند به بینش برسد و منش‌ها همیشه بستر ساخت بینش‌هاست.

طلبه باید از افراد دارای منش متناسب، برگزیده شود و در نظام تربیتی نیز همواره کرامت و بزرگواری ببیند تا منش‌های درونی وی به صورت آزاد بارور شود.

از لوازم زیست کریمانه برای طلاب، نظام‌دادن به شهریه و تأمین آبرومند آن است. شهریه‌های اندک، در نهاد طلبه ایجاد ضعف، سستی و اُفت می‌کند و در نظام تربیتی معنوی، گاه شهریه‌ی یک ماه آن، آسیبی به روان وی می‌رساند که سال‌ها او را از مدار تربیت معنوی خارج می‌کند و قابلیت رشد را از او می‌گیرد.

شهریه نباید در سیستمی توزیع شود که بار منفی‌گذاری را با خود داشته باشد. ما در جای خود گفته‌ایم بار منفی‌گذاری از بار منفی دزدی بیش‌تر است و پوسیدگی درون را در پی دارد. گدامنش پستی، فساد، دروغ، پوسیدگی، پوکی و ضعف را همراه دارد و انسانیت انسان و کرامت

را از او می‌ستانند. فرد گدامنش نیرویی ندارد تا بتواند در جایی قابل استفاده باشد یا به مجاهدت بپردازد. اگر ده‌ها هزار فرد گدامنش در جایی جمع شوند، تنها سپاهی شکست خورده‌اند که کم‌ترین توان رزمی در آنان نیست. آنان نه بینش سالمی دارند که در جایی استواری داشته باشند و نه کنش‌های حاصل از منش آنان درستی دارد. وی نه حاضر است ریالی در راه دین هزینه کند و نه ایستادگی دارد قطره‌ی خونی از او در راه دین ریخته شود.

مالکیت شهریه، نه حق اختصاصی مصرف

وقتی وجوهات به دست اهل آن می‌رسد که شرایط دریافت آن را دارند، فردی که آن را گرفته است مالک آن می‌شود و چنین نیست که وجوهات برای اهل آن، فقط حقی اختصاصی باشد؛ بلکه کسی که شایسته و مستحق دریافت وجوهات است، می‌تواند آن را به مصرف خویش برساند و به اندازه‌ای که شایسته است از آن بهره‌برد و حتی ارث بگذارد و به‌طور کلی احکام مالکیت بر آن بار می‌شود؛ زیرا مالک آن می‌شود.

شهریه؛ دارای حیث «فی سبیل الله»، نه فقر

برخی گمان می‌کنند ارتزاق طلاب از خمس، از باب فقر است و خمس را به همین نام به طلاب می‌دهند؛ در حالی که روحانی گدا نیست و آنچه از سهم امام به طلاب داده می‌شود، از باب «فی سبیل الله» است. مصرف از باب «فی سبیل الله» صفای عالم طلبگی را می‌رساند. طلبه به تمامی

متعلق به خداوند است و در راه خداوند می‌باشد و برای خود نیست. صفا و عشقی که در کار طلبگی نهفته است از همین عنوان «فی سبیل الله» بودن اوست. طلبه برای خداست و به او منتسب است. خدایی که جز عشق و صفا از او نمی‌ریزد و نمی‌شود طلبگی را از صفا و عشق جدا کرد. ما از این صفا، در کتاب «فقه صفا و نشاط» سخن گفته‌ایم.

لزوم دوری شهریه از خست و تنگ‌نظری

حوزه باید همانند عالمان گذشته، بتواند اختراع و اکتشاف داشته باشد و با تولید دانش، پویا، رونده و سربلند باقی بماند تا طلبه مجبور نشود برای تهیه‌ی نانی، ده تخت سلیمانی را با تحقیر بپیماید و زن و فرزند خویش را با چنین نانی - که آلوده به خست است و طیب نیست - ارتزاق نماید. دادن شهریه‌ی اندک به طلاب، افزون بر معایب نحوه‌ی چنین پرداختی، آن را به خست می‌آلاید و صرف انتساب آن به امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) آن را طیب و مبارک نمی‌سازد و آن حضرت علیه السلام نیز که امام بزرگواری و کرم هستند، هیچ‌گاه راضی نمی‌شوند چنین پول خردی را به دست کسی بدهند.

به هر روی، باید پرداخت شهریه به سبک سنتی و بر روی تخت‌های پرتبختر را جرم دانست. طلبه‌های ما مظلوم‌ترین قشر هستند که برای گرفتن چند هزار تومان، باید چند هزار نفر به فیضیه بیایند و کنار چندین تخت جمع شوند. بعضی نیز وسط ماه را برای دادن چند تومان انتخاب کرده‌اند. در حال حاضر باید چنین شهریه دادنی را جرم دانست. البته،

عوارض روز قیامت و مکافات آن نیز هست. باید پرسید: چرا نظام واحد شهریه ساماندهی و مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد. هیچ کارمند و رفتگری این چنین حقوق نمی‌گیرد و همه، ماهیانه‌ی خود را از بانک و با عزت و بدون معطلی می‌گیرند، اما طلبه‌ها چندین ساعت خود را برای این کار می‌گذارند.

تخت‌هایی که هر ماه در فیضیه چیده می‌شود، در پنج روز شهریه، مزاحم طلبه‌ها و درس‌هایی که در فیضیه گفته می‌شود نیز هستند. آیا با چنین وضعیتی می‌توان طلبه‌ای را برای درس بازخواست کرد و گفت بعضی از آنان کم‌سواد هستند. طلبه‌ها خیلی مظلومند. من گاهی به حال طلبه‌ها گریه می‌کنم و می‌گویم: خدایا، ما که کاری از دستان نمی‌آید. این‌ها مظلوم‌ترین و پاک‌ترین افرادی هستند که در زیر آسمان داریم. طلبه‌های شیعی پاک‌ترین بچه‌هایی هستند که طلبه می‌شوند. آنان انس و عشقی دارند و پدر و مادرشان آن‌ها را با آرزویی به این جا فرستاده است. غربت و داغ تنهایی و هجران و غریبی را نیز باید تحمل کنند تا با نیت پاک و قدسی که دارند، خدمتی به دین نمایند، اما بعضی بعد از چند سال مأیوس می‌شوند؛ این است که یا به جنوب می‌روند و وارد ارگانی نظامی می‌شوند یا به روضه‌خوانی و منبر و اقامه‌ی نماز جماعت پناه می‌برند و بعضی نیز در فیضیه زیر آفتاب می‌نشینند.

جدایی شهریه از نظام امتحانات

میان درس و شهریه باید تفکیک قایل شد و درس را وظیفه‌ی طلبه و

شهریه را حق همسر و فرزند او دانست. نباید همسر و فرزند طلبه را برای کاستی‌های او تنبیه کرد. باید نان را با علم در هم نیامیخت و بعد از گزینش حداقلی نیروهای با استعداد و پربازده، امتحان طلبه را با شهریه هماهنگ ساخت، تا طلبه بتواند در آرامش ذهنی و فکری درس بخواند و کار علمی زیر نظر مربی کارآموده و ربّانی انجام دهد. در واقع باید از او کار علمی استادمحور خواست، نه نمره‌ی امتحان. البته چگونگی آن، نیازمند طراحی دقیق است؛ اما در این جا به صورت کلی یادآور می‌شویم که نباید میان دانش و نانِ طلبه، ارتباطی قایل شد. مهم آن است که در قدم نخست، جذب طلاب سامان بگیرد.

هم‌اینک شهریه‌ی طلاب - که حق زن و فرزند آنان است - به «امتحان» گره خورده است؛ آن هم امتحاناتی شفاهی که هیچ معیار و ملاک درستی برای آن نمی‌باشد و به دست افرادی صورت می‌گیرد که با بهترین امکانات، زندگی می‌گذرانند و نمی‌توانند درد طلبه‌ای را که شهریه‌ی وی قطع می‌شود و پناهی دیگر ندارد، درک نمایند و نیز چه بسا خود نتوانند کتابی را که امتحان می‌گیرند به درستی درک نمایند و برخی از آنها به سبب ضعف ناشی از پیری و کهولت سنی که دارند، به فهم کلام طلاب نوگرای امروزی نیز نمی‌رسند. این امتحانات، جز آن‌که مانعی برای رشد و ترقی طلاب است، اثر دیگری ندارد و چه بسیار می‌شود که طلبه‌ای که سر و زبانی دارد، اما سواد چندانی ندارد، از آزمون‌های آنان موفق بیرون می‌آید و طلبه‌ای خوش استعداد که شبانه‌روز خود را وقف تحصیل نموده

است، نمی‌تواند باب میل مُمتحنان سخن گوید و نمره‌ی لازم را از آنان بگیرد. ما امتحانات شفاهی حوزه را به همین سبب که نان همسر و فرزند طلاب را قطع می‌نماید و نیز ملاک درستی برای سنجش سواد طلاب ندارد، شرعی نمی‌دانیم. امتحان لازم است، ولی باید از بالا و از صاحبان ادعا باشد، نه از پایین و طلبه‌های ضعیف که شهریه‌ی آنان به اندک بهانه‌ای قطع می‌شود. در واقع این کار ضعیف‌گشی است. برای تحصیل طلبه و پای‌بندی وی به درس و کسب علم، باید راهی دیگر - طریق استادمحوری - را برگزید، نه آن‌که از اهرم فشار به همسر و فرزند او استفاده نمود.

شهریه‌ی طلبه به هیچ وجه نباید با میزان درس و دانش وی گره بخورد؛ بلکه حوزه‌ها باید حداقل امکانات را برای هر طلبه تأمین نمایند و از او درس بخواهند. حوزه باید محققان خود را منهای پول و امور مادی تربیت نماید و شهریه و پول را به هیچ وجه نباید برای آنان و برای درس، اصالت دهد؛ زیرا پول در هر موردی وارد شود، فسادآفرین می‌گردد. هم‌چنین طلبه باید چنان بلندنظر باشد که هیچ‌گاه نگاه به دست دیگران نداشته باشد؛ به‌گونه‌ای که اگر کسی بخواهد دست در جیب خود نماید، وی پندارد که می‌خواهد به او پولی دهد. تحقیق و تدریس نباید با نان و پول گره بخورد و لازم و ملزوم یک‌دیگر دانسته شود. در این صورت است که عالمان دینی شب و روز برای تولید علم زحمت خواهند کشید، نه برای به دست آوردن شهریه و پولی که برای تحقیق یا تدریس به آنان داده می‌شود.

آقایی شهریه می‌داد و شرط گرفتن آن را این گذاشته بود که طلبه‌ها مکاسب خوانده باشند. روزی یکی از طلاب از من پرسید: حاج آقا، جایز است من از او شهریه بگیرم؛ چرا که نیاز دارم، اما مکاسب را تمام نکرده‌ام. به او گفتم هیچ اشکالی ندارد؛ چرا که خود او مکاسب را نمی‌داند و ید ندارد تا بتواند چنین شرط‌هایی بگذارد. این شهریه حق زن و فرزند تو می‌باشد.

ساماندهی نظام آموزشی با سیستم استادمحوری

درست است یکی از معضلات حوزویان، «بی‌نظمی» است، اما آن را باید به‌گونه‌ای دیگر - از طریق استادمحوری و انس استاد با شاگرد - حل نمود و بی‌نظمی و حاضر نشدن در سرکلاس یا بیکاری را نباید با قطع شهریه پیوند داد و آن را عاملی برای نظم دادن به طلاب دانست. طلبه اگر یاری و حمایت شود، به نیکی می‌داند حتی نفس‌های او به وی تعلق ندارد و اگر چنین فرهنگی بر طلاب حاکم شود، آنان هیچ‌گاه خود را به بیکاری، تنبلی و پرخواهی یا استراحت و تفریح افراطی و وقت‌کشی و نیز گعده‌گیری‌های نابه‌جا نمی‌آلایند و طلبگی را از بیکاری دور می‌دارند و هر طلبه از آن جهت که خود را سرباز امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و در اختیار آن حضرت علیه السلام می‌داند، از این امور روی‌گردان می‌شود و چون امکانات مادی وی نیز در حد معقول و به میزان مورد نیاز تأمین است، بهانه‌ای برای دست کشیدن از تلاش و مجاهدت علمی خود نمی‌یابد و کسی که خود را شایسته‌ی این مقام نمی‌بیند، خود از آن انصراف می‌دهد.

البته حوزه‌ها باید گزینش خود را نیز سامان دهند و از پذیرش‌های حداکثری فعلی، به گزینش حداقلی روی آورند و بر علم و تقوا بیش‌ترین تأکید را داشته باشند، تا مذهب شیعی بتواند بیش از پیش، خود را در جهان بنمایاند و راه حق را برای حقیقت‌گرایان عالم، روشن و هموار سازد؛ ان شاء الله.

ازدواج و حمایت معنوی از طلاب

متأسفانه هم‌اینک طلاب علوم دینی در بحث ازدواج، با مشکلات فراوانی مواجه هستند و افزون بر این‌که نمی‌توانند همسری مناسب و در خور، اختیار نمایند، در تأمین هزینه‌های آن نیز مشکل دارند و در این میان، حتی از حمایت‌های معنوی متولیان حوزه نیز برخوردار نمی‌باشند. این در حالی است که بزرگان حوزه باید خود را پدر معنوی طلاب بدانند و آنان را در امر اختیار همسر - دست‌کم از لحاظ روحی و روانی - حمایت نمایند تا طلبه‌ها با پشتوانه‌ی حمایت‌های معنوی آنان بتوانند به خواستگاری روند و در این رابطه، چنین پشت‌گرمی‌ای را داشته باشند. امروزه دولت به امور دانشجویان رسیدگی می‌کند و برای هزاران نفر از آنان جشن ازدواج مشترک می‌گیرد و جهیزیه و هزینه‌ی جشن آنان را متقبل می‌شود. آیا طلاب نباید چنین بهره‌هایی داشته باشند و آیا طلاب و جوانانی که برای تحصیل علم دینی مهاجرت کرده‌اند، نباید دستگیری داشته باشند و کسی آنان را سرپرستی نماید؟

ما این موضوع مهم و چند و چون آن را در این کتاب - که بر آن است تا

از اقتصاد و شهریه سخن بگویند و نه از مشکلات عمده‌ی طلاب - باز نمی‌کنیم و آن را به کتابی دیگر وا می‌نهم. ان شاء الله.

دوری از ازدواج موقت

وارثان انبیا از کارهای دنیایی و مادی به‌دورند و کارهای پلید انجام نمی‌دهند. برای عالمان، که مدعی وراثت انبیا هستند، بسیار بد است که خود را به امور ویژه‌ی دنیاییان - مانند قلیان، سیگار، منقل، بافور یا تعدد همسر آلوده - سازند؛ به‌ویژه ازدواج موقت که ما آن را برای روحانیان در زمان حاضر، جایز نمی‌دانیم. درست است زمانی چند همسری یا ازدواج موقت رسم بود و مردم به آن رغبت داشتند، ولی امروزه برای جامعه تبدیل به معضل شده است و تا مشخص نگردد که در این نظریه چه راهی را باید در پیش گرفت، اقدام عملی برای این کار، خطرآفرین است و حتی اگر در این زمینه به نتیجه‌ای نیز دست یافته شود، نباید افراد متشخص جامعه - مانند عالمان دینی - را برای نهادینه کردن این فرهنگ، پیش‌قدم نمود.

تهیه‌ی مسکن طلاب

یکی از عمده‌ترین مشکلات طلاب، تهیه‌ی مسکن است. هم‌اینک این مشکل به صورت فراگیر در جامعه وجود دارد و حتی بعضی از مدارس (البته هم‌اکنون که این کتاب به نگارش در می‌آید) به صورت سه شیفت دانش‌آموز دارد. با این وجود بودجه‌هایی که از راه خمس و زکات و دیگر وجوهات شرعی به دست می‌آید، گاه در ساخت ساختمان‌های مجلل

مدارس علمیه و مؤسساتی بی‌شمار هزینه می‌شود که باید با وجود مشکلات طلاب و راه استفاده‌ی بهینه آن، جواز آن را مورد پرسش قرار داد.

در بحث مسکن طلاب، چندین مجتهد، مجتمعهایی را به نام خود ساخته‌اند. بدیهی است نام آنان به یادگار بر این مجتمعه‌های مسکونی می‌ماند؛ اما در این میان، واحدهای این مجتمعه‌ها به چه کسانی می‌رسد؟ آیا سیستمی هست تا آن را به دست طلاب متعهد - که تنها به درس و بحث و تحقیق و تدریس می‌پردازند و راه درآمدی غیر از شهریه ندارند - برساند یا نه، بیش‌تر واحدهای آن در دست طبقه‌ی آخوندها قرار دارد و تنها بخش محدودی از آن، به طلاب عادی می‌رسد؟ آیا با نبود سیستم، چنین نیست که هر کسی نزدیک‌تر باشد، می‌تواند بیش‌ترین امکانات آن مجموعه را جذب کند؛ آن هم به عناوین مختلف، از جمله نیاز خودم، نیاز فرزندم و گاه نیاز عالم که لابد باید بهترین خانه و خودرو را داشته باشد. گاه دیده می‌شود برخی خانه‌ی شخصی خود را به رهن می‌گذارند و مستأجر می‌شوند و به محض تحویل واحدی در یکی از این مجتمعه‌ها، صاحب وسیله‌ی نقلیه می‌شوند که متأسفانه این‌گونه کارها، در مجموعه‌ی آخوندها اتفاق می‌افتد و از طرفندهای این طبقه‌ی متمایز، اما محدود است.

مسلم است که حوزویان نیازمند به مسکن را می‌توان با طرحی ساده، خانه‌دار نمود. هم‌اینک زمین‌های بسیاری در شهرک مهدیه قرار دارد که

می‌شود با واگذاری آن به طلاب نیازمند و صاحب شرایط - که به تحصیل می‌پردازند و راه درآمدی غیر از شهریه ندارند و در ارگان و مؤسسه‌ای نیستند و نیز پرداخت وام‌هایی که قسط کمی دارد و هم‌چنین با قرار دادن مصالح در اختیار آنان - از آنان خواست برای خود به مرور زمان، آپارتمانی کوچک را فراهم آورند. البته، طرح ساخت آپارتمان‌هایی که در شهرک پردیسان قرار دارد، با شهریه‌ی طلبگی سازگار نیست و با این‌که در استفاده‌ی بهینه از زمین، مفید است، اما با توجه به آن‌که با قدرت خرید طلبه‌ای که درآمدی غیر از شهریه ندارد منطبق نیست، مفید نمی‌باشد و آنان که اهل علم و تحصیل هستند، توان خرید آن را ندارند. با اجرای این طرح، راه نفوذ آخوندهایی که در پی درآمد و سود هستند و در این موارد طمع دارند نیز بسته می‌شود و طلبه‌های نیازمند نیز می‌توانند صاحب ساختمانی ساده و در صورت علاقه، همراه با حیاطی کوچک شوند.

ضرورت تدوین نظام‌نامه‌ی روحانیت شیعه

آن‌چه جای آن در جامعه‌ی روحانیت شیعه خالی است، مرامنامه یا قانون مدوونی است که مسیر این جامعه را گام به گام و به صورت موردی و جزئی مشخص کرده باشد؛ به‌گونه‌ای که تمامی اعضای این جامعه، حال و چشم‌انداز آینده‌ی خود را از آن به دست آورند و در تمام سال‌هایی که به این جامعه تعلق دارند، به آن التزام عملی داشته باشند و تخطی از آن را جرم و مستحق بازخواست و تنبیه از ناحیه‌ی مرکز متولی بدانند و طلاب ورودی نیز پیش از هر التزام دیگری، به آن تعهد دهند و بر آن قسم یاد کنند.

نظام روحانیت بیش از هر چیز، لازم است مرامنامه‌ی روحانیت را - که به مثابه‌ی قانون اساسی روحانیت شیعه در جهان است - تدوین کند و این قانون را تنها با نگاه خاص به جامعه‌ی ایران نیاورد. جهان شیعه، محدود به ایران نیست و این قانون باید برای سیستم علمی و عملیاتی روحانیت شیعه نوشته شود، نه روحانیت ایران؛ قانونی که بر پایه‌ی آن بتوان در تمامی کشورهای جهان مرکز علمی داشت و طلاب مستعد و دارای شرایط هر منطقه را بر اساس ساختار بومی آن‌ها و به شیوه‌های علمی تربیت کرد، نه به ذوق و سلیقه‌ی مدیران.

حوزه، نیازمند تدوین نظام‌نامه برای تولیت فرهنگ تشیع است؛ نظام‌نامه‌ای که از قانون اساسی بالاتر است؛ چرا که قانون اساسی تنها برای یک کشور است، اما حوزه‌ها باید قوانین و اصول مدیریت خود را - که مدیریت فرهنگ شیعی است - پی‌ریزی نمایند و برای فرهنگ شیعی که ریشه در عصمت دارد، نظام‌نامه بنویسد؛ نظام‌نامه‌ای مبتنی بر فرهنگی تاریخی که تنها هزار و چهارصد سال از آن گذشته است. این نظام‌نامه باید تا هزاران سال دیگر جامعه‌ی روحانیت و فرهنگ تشیع را صیانت کند. بنابراین، تدوین نظام علمی و فرهنگی حوزه‌ها، امری بسیار سخت‌تر از تدوین قانون اساسی برای یک کشور است و لازم است هزینه‌های آن را هرچه باشد، پرداخت؛ زیرا این موضوع بسیار حایز اهمیت است.

تنظیم اساس‌نامه برای حوزه بسیار متفاوت از نوشتن اساس‌نامه برای یک مدرسه یا مؤسسه‌ی علمی است. به‌طور کلی، این کار باید در تمام

زمینه‌ها انجام شود و هر کس هر چه می‌خواهد و هر چه برای گفتن دارد، بگوید. در تدوین قانون اساسی حوزه‌ها، باید نظریه‌پردازی عام شود و سپس بر آن استجماع گردد. هرگونه تلاشی برای اصلاح حوزه‌ها و تحول در آن، بدون در دست داشتن این اساس‌نامه، عقیم و گاه خطرآفرین خواهد بود و تلاش‌های درست نیز از شکل، صورت، ظاهر و ساختار فراتر نمی‌رود.

لازم است در زمینه‌ی تدوین نقشه‌ی جامع و قانون اساسی حوزه‌های علمی، نظریات تمامی عالمان موجود و نظریه‌پردازان حوزه‌های مرتبط، گردآوری و سپس به بررسی نقاط قوت و ضعف هر یک از دیدگاه‌ها پرداخته شود و در برنامه‌ریزی و سیاست‌پردازی و مدیریت حوزه‌های علمیه، از جزیی‌نگری به کلان‌نگری حرکت شود. نخست باید بر اساس دیدگاه‌های مطرح شده، بر امور اجماعی میان عالمان دینی تأکید شود و سپس به اموری پرداخته شود که در آن اختلاف است و از این جا نقطه‌ی شروع نگارش قانونی اساسی و اجماعی برای حوزه‌های علمیه کلید بخورد. سپس این قانون به دست تمامی عالمان شناخته شده داده شود و هر کس افزونی بر آن دارد، دیدگاه خود را طرح کند و اگر به جایی از آن نیز نقدی دارد، آن را مطرح نماید و بر اساس آن، به حل و فصل اصول و قوانین آن پرداخته شود تا کار از کارشناسی و خبرویت لازم بهره‌مند گردد. هدف از تهیه‌ی این قانون مدوّن و اجماعی، باید اصلاح ساختار حوزه و نظام‌مند نمودن تمامی فعالیت‌های آن به‌ویژه در مسیر تولید علم دینی و اجتهاد باشد.

در نقل دیدگاه‌ها نیز، هم شخصیت‌های حوزوی اهمیت دارند و هم دیدگاه‌های آنان. باید از تمامی شخصیت‌ها و نظریه‌پردازان، در تمامی حوزه‌های مرتبط نظر خواهی شود، نه آن‌که به صورت گزینشی، تنها دیدگاه برخی عالمان لحاظ گردد.

این قانون نباید محلی و وابسته به بعضی از افراد خاص یا دولتی باشد؛ بلکه باید قانونی تبادل آرای، منطقی، علمی و نیز اجماعی و مطابق با استانداردهای مراکز علمی دنیا باشد؛ به صورتی که اگر به دیگر مراکز علمی عرضه شد، این نکته را بیابند که حوزه‌های شیعی دارای نظامی آموزشی، علمی و فرهنگی است.

این قانون باید اجماعی باشد تا هیچ متنفدی نتواند بر آن حاشیه زند و از اجرایی شدن آن شانه خالی کند. اگر «نظام آموزشی» در پرتو قانون اساسی حوزه شکل بگیرد، ریشه‌ی معضلات حوزه خشک می‌گردد و از اختلافات دوری می‌شود.

گام نخست برای نظام‌مند کردن حوزه‌ها، تدوین مرامنامه‌ی جامع و نقشه‌ی راه است؛ به گونه‌ای که گفته شود قانون اساسی حوزه‌های شیعی چنین است. این قانون، هم اصول مسایل را می‌گوید و هم بسیاری از بندها و فروع‌ات مطرح در دانش‌های معقول و منقول و تمامی عناوین حوزوی را به دقت تعریف می‌کند تا هر حوزوی، وظیفه و حیطة‌ی کاری خود را با مرزهای دقیق آن بداند.

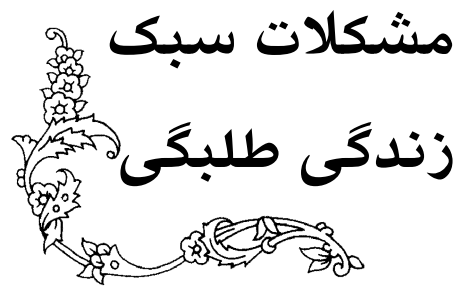
همان‌طور که برای تدوین‌کنندگان قانون اساسی جمهوری اسلامی

ایران نوع حکومت بسیار مهم بوده است که قانون اساسی را با آن شروع می‌کنند که همان حکومت اسلامی است؛ زیرا این قانون به دست برخی از فقیهان حوزه‌ی علمیه با نظرگاه خاصی که آنان به اداره‌ی جامعه داشتند، نوشته شده است و آنان نگرش مدیریت فقهی را به تمامی اصول آن تسری داده‌اند و نیز همان‌طور که قانون اساسی زمان مشروطیت با مجلس شورای ملی شروع شده است که آن را به دستور «معدلت‌بنیان پادشاهی» می‌داند؛ زیرا در آن زمان، می‌اندیشیدند تشکیل مجلس ملی، حقوق سیاسی آنان را تأمین خواهد کرد و مشکل اصلی مملکت را نبود مجلس می‌دانستند و یا همان‌طور که قانون اساسی ایتالیا، نخستین اصل خود را مبتنی بر کار می‌سازد، مرامنامه‌ی حوزه‌ها نیز ستون اصلی ساختار جدید حوزه‌ها و اسطقس و جوهر آن را باید تبارشناسی جامعه‌ی روحانیت قرار دهد؛ زیرا هدف از تدوین قانون اساسی حوزه، تربیت نیروهایی است که همانند پیامبران الهی علیهم‌السلام تولید علم دینی و عمل الهی داشته باشند. قانون اساسی حوزه باید این هدف را دنبال کند که طلبه‌ها را به انبیا و اولیای خدا شبیه نماید و نیروهایی علمی و جراح را که دلسوز مردم و پناهگاه آنان باشند، تربیت کند؛ نیروهایی که خود سرشار از صداقت و صفا باشند و صمیمیت و عشق را در میان مردم رواج دهند.



بخش سوم:

مشکلات سبک
زندگی طلبگی



معیشت طلبگی

عالمان دینی، وارث انبیا هستند؛ بر این اساس، مسؤولیت سنگینی دارند و خیلی از شؤون را باید رعایت نمایند. طلبه از تبار پیامبران الهی علیهم‌السلام و از عالم صفا و روشنائی است. از این رو، طلبه و عالم دینی در عین حال که ظاهری ساده دارد، آراسته است و سادگی وی به آراستگی او آسیب نمی‌رساند.

عالم باید خود را آراسته کند و در لباسی زیبا و تمیز به خیابان آید. مردم ما به عالمان دینی بسیار حساس هستند. برای نمونه، اگر اثر قطره‌ای روغن روی پیراهن عالمی باشد و بخواهد سخنرانی کند، بهترین سخن‌ها و بالاترین واژه‌ها و الفاظ و حتی وحی مُنزل وی با مشاهده‌ی آن لکه‌ی روغنِ خوراک، اثر نمی‌کند.

دوری از شکسته‌نفسی و استکبار نفس

طلبه نه باید شکسته‌نفسی داشته باشد و نه باید به تکبر و استکبار نفس آلوده گردد که هر دو، آسیب و بلاست و برای صاحب آن مشکل‌ساز است. حد وسط، تعادل است که انسان باید جای‌گاه خود را خوب درک کند و آن را بدون هیچ مبالغه یا ضعفی، به‌خوبی بیان کند.

زندگی طلبه همانند زندگی فقیران و پیامبران الهی، ساده است و طلبه به حداقل نیازها بسنده می‌نماید و در پی تکاثر و تفاخر نمی‌باشد و امور رفاهی امروزی - که لازمه‌ی توسعه‌ی صنعت و فن‌آوری است - او را آلوده نمی‌سازد. برای نمونه، درست است که امروزه تلفن همراه وسیله‌ای لازم شده است، اما نباید چنین باشد که گران‌قیمت‌ترین موبایل‌ها در دست طلاب باشد و نیز باید در مکالمه با آن و استفاده‌های دیگر، به حد ضرورت بسنده نمود. عالم دینی پیش از استفاده از هر فن‌آوری متناسب با زنی طلبگی، باید اخلاق استفاده از آن را بداند.

در این رابطه، شایسته است به خاطره‌ای اشاره کنیم: یکی از افسران رژیم طاغوت در ابتدای انقلاب به من گفت: «امام علیه السلام که حتی دیروز خودرویی نداشت سوار شود، هم‌اکنون (دوازدهم بهمن ۵۷) برای آمدن به بهشت زهرا هلی‌کوپتر سوار می‌شود.» به او گفتم: «امام فئودال و پول‌داری بود که برای مردم، خدای تعالی را با مردم هم‌سطح کرده بود. او خداگونه عرشیان را به زمین آورده بود و سوار شدن بر بالگردی، برای ایشان اندک می‌نمود.»

دردها و کاستی‌های طبیعی زندگی

عالمان دینی و طلاب نباید انتظار داشته باشند دنیا و امور رفاهی آنان، از هر جهت تکمیل باشد و هیچ‌گونه نقص و کاستی در دنیای آنان نباشد؛ چرا که طبیعت ناسوت، آن است که همواره خللی در یکی از شؤون زندگی وارد آورد و کاستی و نقص، لازمه‌ی آن است و امتحان و آزمون الهی، این نقص‌ها را می‌طلبد.

هر انسانی برای رشد و تعالی خود باید درد ببیند و درد بکشد؛ چرا که همواره انسان‌های بزرگ، با دردهای بسیار بزرگ قرین بوده‌اند. در این جا شایسته است در این رابطه کمی بیش‌تر سخن بگوییم و این نکته را یادآور شویم: کسانی که حوادث پرعمق و ژرفی به خود می‌بینند، خوب می‌توانند خود را اندازه‌گیری کنند و نفس خویش را بشناسند؛ چرا که در حال آرامش و سکون، هر پیری شیر و هر کوری، بصیر است؛ ولی به روزِ مشکل است که کم‌تر عاقلی راه به جایی می‌برد و کم‌تر توانایی، خود را نگاه می‌دارد. در کشاکش مشکلات، کم‌تر کسی را یارای آن است که راه به ساحلی برد.

زمین‌گیر شدن در مشکلات کمی طلبگی

مشکلات کمی و کیفی، در زندگی افراد مختلف، اثرات گوناگونی می‌گذارد. مشکلات کمی، به مشکلات دست و پاگیر و وقت‌کش و بی‌اهمیت گفته می‌شود. در برابر آن، مشکلات کیفی وجود دارد، که با آن‌که عظیم و سهمگین می‌باشد، دست و پاگیر نیست و خود را برای دیگران نمی‌نمایاند و تنها کسی را که گرفتار آن است، در خود غرق می‌نماید.

مشکلات کیفی، چنان سهمگین‌اند که افرادی را که کم‌ترین ضعفی دارند، از خود بی‌خود می‌سازد و آنان را نابود می‌نماید و افراد ضعیف در مقابل چنین مشکلاتی، خود را می‌بازند و متلاشی می‌گردند و تنها افراد قوی هستند که قدرت دوام و مقاومت در برابر آن را دارند. برعکس افراد

ضعیف، افراد توانمند در مقابل مشکلات کمی دچار مشکل می‌شوند و از وقت‌کشی‌هایی که برای آنان پیش می‌آید، رنج می‌برند و با آن‌که اصل مشکل ناچیز است، در افراد قوی، اثر عکس دارد و آنان را به راحتی خوار می‌سازد.

برای مشکلات کمی و کیفی، می‌توان مثال‌هایی آورد تا بحث خود را نشان دهد و منظور ما روشن گردد و نیز با آن، افراد قوی را از ضعیف بازشناخت.

اگر فردی قوی و مردی توانا و عارف به‌حقی را در مقابل مشکلات کیفی قرار دهند و او را به قتل، زندان، شکنجه، تصاحب اموال و بیرون کردن از وطن تهدید کنند، با آن‌که هر یک از این امور، به تنهایی ممکن است هستی فردی را بر باد دهد، وی خود را نمی‌بازد و تعادل خود را حفظ می‌کند و خویش را با تمامی این مشکلات هماهنگ می‌سازد و به کار خود ادامه می‌دهد؛ در حالی که افراد ضعیف و بی‌ایمان با شنیدن چنین تهدیداتی، خود را از دست می‌دهند و در مواردی ممکن است متلاشی شوند و خود پیش از اجرای تهدید، نابود سازند و بعد از شنیدن تهدید، دیگر ادامه‌ی متعادل زندگی برای آن‌ها آسان نیست. افراد قوی و با ایمان، در مقابل چنین مشکلاتی، خود را پیدا می‌کنند و با عزت، مشکلات را پی‌گیری می‌کنند و هرگز تزلزل در خود راه نمی‌دهند و از توان موجود در خود، در جهت رفع مشکل یا تحمل آن، کمال استفاده را می‌برند و در برابر مشکلات، احساس ناتوانی نمی‌نمایند؛ بلکه

ناخالصی‌های خود را در کوره‌ی مشکلات ذوب می‌سازند و خود را صاف می‌نمایند و با دلی آرام و سرمست، آینده را استقبال می‌کنند.

این برخلاف مشکلات کمی است که افراد توانمند و اولیای خدا را زمین‌گیر می‌سازد. این مشکلات وقت‌کش است که آن‌ها را درگیر ضایعات می‌سازد. برخی از مشکلات کمی عبارتند از: درگیری با نادانی‌های افراد جامعه و یا سنت‌های غلط عمومی و یا نامالایمات داخلی در میان فامیل، اقوام، زن، فرزند و دیگر امور جانبی هم‌جوار.

جنگیدن با دشمن در میدان مبارزه یا سیاست یا راه‌یابی علمی و تحقیقات فنی در راستای اندیشه‌های فکری و عملی، هرگز نمی‌تواند اولیای خدا و عالمان و عارفان به‌حق را به زانو در آورد. در حالی که بسیاری از امور کمی - مانند فقر، کثرت معیشت، اولاد و ناهماهنگی‌های داخلی - آن‌ها را زمین‌گیر می‌سازد.

جهل جهان و نارسایی‌های مادی و نامالایمات عمومی و خصوصی زندگی بسیاری از رجال علمی بوده است که امروز، حوزه‌ها را ضعیف ساخته است. بر این اساس است که می‌گوییم مشکلات کیفی، نیازمند قدرت است و مشکلات کمی، محتاج فرصت. این مشکلات کمی است که می‌تواند جوامع علمی را تضعیف کند. هم‌چنین عدم مسؤولیت‌پذیری مراکز و اشخاص مسؤول، توان پیشرفت را از اهل کار و راه می‌گیرد، به خصوص در زمان ما که با زمان‌های گذشته، تفاوت ماهوی دارد و برداشت عمومی و نوع زندگی، به کلی متفاوت گردیده است؛ به طوری که به هیچ وجه، زمان حاضر قابل مقایسه با گذشته نیست.

تفاوت سبک زندگی امروزی با گذشتگان

در گذشته، مردم و به‌ویژه عالمان دینی با قناعت و محدودیت تمام، راه سلوک و تعالی و قرب به خداوند را ادامه می‌دادند؛ در حالی که امروزه محقق کردن چنین نوعی از زندگی، بر فراز کوه‌ها نیز میسر نیست و معنای زندگی به‌گونه‌ای گردیده است که چیزی جز گستردگی در بر ندارد و با نارسایی‌های عمومی و خصوصی در این جهات، اختلاف کلی و جزئی پیش می‌آید؛ هرچند می‌توان گفت آفات علم در گذشته با امروز متفاوت است. در گذشته، عالم برای سفر به سوی مراکز علمی، عالمان دینی و اساتید، مشکل داشت و گاه در راه می‌ماند و گاه به مقصد نمی‌رسید و گاه مرگ و میر بسیار، بیماری، کمبود بهداشت و طبیب، او را درگیر تلفات می‌ساخت. امروزه از این‌گونه مشکلات در جامعه‌ی ما کم‌تر به چشم می‌خورد و مشکلات دیگری جایگزین آن گردیده است. امروزه عافیت‌طلبی‌ها، رفاه‌طلبی‌ها و امکانات گسترده‌ی قهری که گریز از آن غیر ممکن یا نامعقول به‌نظر می‌رسد، افراد را در راه می‌گذارد؛ بدون آن‌که راهی برای ماندن وجود داشته باشد.

امروزه این نوع از زندگی، جوامع علمی و حوزه‌های دینی را چنان دچار اضطراب نموده است که دیگر داعیه و انگیزه‌ای برای کوشش در راه‌یابی به علم باقی نمانده و اشتغالات گوناگون و اغراض نوظهور، مجال پیشرفت کمالات معنوی را محدود یا مسدود ساخته است؛ تا جایی که بسیاری از علوم و پاره‌ای از ثمرات گذشتگان علمی را به فراموشی سپرده

است و از آن علوم و از آن عالمان، نه خبری و نه اثری باقی مانده است؛ تا جایی که می‌توان گفت در علوم عادی نیز این مشکلات دیده می‌شود و علوم عادی و عمومی نیز از رشد و پیشرفت بازمانده و درگیر رکود شده است.

در گذشته، راهی برای وصول به محضر عالم، از شهری به شهری نبود و امروزه عالمی دیده نمی‌شود تا طالبی بیابد؛ وگرنه راه باز است و از هر نقطه به نقطه‌ی دیگر با آسان‌ترین امکانات می‌توان طی راه نمود. دیروز، طریق ناامن بود و امروز مقصودی وجود ندارد و عالمی در کار نیست. در گذشته می‌شد که در گوشه‌ی ده و روستایی، طالبی سیراب گردد و نزد اهل فن، مدارج علمی بالایی را طی کند؛ در حالی که امروزه حتی در مهم‌ترین مراکز علمی نیز نمی‌توان طالبی را به جایی رسانید؛ البته اگر طالبی وجود داشته باشد؛ وگرنه «ضَعْف الطالب و المطلوب»، وصف هر دوی آنان است.

امروزه که مراکز علمی دنیا در علوم تجربی به طور جدی پیشرفت کرده و راه‌های فراوانی را فراروی بشر گشوده است، اما مراکز علمی ما درگیر رکود و عقب‌گرد گردیده و نقش مؤثری در بازیابی امور علمی ندارد؛ به‌گونه‌ای که اگر از عالمی در یکی از مراکز علمی تجلیل شود، موجب شگفتی همگان خواهد بود؛ چرا که دنیای علمی، دانش‌های حوزوی را علم نمی‌داند و داده‌های انسانی را اضطراب و پوچی می‌شمرد. امروزه عالمان دینی باید در حوزه‌ها علم، تحقیق، رشد و پویایی را بالا برند و دنیا

را از خواب غفلت و جهل بیدار نمایند؛ دنیایی که چنان دچار خواب عمیقی گردیده است که بیدار نمودن آن آسان نمی‌نماید. حوزه‌های ما در حال حاضر، گذشته از آن‌که پویایی ندارد و از هرگونه رشد کیفی بی‌بهره است، رشد عالمان سابق - مانند شیخ بهایی رحمته‌الله علیه که جامع علوم معقول، منقول و تجربی بودند - را نیز در خود نمی‌یابد و نمی‌تواند از تحقیقات آنان بهره برد و آن را کاربردی سازد. باید در هر عصری علمای حوزه، تولید و تحقیق مناسب و درخور آن دوره را داشته باشند و نتایج علمی خود را به جامعه و به جهان ارایه دهند و همواره مکانت و برتری علمی خود را بر دیگر مراکز و دانشمندان حفظ نمایند و کارهای ناتمام عالمان پیشین را به سامان رسانند و پیرایه‌های موجود را در میان کتاب‌ها و ناپختگی‌های گذشتگان را - که بسیاری از آن‌ها مشکلات زمانی آن روزها بوده است - برطرف نمایند و راه علم را باز نگاه‌دارند و حق علم را ادا کنند و همواره در زمینه‌ی تولید دانش، نوآوری داشته باشند؛ نه آن‌که با یک پس‌داوری سطحی، خود را به عناوین علمی گذشتگان سرگرم سازند و علم را با عاقبت‌طلبی، ریا و خودخواهی اشتباه بگیرند و دین و علم را وسیله‌ای برای کاسبی قرار دهند و بیش از هر چیز، دچار دنیا و جمع‌ظواهر آن گردند. چنین وضعیت نامطلوبی، سبب می‌شود حوزه‌های علمی از رده‌ی علمی خارج گردد و دنیا دیگر حوزه‌ها را به عنوان مرکزی علمی نشناسد و عالمان دینی را تنها مظهري از تحجر و ارتجاع بداند و این‌که آن‌ها خود را وارث علوم انبیا می‌دانند - بدون آن‌که نقشی در راه پیشبرد علم داشته باشند -

اسمی بدون رسم و عنوانی، بدون معنون است. همان‌طور که ما بعضی از حوزه‌های علمی کشورهای اسلامی را به این حالت می‌شناسیم و همین برداشت را نسبت به آن‌ها داریم که در این حوزه‌ها علم و روحانیت، چیزی جز سر و صدا و سخن نبوده و خالی از هر نوع کوشش و تحقیق و نوآوری می‌باشد؛ هرچند حوزه‌های بزرگ هم چندان نوآوری ندارند و تنها بقایای گذشتگان را هموار می‌کنند.

نخبه‌کشی عالم‌نمایان موج‌سوار

البته چنین نیست که حوزه‌های علمی از عالمان بزرگ و برجسته خالی شده باشد؛ اما فضای حوزه‌ها به‌گونه‌ای است که نخبه‌کشی و به حاشیه راندن و منزوی ساختن نخبگان خود را در پی دارد و علمای بزرگ در میان عالمان عادی گم می‌شوند و راهی برای ارایه‌ی پژوهش‌ها و تحقیق‌های خود ندارند یا بازوی اجرایی و قدرتی برای عرضه‌ی آن نمی‌یابند.

علمای حقیقی حوزه که دانش‌های بسیاری را در خود گرد آورده‌اند و دانش‌های کسبی و موهوبی و اعطایی از ناحیه‌ی خداوند متعال را با هم دارند، با تمامی عظمت و بزرگی و با تمامی اندیشه‌های بلند، سترگ و پیچیده‌ای که دارند، از جایگاه اجتماعی و فعالیت‌های مردمی به‌دور می‌مانند و تعداد اندکی از آن‌ها در جهات عمومی، به موفقیت‌هایی دست می‌یابند و برخی از رشته‌های علمی خود را عرضه می‌دارند؛ وگرنه آنان در تمامی جهات - حتی در جهات ضروری زندگی خود - به سبب فشارهایی که بر آنان وارد می‌شود، تضعیف می‌گردند و به حاشیه رانده می‌شوند.

در برابر این گروه اقلی، دسته‌ای از آخوندها هستند که ظواهر علما را بر خود می‌بندند و در حقیقت، عالم‌نما هستند و هیچ زمینه‌ی علمی و تعهد عملی در آنان نیست. آنان بر اثر زرنگی، سالوس و خدعه، تمامی موقعیت‌های مردمی و مواهب عمومی را به دست می‌گیرند و در امور زندگی، گوی سبقت را از همگان می‌ریابند؛ بدون آن‌که در جهات معنوی دستی داشته باشند و بتوانند از کسی به درستی دست‌گیری نمایند. این‌ها با ظواهر خود و به صورت تعزیه‌داری، تمامی معرکه‌های علمای حقیقی را برپا می‌کنند و با داعیه‌ی علم و عمل کذایی، میدان را از دست خوبان و اولیا می‌گیرند و فضا را برای عالمان حقیقی تنگ و ضیق می‌نمایند تا حتی نامی از آنان در میان مردم برده نشود، تا نکند بازار دنیای آنان کساد گردد و به رکود گراید و اقبال عمومی خویش را از دست بدهند.

پیدایش طبقه‌ی آخوندهای جامعه‌گرد و چیرگی آنان، حوزویان را بر دو دسته‌ی عمده ساخته است: گروهی از آنان که خوبِ خوب هستند و به سبب خوبی خود، از هر جهت و از همه جا مانده‌اند و حتی زندگی خود را نیز از دست داده‌اند. دو دیگر، گروهی که با بی‌خیالی تمام و با بی‌دردی و بی‌کاری کامل، تمامی جهات امکان را فعلیت بخشیده و راه را بر آن خوبانِ خوب، سد کرده‌اند و تمامی امکانات دنیایی را بر خود هموار نموده‌اند.

آن خوب‌های خوب، از فرط خوبی، به بدی یاد می‌شوند؛ به این معنا که ادامه‌ی زندگی و حیات را بر خود مشکل ساخته‌اند و مردم را رها کرده

و حتی خانواده‌ی آنان نیز تحمل آن همه خوبیِ آنان را ندارند و از آنها بریده‌اند. گروه دیگر که اندک‌اند، از فرط بدی، علت بریدگی همگان از خوبی و کمال شده‌اند.

خوب‌ها از خوبی زیاد، بدی می‌کنند و بدها از بدی و کثرت، به دیگران آزار می‌رسانند. گروه نخست، در راه و رسم زندگی خطا می‌کنند و گروه دوم، راه را به بازی می‌گیرند.

عالمی عارف می‌شود یا فقیهی ماهر می‌گردد یا ادیبی سستی می‌شود. با چنین امتیازی، وقتی در تمامی جهاتِ دیگر، بازی را باخته است، چگونه می‌تواند به راه خود و راه رهروان خود ادامه دهد و در راه نماند؟ گروه دوم، بدون هر امتیاز مثبتی برای جلب حقیقی افراد به خود، حقایق را در نظر ندارند و وقتی مردم با آنان آشنا شوند، از آنها بریده می‌گردند، و آنان که در نزدیک ساختن افراد به خود، ناکام هم می‌گردند، همواره سعی می‌کنند در پرده و هاله‌ای از ابهام برای مردم باقی بمانند و مردم را به درون زندگی خود راه نمی‌دهند؛ اما مردم فهیم بالاخره روزی آنان را می‌شناسند و بازی آنان با آن مردم، به پایان می‌رسد، ولی آن آخوندهای جامعه‌گرد به جایی دیگر می‌روند تا مردمی دیگر را بفریند.

یک عالم، بر اثر بی‌اعتنایی به امور زندگی و دنیا و به سبب فضای تنگی که آخوندها برای او به وجود آورده‌اند، سبب می‌شود زن، فرزند و اطرافیان وی متضرر گردند و از طریق او جدا شوند. نه فرزند او اهل علم خوبی می‌شود و نه اهل خانه‌اش از او دلِ خوشی دارند. فرزندان چنین

عالمی، با آن‌که پدر خانه را عالم خوبی می‌دانند، از او بریده می‌شوند؛ در حالی که گروه دوم، بر اثر سالوس، ریا و نمایش دادنِ کردار اهل حقیقت، باعث می‌شوند که حتی زن و فرزندشان به بی‌محتوایی آنان اعتقاد پیدا کنند و از او بریده گردند و با آن‌که از درآمدهای بادآورده‌ی او استفاده می‌کنند و به قدر توان او را می‌دوشند، ولی او را آدم خوبی نمی‌دانند و گاه می‌شود که حتی با او دشمنی می‌کنند و او را یک ضد ارزش به حساب می‌آورند.

باید برای سامان دادن به چنین معضلاتی، برای حوزه‌ها نظام مشخصی را تعریف نمود و موقعیت ارزشی هر عالمی را بر اساس استعدادهای واقعی وی (و نه نمره‌های کارنامه‌ای که آن را با مطالعه‌ی شب امتحان از بیست پربار نموده است، بدون آن‌که بتواند عبارتی از یک کتاب را به درستی فهم نماید) مشخص نمود و ضمن بهره‌گیری از افراد خوش استعداد و متعهد و باتقوا، ناخالصی گروه بی‌محتوا را نیز روشن ساخت و نظام ارزشی و سالمی را برای عالمان حوزوی ترتیب داد تا عالمان به حق، ضمن بازیابی علمی، از زندگی معتدل و مناسبی برخوردار شوند و مردم نیز به جایگاه ارزشی آن‌ها به صورت حقیقی واقف گردند و در مقابل، به سالوس‌بازی‌ها پایان بخشند. البته امکان تحقق این امر، چندان آسان نیست و همواره چنین بوده است که سالوس‌بازان، بر اهل حق چیره می‌شوند؛ همان‌گونه که امیرمؤمنان علیه السلام را با همه‌ی عظمتی که داشت، خانه‌نشین نمودند.

آسیب‌های آخوندهای عالم‌نما

متأسفانه، برخی از عالمان صوری و سنتی و برخی آخوندهای جامعه‌گرد و نیز بسیاری از دولت‌ها و حکومت‌ها، همیشه به هدف تحصیل اغراض نفسانی خود، عالمان واقعی و حقیقی را به حاشیه می‌رانده‌اند. خدا می‌داند که این گروه‌های مختلف با چنین روشی، در سایه‌ی قدرت، قلدری و زوری که داشته‌اند، چه مصیبت‌ها و چه جنایاتی را بر عالمان دینی و بر علم و حقیقت وارد کرده‌اند.

عالمان صوری که چنین سیاستی داشته‌اند، هیچ‌گاه از ارزش علمی برخوردار نبوده‌اند و تنها نان علم عالمان حقیقی را خورده‌اند. عالمان حقیقی، برای دانش، زحمت بسیار و سختی فراوان دیده‌اند؛ در حالی که همواره پُر دانش را عالمان صوری داده‌اند و عمر خود را همیشه به چپاول گذرانده‌اند و از سر و مغز آن‌ها، تنها کلاه و نمذ آنان باقی مانده است و بس. خدا می‌داند که دانشمندان حقیقی و عالمان واقعی، چه مصیبت‌هایی از این گروه‌های جاهل و زورگو کشیده‌اند و چه رنج‌هایی را متحمل شده‌اند!

حکومت‌ها، سلاطین و خلفای جور، همیشه با آب و دانه، چنین به اصطلاح عالمانی را به دور خود جمع می‌کرده‌اند و مانند ایادی درجه یک خود، از آن‌ها حمایت می‌کرده و از آنان بهره‌برداری داشته‌اند. آنان در مقابل، عالمان حقیقی و دانشمندان واقعی را سرکوب کرده و به حاشیه می‌رانده‌اند و به انزوا سوق می‌داده‌اند و یا آنان را از بین می‌برده و هرگونه

مخالفتی را با زور و تزویر و زر و زاری، خاموش می‌کردند. این‌گونه عالمان صوری را که تنها ظاهر علمایی دارند، نباید در ردیف عالمان قرار داد و عالم به حساب آورد. کسانی که درد دین و عشقی به علم و دانش دارند، باید به طور کلی از این‌گونه چهره‌های شوم، دوری جسته و خود را در ردیف عالمان سوء و متظاهران به علم و وعاظ سلاطین قرار ندهند و آزاد، وارسته و بریده از هر اندیشه‌ی از پیش ساخته‌ای، خود را با دلیل، برهان و عقاید درست و کارآموده‌ی آن، آشنا کنند و با آن خو بگیرند و عمر خود را در راه تحقیق و آگاهی هرچه بیش‌تر خود و دیگران صرف نموده و بر آن باشند تا علم و دانش را از بند چنین عالمان سوء و نادان، رها سازند.

با آن‌که موضوع این کتاب، اقتصاد حوزه‌ها و نیز بحث شهریه‌ی عالمان دینی است، اما برای تبیین بهتر این معنا و نیز نقشی که آخوندهای سوء و جامعه‌گرد در نمایاندن چهره‌ی مالی و اقتصادی حوزه‌ها دارند، ناچار از معرفی بیش‌تر آنان در پایان این کتاب می‌باشیم.

طبقات روحانیان

همان‌طور که گفتیم می‌توان در یک تقسیم‌بندی کلی، عالمان را در تمامی سطوح، بر دو گروه عمده دانست که البته گروه دوم، خود شامل چند گروه دیگر می‌شود: یکی گروهی که به سبب خوبی یا بسیار خوبی، بدند و دو دیگر، گروهی که به سبب بدی یا بسیار بدی، بد هستند و شاخص متوسط معقول، در میان آن‌ها کم‌تر یافت می‌شود.

گروه نخست - که از خوبی فراوان، بد دیده می‌شوند - تمام عمر خود را

وقف علم، مطالعه، تحقیق، درس، بحث، ریاضت و تنهایی می‌نمایند و نسبت به همه‌ی امور، حتی زندگی شخصی و زن و فرزند خود، بی‌اعتنا هستند و همان اندازه که به علم و کار خود اهمیت می‌دهند، نسبت به امور دیگر بی‌تفاوت و کم‌اهمیت می‌باشند. این گروه، با آن‌که مردمان خوبی هستند و کم‌تر در پی دنیا و هواهای نفسانی می‌باشند و ممکن است افراد صاحب فضیلت و با سواد نیز باشند، چون وظایف خود را نسبت به شئون مربوط به خود و به خصوص در مورد زن و فرزند خویش، به‌خوبی انجام نمی‌دهند، نمی‌توانند افراد معقول، متوسط و وظیفه‌شناسی باشند. کم‌تر می‌شود این گروه، حقوق عیال و فرزند خود را به صورت کامل ادا نمایند. زن و فرزند آن‌ها از آنان راضی نیستند و دارای رشد مناسب نمی‌باشند و با آن‌که دارای استعداد سرشاری هستند، رشد فعلی مناسبی از آن‌ها دیده نمی‌شود. البته این گروه، در میان عالمان گذشته بیش‌تر بودند و مشکلات آن‌ها کم‌تر بوده است. امروزه شمار این گروه، بسیار اندک است و کم‌تر می‌شود عالمی را یافت که این‌طور باشد. امروزه، بیش‌تر رغبت به دنیا، عنوان‌بافی‌ها و ظاهرسازی‌ها جای‌گزین الگوهای گذشته گردیده است و با آن‌که داعیه‌ی این‌گونه افراد هنوز نیز وجود دارد و کم و بیش این‌طور معانی را با حرکات خاصی از خود ظاهر می‌سازند، کم‌تر می‌شود که چنین نقش‌هایی با واقعیت همراه باشد.

از بیان گروه نخست، گروه دوم نیز به‌وضوح مشخص می‌گردد. این عالمان - که به مراتب بیش از گروه نخست می‌باشند و امروزه بیش‌تر از گذشته

شده‌اند و دیگر چندان مقایسه‌ی محسوسی میان این دو گروه وجود ندارد. با حفظ شوون، مراتب و مراحل تمایلات نفسانی، از مصادیق گویای اهل دنیا می‌باشند. البته تظاهر به خوبی در بسیاری از افراد این گروه در سطح متناسبی وجود دارد. بسیاری از آن‌ها ظواهر را در پوشش‌های خاص خود حفظ می‌کنند و هرچه کم می‌آورند، آن را در باطن پنهان می‌کنند و چیزی از ظاهر کم نمی‌گذارند و چنان‌چه در چیزی کمبودی داشته باشند، آن را به کمک عصا، نعلین، طول ریش، عبا، قبا و لباس‌های مرغوب و اعلا، مانند عصای آبنوس و عبای خاشیه برطرف می‌سازند. این گروه در این راه چنان پیش می‌روند که گویی دیگر چیزی جز یک لایه‌ی رقیق ظاهر در آن‌ها وجود ندارد که با مرگ، تمامی آن فرو می‌ریزد و هیمنه‌ی آنان، با مرگ آنان از بین می‌رود و دیگر نامی از آنان نمی‌ماند و در برزخ نیز سایه‌ای برای آنان نیست.

گروهی دیگر از این دسته، کم‌تر این‌گونه رفتار می‌کنند؛ تا جایی که ممکن است تعادل ظاهری را حفظ نمایند و معانی باطنی کم‌تر در آنان ظاهر گردد و کاستی‌های آنان بیش‌تر جلوه نماید و بدی‌های آنان مشخص و آشکار باشد.

البته برخورد این دسته، با مردم به‌گونه‌ای ظاهر سازانه است؛ اما به‌طور طبیعی در میان خانواده‌ی خود، به صورتی دیگر می‌باشند و البته خانواده‌ی آن‌ها و آشنایان‌شان، آن‌ها را بهتر می‌شناسند و عوارض کارهای آنان در خانه بهتر روشن می‌گردد.

این به ظاهر عالمان، با آنکه از دنیای خود چیزی کم نمی‌گذارند - مگر آنکه نتوانند - دنیا به طور نسبی در میان آنان رواج پیدا می‌کند و کم‌تر معانی معنوی در آنها رخ می‌نماید و هرچند ظواهر را تا اندازه‌ای مراعات می‌کنند، تمایلات نفسانی و زرق و برق‌های مادی، آنان را به خوبی مهار می‌کند و جز به این امور، چندان به چیز دیگری نمی‌اندیشند و فکر آنان در موج زندگی مادی و ظواهر ناسوتی کوک می‌شود.

زن و فرزند این افراد، با آنکه با تمام قوت آنها را می‌دوشند، اعتقادی به آنان پیدا نمی‌کنند، و گاه ممکن است سر به مخالفت بردارند و در میان آنان درگیری پیدا شود.

زن و فرزندِ چنین به اصطلاح عالمانی با آنکه به طور کامل از آنان ارتزاق می‌کنند، ولی چندان عقیده‌ای به آنها ندارند و بسیار اتفاق می‌افتد که با آنها مخالفت نموده و از آنان دوری می‌جویند؛ البته این مخالفت، بیش‌تر در فکر است و از مواهب مادی آنها کم‌تر می‌گذرند؛ زیرا رگه‌های مادی‌گرایی در فرزندان چنین به اصطلاح عالمانی، به مراتب بیش از پدران آنان وجود دارد.

البته برخی از این افراد به اندازه‌ای در دنیا و مظاهر نفسانی پیش می‌روند که مردم عادی و عموم افراد بیرون از خانواده نیز آنان را مورد شناسایی قرار می‌دهند و مسأله تنها به خانه و خانواده ختم نمی‌شود. خلاصه این گروه، گاهی در امور شیطانی گوی سبقت را از اهل دنیا می‌ربایند و در این میدان، گاه سرآمد شیاطین نیز می‌شوند. آنان علمی

ندارند و چندان در پی علم با عمل یا عمل به همان داشته‌های سطحی خود نمی‌باشند.

اما بخش سوم گروه دوم، عالمانی هستند که اگر مردمان مؤمن و به طور عادی سالم باشند، چندان دارای علم و دانش نیستند و به صورت نوعی، مقلد عالمان معمولی می‌باشند و دارای فکر توانایی نیستند.

بیش‌تر دانش این گروه، در حدود برخی از ظواهر و آگاهی‌ها و دانستنی‌های منبری و چیزهایی که کارگشای زندگی شغلی خود آنان باشد، دور می‌زند. اگر افرادی صاحب اندیشه و علم و عمل نیز در میان آنان باشند، در گروه نخست قرار می‌گیرند که نتوانسته‌اند شئون جانبی را رعایت کنند و کم‌تر می‌شود کسی از این افراد در تمامی این جهت‌ها موفق باشد و هم در علم کوشا باشد، هم در عمل، هم امور شرعی را رعایت نماید و هم از شئون جانبی غافل نباشد و دارای اخلاق خوبی نیز باشد. به گفته‌ی آقا میرزا هاشم آملی رحمته‌الله «از معجزه‌ی اسلام همین بس که با یک مشت دیوانه و گدا حفظ می‌شود؛ زیرا آخوندهای ما - دقت شود که آخوندهای جامعه‌گرد منظور است، نه طلاب گرامی - یا دیوانه‌اند و یا گدا و یا هر دو».

مراد ایشان از دیوانگی، اعوجاج‌های آخوندی است و مراد از گدا «دست‌بگیر داشتن» و در امور زندگی دست به سوی دیگران دراز کردن است. این سخن با آنکه ظاهری شوخ‌دارد، بسیار جدی است و با آنکه تلخ است، واقعیت می‌باشد و با آنکه می‌شود کلیت نداشته باشد، دارای نوعیتی خاص است.

ما در جامعه‌ی عالمان، عالم معقول متوسط و رزیده‌ی فعال و متقی کم

داریم و به ندرت می‌شود عالمی را پیدا نمود که علم وی بالا، تقوای وی خوب و دارای اخلاق حمیده باشد؛ چرا که افراد بی‌فضل، ریاکار، سالوس‌باز، بد اخلاق و تند، بر فضای جامعه، موج‌سواری می‌کنند. همین معنا نسبت به زندگی خانوادگی آنها نیز حاکم است و زن و فرزند آنان با مشکلات آنان درگیر هستند و در بین آنان افراد متوسط و معقول، کم‌تر پیدا می‌شود.

این امر باعث می‌شود بیش‌تر فرزندان عالمان، اهل علم و فضیلت نمی‌شوند و اگر عالمی فرزند با فضیلتی داشته باشد، مورد اهمیت قرار می‌گیرد. هم‌چنین کم‌تر می‌شود فرزندان عالمان تمایل به دنیا نداشته باشند و کم‌تر اتفاق می‌افتد که دختران آنها تمایل به زندگانی عالمانه داشته یا پسران آنان در پی این‌گونه معانی باشند.

همین امر سبب شده است روحانیت علت محدثه‌ی قوی در تحقق داشته باشد؛ ولی دارای علت مبقیه‌ی قدرتمند نباشد. علت محدثه، این است که مردم مؤمن، بر اثر اعتقادات مذهبی، تمایل زیادی دارند که فرزندان آنان عالم شوند و خوبان مذهبی، فرزندان خود را کم و بیش در این سلک قرار می‌دهند و بزرگان، مراجع و چکیده‌های حوزه، فرزند پدران زحمت‌کش روستایی هستند و از اسامی عالمان در پسوندها، مشخص است که آنان اهل کجایند؛ ولی این پدران، پسران لایقی از نظر علمی به بار نمی‌آورند و فرزندان آنها کم و بیش هم‌گام آنان نمی‌شوند و بیش‌تر، این فرزندان پدران زحمت‌کش روستایی هستند که از گوشه و کنار کشور می‌آیند و این راه را پی می‌گیرند.

بنابراین، عالمان فراوانی به حوزه‌ها ملحق می‌شوند؛ ولی کم‌تر در سطح بالا رشد پیدا می‌کنند و اندکی از فرزندان آن‌ها در پی این معانی می‌باشند. در حوزه‌ها باید در این زمینه‌ها کاری جدی صورت گیرد و از افراط و تفریط جلوگیری گردد و جهت عقلایی و عواطف انسانی، بیش‌تر مورد اهمیت واقع شود و موازین عمومی رشد یابد و تکامل در سطوح مختلف آن برنامه‌ریزی شود.

در این صورت، مشکلات فردی و خانوادگی روحانیان برطرف می‌گردد و عالمان بیش از عموم مردم به دین و اخلاق اسلامی اهمیت می‌دهند. هم‌چنین خانواده، زن و فرزندان عالمان نیز متدین و معتقد به دین و موازین شرعی می‌گردند و به امور باقی و اخروی توجه خاصی پیدا می‌کنند. حوزه‌ها نیز در جهت علت مبقیه، از کاستی، کثرت، ضعف و سستی‌های می‌یابد؛ نه این‌که ظاهری از علم، با تمام بی‌اعتقادی‌ها و ناباوری‌ها، تمایلات مادی، ظواهر صوری و حیثیات اعتباری، همراه گردد و در درون این نوع زندگی‌ها خبری از اهمیت‌های اخروی نباشد و این افراد بیش از همگان در پی دنیا و امور اعتباری آن باشند.

اگر چنین وضعیتی بخواهد ادامه داشته باشد، روحانیت و حوزه بیش‌تر از پیش، مورد بی‌اهمیتی جامعه و مردم قرار می‌گیرد و حوزه‌ی علمیه، از درون دچار پوسیدگی می‌شود و به جایی می‌رسد که دیگر چیزی برای آن پیش‌گیر و کارساز نمی‌باشد و به سرعت، سیری قهقرایی به خود می‌بیند و چنین وضعیتی، چیزی جز ناامنی اخلاقی، ضعف

اعتقادی و اضمحلال فرهنگی برای حوزه‌ها و افراد جامعه به دنبال ندارد. هنگامی که وضع به جایی رسد که فکر و ذکر مجتهدی این باشد که در چه زمانی نوبت آقایی به او می‌رسد و بعد از نوبت چندم، مجال ریاست دینی او می‌باشد و بخواهد حساب کند که بعد از نفر سی و پنجم، آقایی حوزه به من می‌رسد - بدون آن‌که به این معنا توجه داشته باشد که ممکن است قبل از مات شدنِ نفر سی و پنجم، او مات شود - هم‌چنین هنگامی که عالمی به این دل خوش داشته باشد که در مجلس عقد، من کسی بودم که طرف «ایجاب» را خواندم و بر طرف «قبول» برتری دارم و یا ذهن عمومی این افراد بر این دور بزند که در مجلس، اسم مرا به بزرگی یاد کردند و از این قبیل اندیشه‌های واهی، دیگر باید فاتحه‌ی بروز کمال و معرفت را در چنین اذهانی خواند.

وقتی به اصطلاح عالمانی چنین وضعیتی داشته باشند، دیگر روشن است که چرا فرزندان عالمان در پی دنیا می‌روند و اعتقاد عملی چندانی به دین ندارند و دختران عالمان در پی فرزندان پول‌دارها، و پسران آنان در پی دیگر جهات هستند.

در چنین وضعیتی است که دیگر علم، معرفت، روحانیت، تقوا و مذهب در مراکز حقیقی و اصلی آن، کاربردی مناسب نداشته و از کارایی افتاده است و دیگر نباید از جامعه و مردم توقع چندانی داشت.

هنگامی که در چنین خانواده‌هایی - که مراکز علمی دین هستند - دین رونقی نداشته باشد، چه جای توقع از مردم عادی است که در فکر تحقق

عملی مبانی دینی باشند؟! وقتی دختر عالمی برای ازدواج و زندگی، به درد عالم دیگری نخورد، چه جای توقع است که دختر یک فرد عادی، چنین مناسبتی را داشته باشد؟! هنگامی که دل و فکر زن عالمی انباشته از تمایلات مادی و دنیوی باشد، از زنان عادی جامعه‌ی ما چه توقعی است؟! در این حال، وضع به جایی می‌رسد که گفته شود: «ما اهل علم هستیم، نه اهل عمل!!»

اهل علم در پی علم و اهل عمل در پی عمل هستند و در چنین فضایی به‌طور طبیعی، نه اهل علمی می‌ماند و نه اهل عملی و چیزی جز صورت و ظاهر از دین باقی نمی‌ماند و ضعف عمومی در جهت علم و عمل بر جوّ عمومی حوزه‌ها و جامعه حاکم می‌شود و اهل علم در پی دنیا می‌روند و اهل دنیا نیز در پی دنیا می‌دوند و تنها چیزی که نمی‌ماند، معنویت، معرفت، عقاید و اهمیت به آموزه‌های دینی است. از خداوند منان رهایی از این‌گونه امور را برای همگان آرزو مند هستیم.

استخدام شور و شعار به جای علم و آگاهی

یکی از آسیب‌های چیرگی آخوندها بر عالمان حقیقی، این است که شعایر در جهت اغفال شعور مردم به خدمت گرفته می‌شود و آخوندهای کم‌سواد برای پوشاندن کم‌سوادی خود، راه اغفال مردم را در پیش می‌گیرند. نماز، مسجد، حسینیه و روضه‌ها اگر در دست آخوندهای کم‌سواد باشد، همه در این راستا واقع می‌شود و تخریب دیانتِ جامعه را در پی دارد؛ نه شکوفایی آن را. با چیرگی آخوندهای کم‌سواد، ماهیت عمده‌ی بسیاری از شعایر، در خدمت بهره‌گیری دنیوی واقع می‌شود و در

سوق دادن مردم به سوی عقب‌ماندگی، نقش عمده‌ای را عهده‌دار می‌شود. این نقش، چنان گسترده و بدون اساس، جلوه می‌نماید که گدایی و درویشی، رنگ هدایت معنوی به خود می‌گیرد و قشر علمی و فرهنگی، کم‌ترین نقش جهت‌دهی را در میان مردم عادی خواهند داشت و تنها همان حالت قدیمی و کهنه‌ی خود را به طور ضعیفی دارا خواهند بود. این عامل، سبب گشته است که گدایی درآمد بیش‌تری از مهندسی داشته باشد و فردی کم‌سواد اما روضه‌خوان که تنها هنر گریاندن دارد، در میان مردم بیش از مجتهدی دارای احترام و مقبولیت علمی گردد و دنیایی به مراتب آبادتر داشته باشد و مردم بیش‌تر از این افراد، ارتزاق علمی می‌شوند تا از مجتهدان و دیگر اقشار تحصیل کرده و علمی کشور. ریش و پریشالی، از یک خروار علم و دانش بیش‌تر کارآیی دارد و سجاده‌ای، به مراتب پرمفعت‌تر از یک مغازه است و نیز محرابی ممکن است بیش از یک شرکت، درآمدزایی داشته باشد و احترام وی که دیگر هیچ!

شعائر دینی، ملی و سنت‌های مردمی، با آن‌که دارای عظمت واقعی هستند، در برخی مواقع، نتایج معکوس دارد و عامل تخریب فرهنگ و اندیشه‌ی عمومی شده است. ممکن است یک بیدادگر، مدیریت جامعه را در دست گیرد و بدون آن‌که کم‌ترین دانش و ارزش مدیریتی‌ای را دارا باشد و با پاچه‌های ورمالیده و ایادی تربیت‌یافته‌ای مانند خود، هر زمینه‌ی سالمی را نابود کند و با قلدری تمام، هر زمینه‌ی نو و درستی را از میان بر دارد؛ چنان‌که رضاخان، این‌گونه بود.

مخارج و اموالی که در زمینه‌های شعاری مصرف می‌شود، اگر

ساماندهی شود و نظام به خود بگیرد، می‌تواند بسیاری از مشکلات عمومی مردم را برطرف سازد و زمینه‌های سالمی را برای ایجاد شغل‌های سالم ایجاد نماید.

روحانیتی که باید مهم‌ترین رشد فرهنگی را داشته باشد و بهترین چهره‌های علمی را از خود نشان دهد، به سبب چیرگی مرام «آخوندی» در مسیر این امور ناشایست قرار گرفته و از مواضع اصلی خویش عدول نموده است. زمینه‌های علمی، تنها در معدودی از طلاب سخت‌کوش و سرکوب‌شده وجود دارد و دیگر هیچ. آخوندهای کم‌سوادی که در طبقه‌ی آخوندهای جامعه‌گرد، خود را طرف‌دار مردم نشان می‌دهند، از ضعیف‌ترین قشر روحانیت می‌باشند و در بسیاری از مواقع، هیچ‌گونه شباهتی با عالمان واقعی ندارند و تنها ظاهری آراسته دارند و در زمان نه چندان دوری همین ظاهر را نیز از دست خواهند داد و روضه‌خوان کلاسی و پرده‌دار عاری از هر کمالی می‌شوند.

آنان نقش هدایت و راهنمای مردم بی‌چاره را بر عهده می‌گیرند؛ در حالی که گذشته از آن‌که کاری نمی‌دانند، با نسخه‌های بی‌موردی که می‌پیچند، خرابی بسیاری به‌بار می‌آورند؛ هرچند منافع سرشار و کلانی به جیب می‌زنند و مردم بی‌چاره را در رکود و عقب‌گردی عجیب قرار می‌دهند. گروهی نیز مطیع بی‌قید و شرط نادانی‌های آنان می‌شوند و بسیاری خود را سیراب شده از همه‌ی حقیقت می‌پندارند و ترک اطاعت کلی را پیش می‌گیرند.

همین امور، باعث می‌شود که دین از رونق بیفتد و دیانت مندرس گردد و دین‌دار آگاه کم‌شود و شعایر مذهبی، نتایج منفی و مُخَدّری پیدا کند و مؤمنان معتقد، در گروه‌هایی از عقب‌مانده‌ترین مردم بی‌سواد و عامی منحصر گردند و کسانی که داعیه‌ی علوم دارند و خود را با تمدن و فرهنگ آشنا می‌دانند، از روحانیت به طور کلی زده می‌شوند و در پی بی‌دینی یا بی‌تفاوتی نسبت به دین می‌روند و بسیاری نیز خود را دشمن دین می‌دانند و از تمامی مظاهر دینی، دور می‌شوند.

شایسته است روحانیان عزیز و گرامی که بهترین چهره‌ی دانش و صداقت در زمان غیبت، در زیر آسمان نامتناهی و در زیر این سقف تباهی می‌باشند، با نظام‌مند ساختن خود و با سامان گرفتن، به ناروایی‌های موجود خاتمه دهند و آزادی و استقلال را - که مهم‌ترین آموزه‌ی فرهنگ شیعی است - و دانش و عنوان «سَلُونی» را - که از اولیای معصومین علیهم‌السلام به ارث می‌برند - به راستی دارا باشند و کمیت‌های فردی را از خود دور نمایند و اساس را بر کیفیت حقیقی قرار دهند و دانش و پاکی را به واقع در میان نوع خود ملموس سازند و مطامع مادی و شیطنی را ملاک قرار نداده و پیشتازی و پیشوایی علمی جهان را اهمیت دهند و این سِمَت و مسؤولیت را به افرادی که لایق هستند واگذارند و معنویت را بدون طمع‌ورزی به هرگونه زر و زور و تزویر و زاری، در خود نهادینه نمایند.

استقلال، پاکی و دانش که روحانیت شیعه می‌تواند داشته باشد، در زمان غیبت برای هیچ قشر علمی و مذهبی فراهم نخواهد شد و تنها

روحانیت شیعه است که می‌تواند دارای چنین اوصافی باشد؛ هرچند نسبیت این اوصاف و امور را باید ارج نهاد و متوقع سطح عالی آن نبود، که این‌گونه آرزوها در زمان غیبت فراهم نخواهد شد؛ زیرا حوادث زمان و مطامع مردمان نمی‌گذارد چنین اوصافی، مدار و سطح عالی خود را پیدا نماید. آخوندهای از خودراضی و خودبرترین و مرتجعان قشری نمی‌گذارند صراط مستقیمی محقق گردد. آنچه در واقع می‌شود آرزو کرد، این است که غبار ارتجاع و جهل، اندکی گرفته شود و روحانیان با علوم انسانی، عقاید، زبان دنیا و مردم آشنا گردند و معیار و مداری محدود پیدا کنند.

البته اگر این امور با قدرت، قانون‌مندی و حکومت محقق گردد، هرگز نمی‌تواند رشد حقیقی و آزادی عمل داشته باشد و چیز دیگری می‌باشد که معلوم نیست بهتر از وضع موجود باشد. اصل اجتهاد و آزادی بیان اجتهاد، تنها ویژگی روحانیت است که با نبود آن، دیگر هیچ ارزش معنوی برای این مرکز علمی نمی‌ماند و این مرکز را از اساس، دچار آسیب می‌سازد. اگر افراد با استعداد و سالمی وارد حوزه‌های علمی شوند که آزادی عمل داشته باشند و زواید فراوان در کار نیاید و مردم نیز با آنها محشور گردند، می‌توان امید داشت که جهل و تباهی، مهار گردد و جامعه، رنگ و روی فرهنگی به خود گیرد؛ وگرنه آنچه بر مردم رفته است، همچنان خواهد رفت و با حالات و صفات گوناگونی، باید تکرار مصایب و مشکلات فکری، فرهنگی، مذهبی و اجتماعی را در خود ببیند و آنچه را که لازمه‌ی این امور است، تحمل نمایند و دیگر هیچ.

امدادهای غیبی به روحانیت

درست است ما در این کتاب، برخی نقدها را متوجه جامعه‌ی روحانیت دانستیم؛ اما این بدان معنا نیست که این جامعه نتواند روزی بر مشکلات امروزی خود فایق آید.

هم‌اینک جامعه‌ی روحانیت - به‌ویژه روحانیان آگاه و متخصص که سخنی برای گفتن دارند - نسبت به دیگر قشرها بیش‌ترین حرمت و احترام را میان مردم دارند. ما به‌طور مسلم و به قطع می‌گوییم: خواه نظام اسلامی پایدار باشد یا ناپایدار، جامعه‌ی روحانیت برای همیشه باقی است؛ زیرا ریشه در دین و اعتقادات مردم دارد و مردم، پذیرشی قهری نسبت به این گروه دارند و هیچ‌گاه اقبال مردمی از آنان روی برنمی‌گرداند؛ به‌ویژه آن‌که روحانیان درد دین دارند و عالمان متعهد و دلسوز برای به‌روز نمودن دین و آرایه‌ی آن در قالب‌های روزآمد و مورد اقبال مردم، تلاشی خستگی‌ناپذیر و ایثارگرانه دارند.

جامعه‌ی روحانیت این زیرکی و فطانت را همواره داشته است که بتواند همواره مکتب تشیع را در کوران حوادث و پیشامدهای سهمگین نجات بخشد و آن را زنده نگاه دارد. ضمن آن‌که این گروه در مجموع، مؤید به تأییدات و عنایات حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و امدادهای غیبی می‌باشند؛ هرچند این امر، منافاتی با حزیض و افول آن در برهه‌ای از زمان ندارد، ولی این افول - که مستند به مدیریت ضعیف عالمان چیره است - هیچ‌گاه به معنای سقوط کلی و

انحطاط آنان نخواهد بود و پایدارترین جامعه در میان مردم، روحانیان می‌باشند؛ اگرچه می‌شود آنان در برهه‌ای، حاکمیت را به صورت مستقیم در دست داشته یا در دوره‌هایی نقش مستقیم در حاکمیت نداشته باشند؛ هرچند هر حاکمی نیازمند حمایت آنان است و بدون این حمایت، مقبولیت چندانی نمی‌یابد.

جامعه‌ی روحانیت در زمان حضرت آیت‌الله العظمی بروجردی رحمته‌الله مرجعیت یک‌پارچه داشت. مرجعیت علمی روحانیان بعد از ایشان، توسط حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی رحمته‌الله از مرزها فراتر رفت و بین‌المللی و جهانی شد؛ در حالی که با رحلت آیت‌الله بروجردی رحمته‌الله، برخی عمر مرجعیت را به تبع تبلیغات دستگاه حاکم ستم‌شاهی، تمام‌شده می‌دانستند.

روحانیت، دارای سیستمی به تعبیر عرفی، فوق‌مافیایی است که دنیای امروز هنوز در شناخت آن ناتوان است و آن عبارت است از: بهره‌مندی از سیستم طبیعی غیبی که به دست عالمان قدیس و ربانی اجرایی می‌گردد. این نظام معنوی، هدایت این جامعه را به صورت پنهان و در کتمان کامل در دست دارد؛ به‌گونه‌ای که برخی از روحانیان، بدون توجه به آن، دست به ابراز دفاع از دین یا تبلیغ خود می‌زنند. این سیستم پنهانی و فوق‌سری، حرکتی بسیار نرم و رونده دارد و هیچ‌گاه حساسیتی در جایی ایجاد نمی‌کند. فعالیت‌های این عالمان - که ساحت باطنی آنان مشهود نیست - از اسرار مگوست و آن را باید در سیستم رجال غیب و

مردان باطن معنا نمود که ما به آن اعتقاد کامل داریم؛ سیستمی آسیب‌ناپذیر و غیر قابل نفوذ برای نامحرمان، که بقای روحانیت را تضمین می‌کند و آسیب‌هایی که ما در این جا گفتیم، هیچ یک به این لایه‌ی باطنی مطهر باز نمی‌گردد و تنها معطوف به لایه‌های ظاهری این جامعه است. شاسی و اساس ساختار روحانیت را این لایه‌ی باطنی و پنهان شکل می‌بخشد و تلاش‌های ظاهری، اکتسابی و تحصیلی - که قابل تبدیل و تغییر است - در برابر آن بنیان قویم، با سلسله‌ای که دارد، چندان در خور توجه نیست و همین نهاد باطن بنیان است که فرهنگ روحانیت را بر دنیای لائیک و سکولار برتری خواهد داد.

جامعه‌ی روحانیت، ریشه‌ای هزار ساله در میان مردم دین‌مدار دارد و کسی نمی‌تواند این ریشه‌ی کهن را که به زمین حق تعالی بسته است، ریشه‌کن سازد و هیچ گاه مثل سلطنت و حاکمیت نیست که بتوان آن را با کودتایی تغییر داد، اما به هر روی، روحانیت امروز نیازمند مجاهدت سازمان‌یافته و هماهنگ برای تولید علم دینی و اجتهاد فقهاتی است.

